

که تلخیص از معنی ابتدا بنجوم بوده باشد استیحا لآنکه حرفی و نشانی از شبیهات  
پیدا نیست و اگر گویند که مشابهت معنوی مذکور است که بر آن نجوم چنانکه ما ثور است  
درین حدیث ذمیت انجوم فی السماء ما تو عدون مجتهدین فاذا ذهب صحابی فی امتی ما تو عدون  
آورده است میگویم که ذهاب نجوم نجوم است اذ السماء انشقت و انجوم کدورت متعلق  
بانشقاق سماء است نه انشقاق سماء متعلق کدورت نجوم ثانی تشبیه صحابه بنجوم هم ثابت  
نیست زیرا که از فقدان صحابه بر است چیزی از آثار هلاکت و قیامت نرسیده چنانکه  
از ذهاب نجوم عدم سماء را قرار داده است فتدبر اما حدیث مسلم معنی مطالبی وارد  
بحدیثی که از باب صحاح از ابو یعلیٰ بن الاکوع آورده اند که پیغمبر فرمود انجوم امان لاهل  
السماء و اهل بیته امان لاهل بیت کما فی صدق محرقه و ثبوت امان عالم بوجود الحجۃ القايم الامام  
است محتمل پس حمایت و نصرت ابن حجر در نخل از نقش بر آب پیش نمی نماید و ازین وجه است  
که در توفیق لفظ اقتدیتم ابتدا تیم دست و پا چسبی شود و بدعوی امکان تلخیص چنین  
افاده بنیاید نعمت ممکن ان تلخیص ذلک من معنی الاهتداء بالنجوم الخ و حقیر میگوید که در  
تصدا بطلال توجیهات و تلخیصات قوم ندارم صرف حمایت حدیث موضوع از کلام  
محدثین اساطین اهل سنت ظاهر نمودن مطالب است و آخر محبت و حمایت و اعانت  
باصلاح است که شهاب لدین خفاجی در نسیم الریاض شرح شفاء قاضی عیاض  
بعد تحریر اقوال در ضعف و حریم بوضوح حدیث نجوم نقل فرموده است قال الصحاح  
الروای کان ینفی للمنف رحمة الله ان لا یورد لا بصیغة الجوز وما قبل من ان

لیس یوار دکان المصنف ح ساقه فی فضل العصابة وقد استقر و اعل  
 جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل الاعمال فضلا عن فضائل  
 الرجال لا وجه له لان قولها صحابی كالنجوم باہم اقتدایم استدیم فیہ العمل  
 بما فعلوه وقالوا من الاحكام الخریفیة حافظ عراقی فرمود کہ مصنف را لایق بنود کتفیض  
 و موضوعیت را بصیغہ جزم و یقین وارد مینمود کہ این جزم بر موضوعیت آن جزم کرده و لایق  
 بنود کہ گفت کہ این حدیث وارد شده است براسے آنکہ مصنف راجع بحدیث و فضائل  
 صحابه آورده است و ایشان جواز عمل را بحدیث ضعیف و فضائل اعمال مستقر فرمود  
 چه جایکہ و فضائل صحابه کہ وجه براسے عدم جواز آن نیست بسبب آنکہ در قول صحابه  
 كالنجوم عمل نمودن بانچه صحابه عمل و بفعل آورد و آنچه در احکام فرموده اند مذکور است  
 استی محصلہ الحال حمایت بحق صحابه و عداوت باعلی مرتضیٰ علیہ السلام حضرت امام تقی  
 و معاویین خلیفہ در حمایت صحابه دیده و دانستہ حدیثی را کہ در صحاح ستہ غیر مرسو  
 است و باریگر حدیث صحیح نیز لفظاً و معنای مطابق یکدل وجه نمی شود و اساطین بهره  
 فن حدیث باطله اصوات موضوعیت را بالجزم نقل فرموده اند و باوصف احترام  
 بضعف آن جائز العمل میدانند و برابر او ضعف طعنہ ہامی نمایند و حدیثی کہ درست است  
 صحاح بشان علی مرتضیٰ منقول است و جاہیر محدثین بطرق متکثرہ و باسانید شستہ  
 نقل کرده اند آنچه کہ کمتر از آن در سند و فضائل صحابه جائز داشته و در جایا و جود باشد  
 بودنش در صحیح ترندے کار مجاہد صحاح ایشانست منکرے گویند و طعن بضعف بنمایند

و از دایره تسک و احتجاج خارج می کنند حال آنکه تا قدیم بایشان حدیث حسن علی الصواب گفته اند و در حدیث ما نحن فیہ یا افضل جناب امیر بحالت ضعف مفروض سزاوارتر بود که از تسک و احتجاج خارج می نمایند و هر گاه که صحت اش بدرجه حسن مثل صحیح است پس محبت اخراج از تسک می دارند یا در اینجا پاس کتب صحیح نیز نمی نمایند باینکه اختلاف عظیم در نیتقام این است تمام قبل اتیان مرام بسباق محدث بی بیق شیخ الاسلام نقل احادیث مؤدی من حدیث انامدنیۃ العلم و علی بابها الحدیث می پروازم تا سبزیان غیبی سبزواری بقوله یوؤدے بعض معناه التوسیب حجر باران بچار طابق النعل بالنعل خزان دین شود و حجر تار و تشبیه این چرم سد و نمایم اخراج القاضی ابو محمد الحسین بن المسعود البغوی باسناده ان رسول الله خصص جماعة من الصحابة كل واحد بفضيلة تخصص علیا بعلم القضاة فقال انما هم علیی بنی رسول خدا جماعتی از صحابه را بفضیله خاصه مخصوص فرموده و بحق علی مرتفع گفت اقصاهم علی وقفی بودن حامی فضائل علوم دین است قدیر و قال فی حدیث طویل فما علمت شیئا الا علمته علیا فهو باب علم مدینه ثم دعا الیه فقال یا علی سلک سلی و حویک حوی و انت العلم بین و بین امتی فبکذا یزاد رواه الخطیب ابن المغازلی فی کتابه المسمر بالمناقب یعنی در حدیث طویل آنحضرت فرمود من تسلیم کرده نشدم چیزی را مگر آن چیز تعلیم کردم سطر را و او در علم بدین من است پس دعا خواند بحق و س و فرمود یا علی صلح آشتی تو صلح و آشتی من است

بنام مؤلف حدیث انامدنیۃ العلم

در جنگ تو حرب و جنگ من است و تو ما بین من و است من بعد من نشان  
 است و قال صلعم أعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب اخرجہ الخوارزمی عن  
 سلمان الفارسی فی کتابہ المناقب و سید علی الهمدانی در مودۃ القریب روایت نمود  
 قال ابن عباس قال صلعم العلم عشرة اجزاء فاعطی علیاً منها تسعة وهو  
 بالجوز العاشر اعلم الناس یعنی فرمود که علم ده جزا است عطا کرده شش است  
 علی از آن ده جزا و سیم تا و علی در جزا و هم اعلم الناس است و موفق بن احمد خوارزم و سید  
 الحافظ ابو منصور شهر دار بن شهریه الدیلمی الهمدانی از عبدالسدر بن مسعود روایت کرده  
 انه قال قال رسول الله قسمت الحكمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة و  
 الناس جزءاً واحداً یعنی فرمود حکمت قسمت کرده شد ده حصه علی را نه حصه داد  
 شد و یک حصه تمام مردم را داده حکیم ترمذی از ابن عباس روایت میکند العلم ستة  
 اسداس علی منها خمسة اسداس وللناس سدس ولقد شاركنا فيه حتى  
 هو اعلم به منا یعنی علم شش تا حصه است بر او علی پنج سدس است و برابر  
 مروان یک سدس و بدستیکه علی در آن یک سدس شریک ما گردیده است و در آن  
 هم عالم تر از ما است و روایه عن ابی ذر قال قال رسول الله علی باب علمی  
 و مبین کلماتی الحدیث یعنی فرمود علی در علم من است و بیان کننده برای ما است من  
 است الحدیث و طبرانی در اوسط صغیر از ام سلمه روایت نموده علی مع القرآن و القرآن  
 مع علی و این معیت نص قاطع است که علی با علم قرآن عالم بوده و حال معیت و

عالمیت از مرویات تحت واضح خواهد شد عالم سید صحیح از ابو سعید الخدری روایت  
 نموده است قال قال صلعم بعد الخطبة لا تشکوا علیاً فوالله انه لا خشی فی ذات  
 الوفی سبیل الله یعنی فرمود شکایت علی نکنید بخدا سوگند او خشیت کنن تر است  
 عظمت خدایا و راه او تم و خاشی خوف کننده از خدا بنص قرآن عالم است نه غیر او کما قال  
 الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و حرف انما مفید خبر است و خشیت ربانی  
 و در فضائل صحابه معدود نشده است پس علم آنجناب بملایمت ماب بنص کتاب و ن  
 غیره باجلی بیان ظاهر و عیان است و سوگند این تخصیص در حدیث ثقلین است قوله  
 لا تعلمون فاتهم العلم منکم کما یاتی بیانه و صاحب صواعق محرقه در فصل سوم باب  
 هشتم در بیان صحابه بحق جناب امیر روایت عمر خطاب آورده که گفت علی اقضانا  
 و از سعید بن المسیب نقل می کند که گفت عمر خطاب بخدا پناه می گیریم از مشکلی که ابو الحسن  
 یعنی علی مرتضی در آن حاضر نباشد و ایضا از سعید بن المسیب روایت نمود که گفت بچکار  
 از صحابه سلونی قبل ان تفقدونی نگفتند مگر علی بن ابی طالب و ابن عباس و ابن مسعود  
 روایت فرموده که گفت اهل مدینه بعلم فم القرض و علم قضای علی بن ابی  
 پس هر قدر که از آثار و اخبار صحابه ذوی الوجوه دریافت می شود عزارت علم جناب امیر  
 هویدا می شود و ابوالمونذ سوفی اخطب کلام امیر المؤمنین سلونی قبل ان تفقدونی  
 نقل کرده است و مرویات حل معضلات مشککات و عجز دور ماندگی صحابه و رجوع کردن  
 ایشان بشاه مردان در کتب قوم مثل کتاب زین القتی فی تفسیر سوره بل ابی بله می

و در خارج القبول المطبری و شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید و سند امام احمد بن حنبل و صحیح مسلم و جزوه خاصه و فراید السطین للمحبوبه و دیگر کتب فضائل و مناقب باثور و مذکور اند بوجه طوالت کتاب بر حواله کتب اقتصاری نمایم کلام صد اقت انصاف عمر و الامام قاسم لا ابقانی الله بارض لست بها یا ابا الحسن و محضه و لیس لها ابوان و اولاد علی لهلک عمر مشهور بین الجمهور است پس ازین اخبار و اشار که هر یک ازین برابر صد هزار احادیث بحقی صحابه کبار اگر سوازنه نمایند سنگین بر آید غایت و فور علم جناب امیر و مرجع صحابه بودن جناب و ظاهراً کاشمیر المینی است و از آنجا که در حق صحابه از خیر الورا یک حدیث محقق و خبر مزبور در باب علم بودن بحقی ایشان باوصف آنکه آنجا ضعاف و موضوعه با همه کثرت و ضامین چنانکه دانستی در فضائل آنجا جابز اعلی داشته اند یافت نمی شود پس ابواب علم نبی شدن صحابه بجز صدق ارادت تمامه چگونه راست می آید و در صحت حدیث که ما نحن فیه است چه جای تامل است و از بهر حاجت که حضرات محدثین اهل سنت با دراک علم شاه و ولایت پناه اهل درایت و صغر بودن بنام صحابه و الامتزلت هوس دل باخته کلام تابعین و دشمنان امیر المومنین در و نور علم دین بحقی صحابه مرشدین بجای احادیث خیر المرسلیین نقل کرده اند چنانچه صواعق محرقه مذکور است قال سروق انتی علم اصحاب رسول الله صلعم الی عمرو علی و ابن مسعود و قال عبد المذنب بن عباس و ابن ربیع الیق و درین انحصار اعلی از صحابه معاذ بن جبل و ابوالدرداء را بقول اے حافظه نباشد یا و فرمود بلکه پیر عتیق

را حکم شدسته اند آری جماعه خلفا ثلاثه بشاهدت جلیل ایشان در احکام شریعت و روح  
 علم شاه ولایت و ابدیه و عظیم و سعیت کبریه بر صحت خلافت ائمه عتیقه نمیده بر خود عهد  
 در صد معارضت و موازنت فضائل برآمدند و تبارکشش و کوشش بتوازی صرح حدیث  
 بسوی که بحق مفضول مشحون بو توفیق انجم کمالات نفسانیه و بدینیه و خارجییه و حشریه  
 سعادت حصه الهیه که بر صفحات عالم هویدا است اخبار متیقن الکذب منسوب الی المنجر  
 الصاوق در ستایش خلفا و از تیره اخبار کذب این بر آورده اند از جمله باز آخی خبر  
 صداقت اشرفا علمت شیئا الا علیه علیا گفته اند قال رسول الله ما صاب الله  
 شیئا فی صدق الا وقد صبه فوصیه و ابی بکر اقمه یعنی او نعم در سینه من  
 چیزه نماند اخته است مگر آنکه من در سینه ابو بکر آنرا انداخته ام حالانکه آثار اختراع  
 باطنیات و احوالات و لطیف عبارات واضح تر است چه در حال صحت این خبر جزا  
 اثر رجوع ابو بکر در مسائل کثیره بجهت محابه ضرورتی نداشت بلکه تحصیل حاصل  
 و تصدیق الاطائل من شد و قول صیقی آئی سما و تظلفی وائی ارض تظلفی اذ  
 اما قلت فی کتاب الله ما کلام و قوله ان فی شیطانا یتر فینا لعم و قوله لست  
 بخیرکم و علی فیکم کذب حدیث ما صبت الی یما شد بلکه در بحال کذابی و حاجز  
 چه قدر قبح است که عالم علم پیروز را در مسائل تحریف دیده بعوام و خواص رجوع نماید  
 بعض روایات لفظه ضرورت مقام نقل من کم عامی در کتاب زین الفتنه  
 آورده جاء الیهودی الی بکر و قال انی اری ان اسالك عن اشیا

لا یعلیها الا بنه اوی و یحی قال ابوبکر سئل عما بد لك الى ان نقل عجز ابوبکر قال  
یا ابا الحسن ان هذا اليهودی سألتی عن مسائل الزنادقة الى ان اجاب  
علی و محب الدین طبری در ذخائر العقبه از ابن عمر روایت کرده قال ان اليهود  
جاءوا الى ابی بکر فقالوا صف لنا صاحبك فقال یا معشر اليهود لقد كنت  
معه فی القارکا صبیعے هاتین ولقد صعبت معه جبل حراء وان خصم  
لهن خصمه ولكن الحدیث عنه صلعم شدید وهذا علی بن ابی طالب  
فانوا علینا فقالوا یا ابا الحسن صف لنا ابن عمك فوصفه صراهم انتم واکو  
عاصمی روایت طویل راس جالوت بسند سلمان فارسی نقل فرموده است قال الیه  
یا ابی بکر صف لی مكانك فی الجنة وصف مکانی من النار لا رغب فی  
مكانك و از همد عن مكانك ابوبکر بنظر الی معاذ بن جبل ثم قال والی ابن مسعود  
ثم قال واقبل راس جالوت یقول لا صحابه بالعبیرانیة ما كان هذا نبیا  
قال سلمان فلما نظرت الی القوم قلت لهم ایها القوم الغنوا الی رجل  
ثمیم لها الوسادة یفصلها هل التورات بتوراتهم ولاهل الانجیل بانجیلهم ولاهل  
الزبور بزبورهم ولاهل القران بقرانهم وتعرفناهم الایة من باطنها و باطنها من  
ظاهرها فقال معاذ نعم فدعوت علی بن ابی طالب الی ان قال فاقبل علی  
حتى حلست فی مسجد الرسول فقال ابن مسعود وكان علینا ثوب النمل فلما  
جاء علی بن ابی طالب كشفه الله تعالی عما الی ان روی اجوبة شافیه عن



باب المدینة استقله لمخص ترجمه روایت اینکه یہودی بخدیست ابو بکر آمد و گفت کہ ارادہ  
 میدارم کہ چیزها از تو یہ پرسم کہ نمیدانند آنها را مگر نبی یا وصی ابو بکر فرمود سوال بکن آنچه ترا  
 لایح شغل است تا آنکہ ابو بکر از جواب آنها عاجز بماند و گفت ای ابو الحسن این یہودی  
 از مسائل زنا و قد از من سوال کرده است تا آنکہ علی بن ابی طالب جوایش داود و ترجمہ  
 روایت ثانی آنکہ یہودان پیش ابو بکر آمدند و گفتند کہ اوصاف پیغمبر خود بما بیان کن فرمود  
 ای گروه یہود البتہ من با وی در غار بودم مثل این انگشتان من و البتہ با او بر کوه حرا بودم  
 کردم و انگشت خنصر من در انگشت خنصر او سے بود و لکن بیان کردن اوصاف او  
 شدید است و این علی بن ابیطالب است یعنی بہ پرسید از ویس یہودان پرسیدند  
 از آنحضرت کہ وصف این غم خود با ما بیان فرمائی پس آنحضرت اوصاف پیغمبر را ایشان  
 حالی فرمود و ترجمہ روایت سوم آنکہ راس جالوت سے گروہ فرستادہ قیصر روم درین  
 طیبہ آمد و بخدیست ابو بکر عرض نمود کہ جاے خود را در جنت بر ما و صف نمائی و جاے  
 مراد در جنم حالی فرمائی تا رغبت نمائم جاے تو در جنت و بہ پیغمبرم از جاے خویش  
 ابو بکر گاہے طرف معاذ بن جبل سے نگریت و گاہے بطرف ابن مسعود سے دید  
 راس جالوت بگروہ خود متوجہ شدہ سیگت بزبان عبرانی اوستے بنو و سلمان گفت  
 ہر گاہ نظر کردم بطرف قوم گفتما و قوم ما وہ و برنگوینہ شوید بطرف شخصیکہ اگر برا او سند فرس  
 کنبید حکم کند براسے اہل تورات موافق تورات ایشان بر اہل بھیل موافق بھیل آنجا ہر  
 اہل زبور موافق زبور ایشان و براسے اہل قرآن موافق قرآن ایشان و بیدایہ نظر

آیہ را از باطن آئی باطنیہ لایظاہریہ معاذین جہل گفت کہ ایستادم و علی بن ابیطالب  
 را خواندم و آوردم پس متوجہ شد علی تا آنکہ در سجد رسول جلوس فرمود و ابن مسعود گفت  
 بر ما بسبب جواب نبودن ثواب ذلت بوده ہر گاہ علی بن ابیطالب آمدند ہم  
 از ما آذلت را بر طرف کرد حتی کہ اجوبہ شافیہ علی ابن ابی طالب دادہ استہ مختصر  
 تر جمہما از نیجا ظاہرے شود کہ ہر یکے از مطاعین صحابہ بجای خود ہستہ علوم نبی  
 و اعلم الصحابہ بلکہ آسمان جاہ و کیوان پناہ بزعم معتقدین بر غم اہلبیت طاہرین  
 ضرور بودند اما در اوقات امتحان و صدور مشکلات حکم سے آسمان بار امانت نوشت  
 تمامہ - قرعہ فال بنام من بیچارہ زوند - نگاہ بر شکل کشا حلال معضلات و وسرا  
 سے افتاد خدا نخواستہ اگر حضرت ابو بکر فیضیاب علم مثل علم رسالتاب می بود و  
 آنحضرت ہر آنچه علم لدنی و وہبی و علوم انبیاء سلف سیداشتہ در سینیہ ابو بکر بنی  
 انداختہ و ریخال جناب می ہرگز ورتا یہ جواب لاجواب نمی شد و با بن مسعود  
 معاذین گاہ یاس و بامید واری اعانت در بوس و باس رجوع نمیکرد و حالاد معین  
 الفاظ متن خبر سیکویم کہ بجای ما علت شیئا الاعلیٰ آوردہ اند ما ص  
 اللہ شیئا فی صدی لا و قد صبہ فصد دابی بکو چہ وزوین کلام از انبیا  
 لفظ علمت و بیان القاس علم ساختہ اند صب لشی را یعنی علم آوردن بعد از انتقال  
 ذہن است چہ تعلق علم و فہم بقواس و مانع و سرور و الم از عوارض قلب  
 سے باشد و اگر بسلم باب رجوع نمایند پس انخبہ در صدر

است غیرش و قلب پیر نیست و قوائی تخیله و مدبره و حافظه ارزشش و قاسم  
تعلق است تا در استن حیرت بواسطه شش و قلب مخطور شود که ما می مذکور ه فی الکتاب  
الطبیة المجدیده الاخریزیه فافهم الکنون بعد از ان غش ایرادات و بحث معارضات  
محصل مفاد حدیث انامدینة العلم و علی بابها عالی فی نمایم که جملة تقسیم  
فمن اذ المدینة قلیات الیاب مصرح است که بدینة علم رسیدن بوقوف بواسطه  
باب العلم و قاری شدن بدینة علم موجب ایمان و ایقان و نجات جوادان علم باحتم  
و باخر هم است چنانچه در بعض طرق حدیث انامدینة الحکمة وهی الجنة  
و علی بابها آمده است که ارواه ابن شاذان من طریق العامة عن سعید بن جبارة  
و این مؤید تمهید است پس هر که بباب العلم خواهد رسید از نصیب ایمان فیضیای آن بهره مند  
و نفس ایمان سلم نجات و تقرب خالق کائنات است و همین مقصود از تمام فوائد  
بعثت انبیاء بوده است پس در یتقام در توفیق این مرام حدیث طبرانی در دارقطنی  
رقم نمایم که ابن حجر در صواعق محرقة نقل فرموده است عن ابن عباس قال  
قال صلعم علی باب حطیة من دخل منه کان مومنا و من خرج منه کان  
کافرا یثقی علی باب مغفرة است و حطه ذنوب است هر کس که ازین در در آمد  
و متابعت او کرد مومن است و هر کس که از او بیرون رفت و پشت گردانید و عصیان  
ورزید کافر است بجز التهمه ما افاد کمال الدین الجبرم فی ترجمتة الصواعق المحرقة  
این حدیث مصرح معافی و موضع فوائد الفاظ حدیث ما نحن فیهاست و هر گاه که رسیدن

بمدنیۃ العلم و مدنیۃ الحکمۃ منحصراً باب است و قوله فلیات الباب موکد بالحکم است  
 پس کہے استحقاق نداد کہ نعیر بالعلم و باب الحکمۃ بمدنیۃ علم رسول سلوک نماید  
 مگر آنکہ دروس فرماید تا ہم کہے بزور بازو سے سرور بخت نخواہد رسید و در خصوص  
 این باب در بعض طرق این حدیث ماثور است کذب من زعم انه یصل الی  
 المدینۃ الامن الباب رواہ ابن المغازلی عن علیہ السلام و رواہ صاحب  
 کتاب المناقب الفخرۃ عن ابن عباس بنیاس علی ذلک ففیسیانی بدین پیغمبری بوا  
 علی و است و بس و رینبایا دیگر نشہ است و ہمین نفس استحقاق خلافت بلا فصل  
 امیر اجل است قال اللہ تعالیٰ و تبارک هل یتوی الذین لعلون و الذین  
 لا یعلون یعنی آیا برابر ہستند انانکہ میانند انما تذکر اولی لالباب و تیغی  
 ذومی بالاذناب حالانکہ علم از شر ان خلافت خلیفہ نام و است امام نائب پیغمبر علیہ السلام است  
 و حضرات اہل السنۃ و الجماعۃ باوراک فاقہ علمی خلفاء ثلاثہ و عدم اوراک احادیث  
 منصوصہ فی العلم و حق آنھا و اعتراف صحابہ بحق علی مرتضیٰ بقولہم اقضانا علی و ک  
 لہلک عمر و غیرہ کما مضی بیانہ ازین شرط امامت دل سے رہا بند و بجا  
 این صفت ضروریہ اصلح و اقدربودن خلیفہ و اسو نظم خلافت و ریاست کہ الشیوہ ہو کہ  
 دنیا است قائم سیفر بایند و بریل العلمی اصحاب خلافت اکتفا سے نمایند با و  
 آنکہ حدیث متفق علیہ ان العالم و رقتہ کلابیاء کما رواہ ابو داؤد الترمذی و اخری  
 کتاب العلم صاحب جامع الاصول و لالت میکند کہ خلیفہ نبی بدیہ فائق و برتر اولی

و بوجه اقدم وارث علم نبی میباید و از همین جا است که آنحضرت فرموده الامام الضعیف

لسعون قال ابن عیسی من یحتاج الی غیره فی امور الدین رواه اسعید الهمدانی فی ابوداود

العاشره من کتابه سوده القریه ویاتی بیانه و آنچه این حدیث در توشیح حدیث انامدنیة

العلم و علی باسما و از اول العلم فلیات الباب و انادار الحکمة و علی باسما و لبند ابن

عدی علی باسما کلمی فرموده است که علماء را درین حدیث اضطرابی و تحیری است

پس وجه اضطراب و سبب تحیر همین است که در میان شراط خلافت و حماة اصحاب

خلافت بمطالعہ فاقد العلم ثلاثه شراط علم و خلافت بوجه احتیاج مردمان در امور دین

بطرف خلیفه چه در فرض و چه در قضایا و مرافعه و احکام و چه در حلال چه در حرام چه در وقت

و چه در سنت و چه در تاویل و تفسیر چه در علل احکام و چه در تعبیر چه در کلام و فصاحت و چه

در خطب سراسر بلاغت بوجه مساو الاقدام و اشتن ثلاثه باجناب امیر و در صد و تکذیب

استلحدیث جانبازی فرمودند و فرقه از ایشان بنظر کفایت قلیل العلم بودن امام

پیرایه نقادے و صحیح اخبار حدیث شریف را محفوظ از غفلت ثابته داشتند اما اندک

که یک خوض ابو بکر با احتیاج ابن حجر بطرف مسجد قایم شدن مؤدے معنی خلافت حضرت

و گردیده و بالعالم بودن جناب امیر چگونه استحقاق خلافت بلا فصل را ثابت نمودند

په این حدیث در صواعق محرقه تحت حدیث انی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی

بد توشیح حدیث خوض میفرماید که علماء گفته اند دران (خوض) اشارت است

بلافت انی بکریب احتیاج مردمان تا از ابو بکر صل ضروریات نمایند پس عاقل

بصیرتیک میداند که دین پیغمبر نوحیه مردمان را احتیاج میشود علی آن موقوفست بچنان  
 خلیفه انا م که اعلم است و اعرف کتاب سنت بود تا از آن جهت در رفع شبهات نماید  
 و در موقوفه و بانی بکاستن آید و هر گاه که راهی سواسی باب بر اعلم و حکمت نبی بنود و پیغمبر  
 خدا که را غیر علی باب قرار نداده اند پس بر رسیدن امت بهین باب منحصر گردید  
 و خود مصنوعه بحاله رو مقبل و اندک شید و این بالفرض مفید خلافت ازین باب بحد  
 رسیده است که از سلک کلک افزون است و از احصای نظم احتیاجات بیرون  
 بنام علی و لک هر جا بتمام احتیاج و راستحقوق خلافت با شاستی و روایتی اقتضا  
 کرده ام لکن حسب سیاق این کتاب بیک نوع جدید و رصد و اثبات می باشم  
 قول صلعم و علی باهما شمر است که مدینه علم نبی را یک باب است و آن باب دیگر  
 نذار و اگر چه مدائن و اصصا را بواب با دارند و در نه اقتضای محل ضرورتی داشت  
 که در این مقام اظهار دیگر ابواب بنمود و از جائی باب بودن صحابه ثابت نشده  
 پس باب صلعم بودن آنحضرت ولایت سمرات مخصوص باستحقاق خلافت نیست  
 بلکه مخرب بنیان خلافت سقیفه و امامت حق ابوبکر خلیفه هم می باشد و وصول  
 به مدینه علم نبی بغیر باب منشی عزه است قال الله تعالی و لا تونی البیوت الامم ابواب  
 پس که وصول به مدینه علم نبی بغیر باب خواسته هرگز بمنزل نخواهد رسید و استحقاق  
 خلافت از آن بدیهه الاحتیاج است قال الله تعالی فی یوسف ولما بلغ أشد  
 آتینا حکما علما و قال فی قصه موسی ولما بلغ أشد و استوی آتیناه حکما

و علماً ازین آیات ظاہر شدہ کہ در بخت انبیاء حکم و علم لازمی است پس بلحاظ همین  
 لزوم کہ خلیفہ نبی نیز صحابہ و متکفل بامر دعوت و حال لوای ہدایت و علم حقائق معرفت  
 و مبلغ احکام شریعت و رسول کتاب و سنت پیدا شد لا محالہ محتاج علم نبوت است  
 نظر بران رسالتاب صلعم اعلام فرمود کہ علی باب مدینہ علم سن ازینجا میرہن گرویدہ  
 کہ او نعم چنانکہ یوسف و موسی علی نبیاء و علیہما السلام را حین بلوغ و ستومی بودن الشیخ  
 باقتداسے ضرورت در نبوت حکم و علم عطا فرمود چہنیں نہا بر استحقاق خلافت خباب میر  
 را آنحضرت باب علم مدینہ خود قرار داد و قال اللہ تعالی ان اللہ اصطفیٰ علیکم و زاد  
 بسطۃ فی العلم و الجہم ازین آیت ظاہر شدہ کہ در امامت ضرورت بگزینی سن  
 عن اللہ و اضافہ علم و شجاعت امام و خلیفہ سے باشد و طالوت حسب ما روہ صیاد  
 تحفا امام منقرض الطاعت بودہ انگاہ کہ او تمہ بر اسے طالوت امام نبی اسراہیل زیاد  
 صفہ علم و شجاعت را تجویز فرمودہ امام این است مرحومہ کہ افضل او صیاد او زمین است  
 بدرجہ اولی مستحق این کرامت میباشد و برائش ضرورت علم از لوازم خلافت ظاہر  
 باضحی باقی بطریق تربیان مدینہ در اثبات مدعا انت کہ عالم الصحابہ تحقق خلافت  
 است بنا بر اثر وسیرت و فتوی و تمنا سے عمر خطاب کہ بر حضرات اہل اللہ مثل  
 حکم قرآن و حدیث واجب الادغان است محمد بن سعد در کتاب طبقات در ذکر نبی  
 سلمہ و صاحب کتاب الامامہ و السیاستہ عبدالعزیز بن سلمہ ابن قتیبہ روایت کردہ اند  
 کہ زمان شہوت حضرت عمر تمنا میکرد کہ اگر خدا این جیل بودہ اورا خلیفہ برای این

کرده اگر خداوند تعالی از اختلاف سوال میکرد میگفتم که شنیده ام از رسول تو بدستیکه  
 روز قیامت علماء جمع خواهند شد معادش ایشان بقدر انداختن سنگی خواهد بود و خدا  
 مخصوص ترجمه روایتها پس فاروق اعظم وقتیکه معاذ را بوجوه منصف بودن و  
 بعلم خلافت چنان مستحق فهمید که از باز پرس قیامت هم نماند شنید اکنون چه جای  
 سخن است که اعلم الناس راستحق خلافت ندانند حالانکه معاذ همان مرد متحیر در  
 جواب بوده چنانچه این مسعودی جواب راس جالوت و قوم یهود و مسیهوت مانده  
 اما باب علم بنی بادا سے جواب شانی مخاطبین و حاضرین مجلس خلیفه را از حیرانی  
 و پریشانی نجات داده کما فی بعضه الفا ذکره و مخفی نماند که معاذ بن جبل غیر قریش بوده  
 و حدیث الامه من القریش یوم سقیفه انصار را موجب شکست و مهاجرین را سبب  
 فتح و سبب خلافت گردیده اما علم معاذ همه حجت قرشیت را بر اے خلافت نزد  
 فاروق اعظم هم پوز نموده و انگاه که باب العلم بلبس العرب جامع سیادت مهاجرین  
 و انصار است چگونه مستحق این کرامت بوجود نفس قوله و علی بابها نخواهند بود و وجود  
 نفس علاوه ما فی بعضه لقوله تعالی فی حق نبیه صلعم و یرکیم و یعلم الکتاب و الحکمة ظاهر تر  
 که او تمام روزگارشیت و صفت کریم صلعم تعلیم دهنده و علم کتاب و علم حکمت بر او  
 است قرار داد و حامل علم کتاب بودن ولایت ماب بقوله تعالی و من عنده علم الکتاب  
 سابقا دریافته و این حدیث بطرق ترمذی و دیگر محدثین انادار الحکمة و علی بابها  
 ماثور است پس آنحضرت ختمه و صایت نبوت جامع علم کتاب و حکمت میباشد



مفتاح تم ورا ماوریت منصوصون الخ  
حدیث لواریخیر

و این جامعیت با استحقاق باب العلم و باب الحکمة بودن و اشهر است آنچه از نصب  
نبوت بعد از کتاب الحکمة و الحکمة بیشتر میشود و زیاده ازین تعیین در منصب خلاف آنچه بود  
و از جمله استحقاق خلافت جناب میر خیر که حامل لواری رسول قدریت  
ستفوق علیه من الصغیر و الکبیر است روسه سولانا احمد بن علی ابن ابی طالب العظمی  
فیه کتاب علام الوری فی غرر خیر قال رسول الله صلعم لا عظیم الروایة  
عدا رجلا کذا غیر فرادیح الله رسوله و تحیه و رسوله لا یرجع فی فتح  
الله علی بیده و این حدیث بتقدیم قایم الفاطمستفوق علیه است که فرمود آنحضرت

ختم رسالت لا عظیم الروایة عدالی رجل بحیث الله و رسوله و تحیه الله و رسوله کرار خیر

فرار الیرجع حتی یفتح الله و این حدیث از کثرت اسناد و الخراج فرقه عامه و خاصه

بدرجه تفضیل رسیده است و ما حصل آنکه البیته البیته عطا خواهم نمود رایت بر ایوم فردا

بشخصیکه او دوست بیدار و خدا و رسول او را خدا و رسول او بیدارند اگر غیر از آنکست زکار

را بخواهد کرد تا آنکه فتح و هدایتی بکلی بر او آید و این فتح قلع خیر است

که بر نما و پیرانان با خبر و عوام و خواص را از بهر علامه علی الاطلاق العلم الا وحده فی الاطلاق

و کشف الحق چنین فادو سینر ما بدنی سند احمد بن عدة طرق صحیحی سلم و البخاری من طرق

متعدده و فی الصحاح السنه ایضاً عن عبد الله بن برید و قال سمعت ابی یقول حاضرنا

خیر و اخذنا و ابوبکر قال صرف و لم یفتحه له ثم اخذها عن الغد فرجع ولم یفتح له و اصحاب

الناس یوسد شدة و حید فقال رسول الله انی و ان الرایة عدالی رجل بحیث الله

رسوله و تحیه الله و رسول کرار غیر فرادیح حتی یفتح الله له فبات الناس

یست اولون لیلیتم ایتم بعیطاهما فلما اصبح الناس غدوا الی رسول اللہ فی ظہر

یرجون النبیطاهما فقال این علی بن ابی طالب فقالوا انه ارید العین فارسل الیه

فلقی فبصق رسول اللہ فی عینہ و دعا له فبر افا عطاءہ الہ رایۃ و مضی علی قلم یریح حتی

فتح اللہ علی ید یرایتہ و فاضل فضل بے بدل در کتاب باطل جواباً فرمودہ شد

خیر صحیح و ہذا من الفضائل العلیۃ لایمیر المؤمنین الیک و یشارکہ فیہا احدکم من فضائل

مثل ہذا و العجبان کن ہذہ الفضائل یروین کتب اصحابنا و علیم انه فی غایۃ

الاہتمام بشہ مناقب امیر المؤمنین و فضائلہ باہم کالروافض و الشیعہ فی افتخار و تائب

مثل الصحابۃ فلو کان ہناک نفس کانوا منہمیر انتقد و نشرہ کا تاہم فی نشر فضائل

و مناقبہ مخلوہ عن الاعراض و الاعراض عن الحق انہم یصلون حق و باطل اینکہ در سنہ احمد چندی

طرق و تیر در صحیحین بخاری و مسلم و باقی صحاح از عبدالمدین بریدہ مرواست کہ

شیندم از پدر خود بریدہ کہ میگفت ما حاضرہ خیر نمودیم ابو بکر علم لشکر گرفت و بر رفت

و باز آمد اما شمرہ علمداری ہزیمت و خواری مبدل گشت کہ براسے اوروسے فتح تشکت

دیگر روز عمر فاروق اشداء علی الکفار علم را گرفت مگر حصار کارزار رو بفتح بخشود

و صورت ہزیمت پدید نمود در آن روز مژمان را باقوم در شدت و کوشش پیغمبر خدا

فرمود کہ تحقیق من حوالہ کنندہ راست ام یوم فزوا بشخصیکہ دوست دارو و المدور

را الخیرس مروان در شب باہم از نیجا با نجاسے رفتند و گفتند کہ دیدہ باید علم

بکدام عطا شود ہر گاہ مردمان صبح کردند بخدمت پیغمبر رفتند ہمہ ایشان امیدوار

عطا و علم بودند پیغمبر خدا فرمود که ای طالب گفتند که آشوب چشم دارد  
 آنحضرت کس بفرستاد بطلب وی آنجناب حاضر شد آنحضرت چشم او لعاب دهن  
 انداخت و دعای صحت فرمود که صحیح شد پس آنحضرت راست با و از زانی کرد و آنجناب  
 بکارزار رفت او تقمیر دست او رو فتح بگشاید و فضل میفرماید که حدیث نبی صحیح  
 است و این از فضائل علیہ امیر المؤمنین است قریب نیست که کسی در چنین امر  
 شریک او باشد و عجیب است که این کل فضائل روایت می کند از کتب اصحاب ما  
 اهل سنت و پیدا ند که این هر روایات کتب در فایده اتهام در نشر مناقب امیر المؤمنین  
 است و اصحاب ما مثل روافض و شیعه نیستند که این ها اخصاف مناقب مشایخ  
 صحابه می نمایند پس اگر در نجای نفس بر خلافت بود اصحاب ما اتهام در نقل و نشر نفس  
 می نمودند مثل اتهام ایشان در نشر فضائل و مناقب آنحضرت علیہ السلام سبب  
 خالی بودن شان از اغراض و اعراض از حق یعنی بوجه آنکه اصحاب ما غرضی از  
 اغراض و از اظهار حق و حقی بر اے اعراض نمی داشتند بر نوع این حدیث بیبارت  
 مذکورہ متفق علیہ وارد است و در صحاح مستدرج است اکنون اولیای فاضل قاضی  
 بلا عظمت شان و روایتی صورت نفس باینه یقین بنگرند که رنگ و فضا  
 صنوع حضرات مشایخ نیز از این حدیث محلی است و خیلی ظاهر و بود آنچه علماء  
 طاب ثراه در شان ورود و نهیمت تخمین نقل فرموده که احدی سے تا پکار آن ندارد  
 بلکه اصحاب صحاح ناقلین این شرابو بگویم عمر می باشند چنانچه فضل قاضی با همه

و انکار در جواب در صدد تجد و آنچه نبر میت پے در پے آنها نگر ویدہ پس ورو و این  
 حدیث بنا بر نبر میت <sup>شخصین</sup> مسلم و واقعہ متمم است حالا باید دانست کہ فتح خیبر در سال  
 ہفتم واقع شد کہ در ترغیب این فتح در سورہ فتح نازل شدہ است و عدم التعمیر  
 کثیرہ تا خذونہا و قبل ازین در سال ششم واقعہ بیعت رضوان بیان آمدہ بود کہ قبل  
 ازین آیہ وارواست لقد رضی باللذین المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرۃ الایہ و  
 حضرات بالعین چہ مومنین و چہ منافقین لاف رضوان تجد و پے پایان مے زوند  
 و بغایت اقصی بالازنہ ہا مینودند و واقعہ بعد اوق سے پیغمبر الخلیفہ من الطیب  
 کشف حال رضوان درین سال فرمود آنچه بیعت اصحاب شجرہ بر عدم فرار منعقد  
 گردیدہ بود درین وقت از فرار بعد فرار شکر اللہ شکست و پیغمبر خدا با اقتناع  
 اکتفا تیرا بلوغ حالی فرمود و رحیل بحیب اللہ و رسولہ و کچیہ اللہ و رسولہ تا صاحبان لاف  
 و گداز پنازند کہ رضوان بیعت شجرہ موقوف بر عدم فرار بود و الحال ضرورت تجویز  
 تحت رضوان است کہ بصورت کراخی فرار بودن حاصل خواہد شد ورنہ حکم من نکث  
 فایمانیکش علی نفسہ کہ آخر آیہ رضوان است ثمہ لاف برداست و ازینجا است  
 کہ فاروق اعظم با ہمہ شیمانی از بازگشت مذکور براہ فرست متنبی این کرامت  
 بود و میفرمود ما اجبت الامارۃ الایوب کما فی الصیغہ سلم و آخر یہ غیرہ کما فی سند امامہم  
 احمد و فی الصواعق المحرقت لانکہ در نظر سرد سری ظاہر بیان اعطال لواسے یوم خیبر  
 را خصوصیتے بنودہ دیگر جا با اکثر از انوبت حصول لواسے رسیدہ و گاہت فرست

فاروقی خوابان آن نگرویدہ و بعد تحقق رفع رضوان از دیگران در متن حدیث غور سے باید  
 کرد اما اول در حدیث ذکر عطیہ لو اسلام و حب بن ابی انبیین و اخبار قمع بدست  
 صاحب لو اجمع فرمودہ است و اما ثانی درین ہر سہ صفت بمعنوی غیر محسوس است زیرا کہ  
 رضوان الہی از مدرکات حیثیت پس بر اظہار و شیوع عین مراتب جلیدہ و صاحب  
 علیہ صفت اولی و ثالثہ را کہ از مدرکات حیثیت است ہر شخص بالاعیان بعیان ادراک  
 نمود کہ لو لشکر جلی ولی داوہ شد و قمع بدست او سیر گشت شاید این صفت معنوی  
 قرار داد تا بواسطہ شایدین باقضا سے القضا ہر ہر سہ صفت معائن بہ عین و بداند  
 کہ علی را با تحقیق خدا و رسول او دوست میدارند و او ہر دو را دوست مے دارد  
 تقدیر آما بوجہ تفضل آن کہ قولہ لا عظیمین و قولہ عدا علاوہ مرویات قوم دلالت میکند کہ اصحاب  
 علم سابق و حال از عمدہ سرداری لشکر معزول کر وہ شدند تا نوبت تجدید عطیہ بوعده  
 یوم فردا بمیان رسیدہ پس معزولی دلیل انتزاع عاقبری است کہ در لشکر علمداری باشد  
 بنیاء علیہ بجا افت چہ رسد بالا رفتن موقوف بقوت بقوز مدارج پائین مے باشد چنانکہ بدرجہ  
 اعلیٰ نروبان نئے رسد مگر کہ مدارج زیرین طے نکند و ہر گاہ کہ از مدارج زیرین  
 جدا شود چگونہ مے خواہد کہ بالا رسد قولہ یحب اللہ الخ دلالت قطعی دارد کہ آن مرد میدان  
 مخصوص بدین وصف است و دیگران شریکین کر است باومی بنوودہ اندکما اعتراف  
 بہ فضل پس چگونہ مے شود کہ محب ازلی محبوب خود را از خلافت محروم دارد و معزول  
 کردہ شدگان و غیر مجبان را کر است فرماید و سیاق حدیث حاکی است کہ انچہ ایما

تقولہ بحسب التذاتم واروشدہ است بقابلہ منہزمین خاصۃ بحسب علمداران بودہ چہ قولہ  
 لاعطین اول دلیل است کہ این ایما در باب اعطائے لواء ارشاد فرمودہ پس  
 در نیجا و ایہ عظمی و مصیبت کبری دیگر است انچہ ازین ایما مفہوم می شود کہ خاصۃ  
 مغزولین باین صفات ممدوح و باہرلی و صاف موصوف نیاند کہ ما مضی مکر را پس  
 ہمان حضرات خدا و رسول را دوست نمیدارند حالانکہ مومنین بمصداق آیہ واسفے  
 ہدایہ و الذین آمنوا اللہ حبیباً اللہ زیادہ تر دوست جانتا و محب دگدا حضرت بی نبیا  
 سے باشند و ہر کہ چنین صفت متصف نبود در حق شان از اول چنین نازل شدہ است  
 و من الناس من یختمون و من اللہ اندا و ایچو ہم کتب اللہ و از جملہ شواہد این مدعا کہ حسب  
 مستحق خلافت است حدیث متفق علیہ بین الصحیحین است کہ عمر و غاص از رسول خدا

پرسیدای الناس احب الیک قال عائشہ قال من الرجال قال ابو ہا قال ثم من قال  
 عمر استہ چہ ازین خبر استفادہ می شود کہ اجبیت مورجولیت در خلافت عامہ و خلی وارو  
 کہ اہل سقیفہ ہمین سبب ابو بکر احب الی البتی را براس خلافت برگزیدند و حضرت  
 عقیق ہمین وجہ بنا بر ترتیب اجبیت در رجال عمر فاروق را خلیفہ ساخت و ہمین  
 علی قدر مراتب ہر کس از صحابہ رعایت موافقت نبی با ایشان بلحاظ داشتہ چنانچہ در ترمذی  
 مذکور است کہ عمر خطاب ہر گاہ عمیر بن سعد را از امارت معزول کرد و معاویہ را والی  
 ساخت مروان بر ولایت معاویہ سخن ہا گفتند فقال عمر ضلوا لکم معاویہ یا لایخیر فانی  
 سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہم ابدہ پس ولایت سلمین را تعلق بجزرت رسالت

ازین بدایت ظاهر تر است که فاروق بلاخطا ترتیب معاریف حضرت خیر البریه امارت  
نمیداد و ازین وجه مردمان را از سخنان بازداشت و از زمین و جاست که زمین تقریر شود  
بجی صحابه ستم فرمود ما را احداثی بعد الامر من بعد الانقر الذین توفی رسول الله صلوات  
و هو عنهم راض فلا جرم هر که خصوصیت خاصه باجیت و قرب قرابت و بنفس حضرت  
رسالت دارد و مقدم در استحقاق خلافت است که زید چه در خبر شورش محض رسالت  
سورث خلافت گردید و در حال بیست مطلقه لامحالہ در استحقاق احق و اولی خواهد بود  
اما حدیث اجماعی و عایشه اولاً از مال حماة است قابل اعتبار نمی شود ثانیاً حدیث  
را سبب و علتی باید چنانکه در حدیث صاحب سودة القریبه عن ابی رباح ما ثور است قابل  
قال رسول الله لو علم الله تعالى ان في الارض عبداً اكرم من علي وفاطمة و الحسن و الحسين  
لا امرت في ان اباهل بهم ولا کن امرنی بالمباہل مع هؤلاء و هم افضل الخلق فقلت نعم  
اليهود والنصارى و بر اجماع آنکسان اثری و نشانی یافت نمی شود و همین است  
فانهم و تدبر قول معلوم که از منبر خلافت بلکه منصوص بر آن است می توان گفت چه صفت  
شجاعت متوازی صفت علم و ابراهیم است قال الله تعالى ان اولاد صفاة  
علیکم و زاده بسطه فی العلم و احببم و زیادتی از مراتب تشکیک متدرک میشود و آنچه  
بشدت و ضعف تعبیر می نمایند اما زیادتی در علم پس بدیهی است لکن زیادتی در علم  
نمی توان گفت مگر آنکه مراد از ان شجاعت است که مرتبه تشکیک و دان با حق و حجت  
حاصل پس ازین آیه متحقق شد که اولی شجاعت یا بازاری علم براسه امام مفسرین علم



تجویر نموده است و قال المد تعالی مخاطباً بموسے ہارون۔ استماع من اتبعکم الخ  
وقال فاذا دخلتموه فانکم غالبون وامت موسے و جنگ عمالقه اتباع آنحضرت نمودند  
از یہاں نت و الیک و اتابنا قاعدون گفتند ازین عیب بلیہ بنام عوام است کتابان  
قصانہ نوشتند بر نو عہد ہر دو جا علیہ مخصوص بغا کجین کرد وہمان حزب اللہ میباشند لان المد قال فان  
حزب اللہ ہم الغالبون ازینجا ظاہر ہے شود کہ شخصین با وجود شمول نام شان در حزب اللہ  
چونکہ مغلوب ماندند و غالب نگردیدند یقیناً صفت شجاعت نمیداشتند و حقیقت شمول  
ایشان علی الظاہر بود و الا بمفاد فاذا دخلتموه فانکم غالبون بالیقین غالب می شدید  
ازین جهت شمول ایشان درجہ قبولیت نداشت و استحقاق صاحب علم و شجاعت  
بنفس صریح ثابت است ہر کہ ایمان بقرآن دار و منکر آن نمے شود و قال المد تبارک  
تعالیٰ یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و قال وفضل اللہ المجاہدین علی القاعدین  
و در مذاق قاعدین بہا صناعت زاہدین و عابدین و حکم ایان دین و اصحاب تجویر نمودند  
و فرمانروایان سد ثغور و کیشرسن الامور و حامیان حوزہ اسلام بحایت لسانی و و اعانت  
خلافت بعلیہ زبانی داخل اند و ہر گاہکہ بفضولیت قاعدین ظاہر گردید و اسے بہر حال  
سفرورین بہر حال افضلیت جیدہ کرار ہر فرار صاحب غار کا شمس فی رالقبۃ النہار ہوید  
و آشکار از رض سید ابوبار رسول مختار است و افضل لامحالہ استحق خلافت و مہر و مفوض  
لا یق بخیول و ہر گاہ است است کما اخرج الصحاح عن عبدالمدین عباس قال قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان عمل جلا من عصابہ و فی تلک الحصابہ من ہوا رضی اللہ عنہ فقد خان اللہ و خان ولہ  
و خان المسلمین ہذا ما نقلہ الحدیث المدلوی سے فی ازالہ الخفایہ یعنی ہر سیکہ از گروہ لشکر



مرغے را سر و از مقرر کند و دوران لشکر مر وے باشد کہ رضا را و تقم را زیادہ تر ملحوظ داشتہ با  
 پس عامل مقرر خیانت خدا و رسول و سلیمین نموده است کہ افضل استحقاق را گذاشت و غیر  
 مستحق منصوص را مقرر داشت ہمین حال است در ام خلافت کہ استحقاق و نصب  
 مخصوص با افضل منصوص بالمفهوم الموافق است و افضلیت شاہ ولایت خاصہ  
 در امر شجاعت بقولہ صلعم لفرزبہ علی یوم الحدیق افضل من عباد و قائلین منجلی است  
 و مفضولیت شیوخ کبار بوجہ دخول ایشان در آن <sup>تقلیدین</sup> ظاہر و عیان الحال فاضل  
 فضل بے بدل نگریذ اصحاب بی چنین حدیثی نقل میفرمایند و جناب خودش آنرا  
 بحال دیانت اعتراف بر صحت آن مینمایند کہ در آن زریٹ با اچاے نشر فضیلت  
 بحق مشایخ صحابہ محتوی و شحون است بنا برین میگویم کہ حدیث مذکور در استحقاق  
 خلافت شاہ ولایت منصوص است اما اصحاب فضل با اقتضای بعد خواطر اتحق  
 امیر المؤمنین ادراک بمعنی نکر و نہ چنانکہ اذعان شان بوجہ مباحثت از مطا عن  
 مشایخ پی بحقیقت نبوده نوشته اند و در بعد از ادراک نصی از منصوص امارت امیر المؤمنین  
 نقل میگردند نہ اخبار شحونہ الرزیه معصرات مشایخ انجیح میبودند پس در صورت غرض لبر  
 بقصور نظر چگونه متوہم شود کہ اصحاب بی غایتہ اہتمام در نشر مناقب امیر المؤمنین فرمود  
 اند و فرقه شیعہ کہ ام مناقب مشایخ است کہ اختلافے نمایند گر آنکہ مثل نواصب و خوارج  
 وضع واقفال و احداث و اختراع نہ کنند۔

و از حکہ۔ احادیث نبوی سے در استحقاق خلافت مرتضوی حدیث مروی

ابن بابویطاب ثراه است که در مالی بسند خود آورده ان ابی صلعم قال سدوا  
الابواب الی المسجد الا باب علی و از زید بن ارقم روایت نموده قال کان لثمر بن  
اصحاب رسول الله ابواب شاریة فی المسجد فقال یوأسدوا الابواب الا باب  
علی فحکم الناس فی ذلک فقام رسول الله و اشدوا شیئاً علیه ثم قال اما بعد فانی امرت  
بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیه قائلکم وانی و اللہ یاسدوت شیئاً و لا تحذروا  
امرت لیسے فاتبعته استتم یعنی فرمود بسد کنید دروازه های را که بطرف مسجد واقع است  
مگر دروازه علی را زیگفت که چند صحابه را در دروازه های بود جبار که در مسجد راه پاس  
داشت رو بر پیغمبر فرمود که سدوا الابواب الا باب علی مروان بن الحنفی حکم حکم  
سخن با گفتند پیغمبر خدا در خطبه فرمود که تحقیق من حکم کردم که ابواب را سد و نمایند  
سو ابواب علی قائل شما در ان کلامی که تحقیق قسم بخدا پیغمبر را سد و نه نمودم نه آنرا کشیدم  
لاکن من ما مورثه امم بحیره پس اتباع آن بنحایم و این فقره حدیث وانی و اللہ یاسد  
شیئاً الیه الشرحین عامه در روایت خود با مثل موفق بن احمد خطیب خوارزم و ابن  
المغاز الشافعی و ابراهیم بن محمد الحموی و صاحب المناقب الفاضله از زید بن ارقم  
و ابراهیم بن عازب و بریده اسلمی و شریک بن عبد الله نقل کرده اند درین مقام روایت  
ابراہیم الحموی نے کہ در فرزند السعیدین سمت تحریر فرمود بکفر نقل سے آرم عن بریده الاسلمی  
قال امر رسول الله بسد الابواب فشق ذلك علی اصحاب رسول الله فلما بلغ ذلك  
رسول الله و ما عملوا و ما جاسد حتى اذا اجتمعوا صدق المنبر فسلم لرسول الله

بحسب اذ و عظیماست و خطبہ مثل یومینذ فقال یا ایها الناس ما انا اسد و تما و لا انا مفتاح  
 بل انا غر و جل سدا صاتم قر و النجم اذ اہوی ما ضل صابکم و ما غوی و ما یبطل عن الکو  
 ان ہو الا وحی یوحی و قال رجل و علی کوفہ تکون فی المسجد فابی و ترک باب علی عمق و جا  
 و کان یدخل و یخرج منه و ہو جنب یعنی پیچیدہ صلیعہم بہ بند کردن ابواب حکم فرمود صحابہ  
 را این امر زیادہ گران آمد ہر گاہ کہ خبر گرانی طبائع بانحضرت رسالت رسید بعد ہی بالصلا  
 جامعہ مردمان را طلبی انگاہ کہ جمع شدند آنحضرت رسالت بالای منبر تشریف بردین  
 حمد نمودن و عظمت او تم خواندن حضرت رسول در خطبہ شنیدہ نشدہ مثل یہاں روز کہ  
 از شاہ فرمودہ بعد از ان خطاب بردیان نمود و گفت من بیتم کہ دروازہ ہا را بند می نمائم  
 و نہ من کشادہ و واگذاشتہ ام دروازہ ہا را بلکہ او تم بند نمودہ است انکھار پس  
 از ان و النجم اذ اہوی الخ قرئت فرمودہ و درخواست کرد کہ براسے من روشنندان  
 باشد در مسجد آنحضرت قبول فرمود و باب علی را مفتوح گذاشت و آنجناب ہمیشہ از  
 دروازہ اخل مسجد و از مسجد بجانہ خود تشریف سے آورد می برد و در حالیکہ جنب نمود  
 و ابن حجر در صواعق محرقہ آورده از زید بن ارقم کہ رسول اللہ صلیعہم فرمود الی امرت  
 بسد ہذا ابواب غیر باب علی فقال فیہ قال لکم و الی ما سدوت شئا و لا فتحة و الی امرت  
 بشئ فاتبعتہ بعد ازین میفرماید این چنین است و شکل سے شود و این حدیث بحدیثی کہ  
 در باب خلافت ابو بکر رضا گذشت کہ بسبب جمع خوفا ہے یعنی در ہاے کوچک امر فرمود  
 غیر خوفا ابو بکر زیرا کہ در آن حدیث تصریح امر بسبت و در ایام مرض موت بودہ

و در حدیث آن تصریح نیست پس عمل این حدیث (سد ابواب) بر امری میگذرد که بر مرض  
 مقدم باشد و اینجهت است که حدیث سابق (سد خوخه ها) در ایام مرض الموت بود  
 و علماء گفته اند دوران اشارت است بخلاف ابوبکر رضی الله عنه که خلیفه محتاج بقرب مسجد  
 میباشد بجهت شدت احتیاج مردم بکرامت خلیفه براس نماز آنها و غیر آن با آنکه حدیث  
 اصح و اشهر است از حدیث انتهی ازین اقاده رشیده اثبات استحقاق خلافت  
 صاحب باب و امامت با عیلم رسالت ناب با سهل ترین طرق سیرشن ضرورت  
 موثقاتی در معانی مانده اما ترجمه و ادون این خبر خوخه بر حدیث سد ابواب بچندین وجه  
 خلاف انصاف است اولاً وجود خوخه یافت نمی شود چه حضرت عقیق از جمله متوطنین  
 عوالی مدینه بودند که مسکن او مجلسه شیخ بقاصد یک میل از مدینه طیبه مشهور است پس در ایام  
 مرض الموت آنحضرت بر آنچه غیر خوخه انبی بکر حکم می فرمود که حضرت عقیق در آن ایام خلافت  
 فرجام تلحی مسجد خیر الانام بلکه در بلده طیبه هم سکونت نداشت چنانچه محدث روضت  
 الاحباب که شیخ الاجازة عبد الغزیز محدث المتأخرین صاحب تحفه است در  
 ذکر ماکول و ملبوس حضرت عقیق می نویسد بوثبت پرستی که چون امر خلافت بر او  
 قرار گرفت روز دیگر متوجه بازار شد که تا بر عادت خویش تجارت خرید و فروخت کند  
 الی ان قال باتفاق سایر اصحاب هر روزه براسه و سه ماکول و سه و عیال و  
 مقرر فرمودند الی ان نقل و منزل می که در مجلسه شیخ بود و شیخ از منازل بنی السحار بن  
 الخرج است در طرف عوالی مدینه و از آنجا تا مسجد نبوی یکسیر راه است بعد از

بعیت یکماه در آن منزل بسیر برد و هر روز از آنجا سوار شدن بدین مکه آمد و کوه همت را  
 با جماعت در مجلس حضرت رسول الله صلعم امامت می نمود و بعد از او آمدی خضتن باز جمله شجر  
 میرفت و گاهی اگر وی از راه بشریت حاضر نمی شد امیر المؤمنین عمر خطاب بحسب بود  
 از راه نیابت امامت اصحاب بتقدیم میرسانید حالانیا پیدا اولی الانظار و از  
 خوف انصاف بگریزد که بفاصله یک میل چگونگی خوف مسجد نبوی قائم گشت  
 و صاحب خوف از علت کنون علماء اصلا تا یکماه خبر و از مگر و دید و فاصمین خوفند  
 که این محبت مفید با علم اتانیا نیز تسلیم میگویم که و اما ندن خوف بقرض رفع احتیاج مردمان بکار  
 نمی آید چه معنی آن الکوۃ فی السجده یوۃ الکنوز که قاله الجوهری نبار علیه از مابان  
 فائده دخول و خروج حاصل نمی شود تا مردمان بر تابدان بالا رفتن حصول بلازمست  
 خلیفه نمایند یا خلیفه تقرب سجد بوسیله تابدان و شبکه و غیره حاصل فرمایند پس تعبیر  
 شرح صواعق جبر می خوف بمعنی دروازه کوچک و در چرخ بعد ثبوت معنی آن شبکه دیوان  
 امر بیکار است که نیمی لذت مساعدت این اعتبار نمیکند ثالثا دعوی صحیحیت و  
 شهریت خبر خوف بر حدیث سد الابواب فعل ختیار می و فصاحت خانگی راست در مقام  
 احتجاج بچیز که مؤذون نمی شود مناقب خیالی و فضائل موهومی انشراح نمودن بابت  
 موهود صله خوران امیر معاویه بوده است و استاد سلسله قائم نمودن بدست حماة خضرت  
 شیوخ بارسوخ کارهای شکل نمائده بلکه متداول گردیده با این همه سهولت امر باطل  
 با حق سقاوست نمیکند چه حدیث خوف عبد الله بن احمد در زوائد سند ابن عباس نقل  
 فرموده است کما فی صواعق خرقه و از ابو سعید الخدری نقل نمودن در صحیحین آورده اند غیر



بعد مرور و بود دعوت اصحبت اشهریت روایت نقلی بواب که خطبه فلان و فلان طاعت  
از تکذیب می نمایند عاصه خلیفه یوم شومی در بواب نشاء ابی جبار و حجاج خلافت  
لما قال علیه السلام سدا لبی ابواب لها جرین منی قاصح بقی کلام الیوم فلان و  
فلان و قال ای رسول المدسوت ابوابنا و تحت باب علی فقال لبی و انما تحت باب  
و لاسدوت ابوابکم بل لمدسح بابه و سدا ابوابکم فیکفونکم انما ابوابها جرین باب  
کوچک ابی بکر در ایام مرض کشاده ماندن محکوم شد بود و چون که در ایشان امر آن  
ابواب جمیع مهاجرین فرمودند بنام رواه ابوالموود موفق بن اوس بن ابی اسود  
باخطیب فافهم ربنا هر گاه که باسد لال غیر محقق بن خطیب و اخباری خود نمین  
الابواب و ارکشن که قبل ازین سائر ابواب صحابه باقاوه کما چنانکه در ایامی  
بود و بجای خود در بعضی روایات قوم فقط باهم مذکور است که از حجاج صاحب  
المشارق لایقین المسجد باب الالاسد الاباب ابی بکر پس بعد از آن شدن خود  
یا باب هر چه که براس حضرت عتیق بود بار دیگر که دام خود بر آمد یا باب سدا و کشاده شد که  
در مرض الموت و اما ندان او تجویز میفرمایند و حالیکه برود حدیث را صحیح تسلیم نمایند  
و تا ویش حلیه تقبلیت و بعدیت کرده اند بلکه بعد از سدا حضرت و انمودن از کلام حال  
فرمودند تا وجودش ثابت داشتند میخواستند خامس عبارت بر خود خود و منظر الملتن  
است جاب خود نقل کرده اند و جاب باب و ما بین آنها است و منوم و مصداق نقل  
فرقی است که باب تاویل با اتحاد مفهومی بنبر و چه مسند و داست سادسا الفاظ حدیث خود



که صاحب صواعق از زوائد سند آورده چنین است ابو بکر صاعقه و کلمه فی الغار من کل خوف فی المسجد غیر خوف ابی بکر درین حدیث لفظ غیر وارد است و در حدیث سد الابواب حرف الا آمده است و ما بین غیر و الا آنچه تغار درستی معنی است ظاهر تر است که خوف ابو بکر از حکم سد و بقای اقتلح سکوت عمدت است و باب علی منطوق کلام مستثنی از سد و مجال خود مفتوح ظاهر میشود سابقاً از دیگر روایت امام احمد بن حنبل که ذکرش در آید بخصوصیت با شخصین حکم سد و واضح می گردد و الحال احتمال وجود رخه ابی بکر غیر تشبه دین و در بیان حضرت واضعین متنصرونست پس از ان بدیگر قرآن میگرایم و اثبات مدعا بحدیث افاده ابن حجر عینمایم آنچه فرموده است و فی اشاره الی الصیفة

لان التخلیفة یتحتاج الی القرب من المسجد لشدة احتیاج الناس الی ملازمة الصلاة بهم و غیر ما که مضت ترجمتها حالاً بعزل نظر خبرین از دیگر احادیث دریافت باید نمود که قرب مسجد نبوی که حاصل شد تا ملازمت صلوة و غیرها و ضرورت مردم بنظر افاده

با و سیر گردیده در جامع ترمذی از ابوسعید منقول است قال قال رسول الله صلعم لعلى يا على لا ياكل لاحد ان يجيب في هذا المسجد غيرك و غیرک یعنی حلال نیست بر آن کس که آنکه جنب شود درین مسجد غیر من و غیر تو ترمذی تحت آن گفته که علی بن منذر از ضراب بن ضرور پرسید معنی این حدیث گفت حلال نیست بر آن کس که راه رود در حالت جنابت غیر من و غیر تو ازین حدیث شدت تعلق جناب امیر مسجد نبوی چنان ظاهر شد که فعل تا جائز بر آن جناب و سبب کمال شرف و شدت ضرورت آن



تعلق مذکور حلال گردید بلکه همین شرف بصلواتش مانع خصائص پیغمبر است شده و این باجلی وجود موجود مفید خلافت نبوت است اما حضرت عتیق را با همه ضرورت و احتیاج بقرب مسجد اذن مرور هم حاصل نشده چنانکه ترمذی در تاویل معنی حدیث از این ضرورت نقل کرده است حال آنکه این تاویل از منطوق کلام تعلق ندارد بلکه مکث و قیام و قعود از آن هم ظاهر می شود که براس پیغمبر خدا و علی مرتضی خاصه حلال بوده است مگر محض ترمذی از لغات

و مطابق تاب ملاحظه شرف نیآورده نقل نموده است بانه قال قوله ان یجنب المراد ان یجرب

فیه و ذلك لان کان رسول الله صلعم و علی رضا باب و مرفی المسجد و یجوز لمن کان له باب

فی المسجد مروره منه جنباً و لذا بقیده بقوله هذا المسجد احر از اعن سائر المساجد یعنی مراد از آن

مرور در حال جنابت از مسجد است بسبب آنکه دروازه ختم المسلمین و امیر المؤمنین و جاک

مرور در مسجد بود و جائز است براس آن که در دروازه و در مسجد باشد گذشتن

از آن مسجد در حالت جنابت و براس همین مقید فرموده گفت هذا المسجد بغير جناب

از دیگر مساجد بدین معنی که جناب میراد و دیگر مساجد مرور در حال جنابت جائز است

سیکویم که این تاویل علیل بخند و چه از قبیل خبر علیل است و این گنجائش انصاف است

بسیر می آید که توفیق بجز آخر مد نظر نمی باشد حال آنکه این حدیث لایحل لا چندان جنب که

از جرح تضعیف معمر و میرا و منزه است مشبه و موافق صحت و در حدیث سد و

الابواب الابواب علی و کذب و بیطل حدوث خو خانی بگرد نظر جلی بالتم است اما تفصیلاً

بعض این معنی مراد بچند وجه است بنیامیم اولاً هر مسلم را ضرورت مرور بجالس جنابت

که در واره مسکن خود در مسجد نداشته باشد جایز است پس خصوصیت بقوله غیرے و غیرک  
 بحق نبی و سلفه و جی ندارد و حال آنکه کلام معصوم درین تقدیر طغی از معنی سے شود و هو  
 مگر آنکه مکث و قیام و قعود و بی‌توت در این حال صحرس را جایز نیست و اینهمه بر طبق  
 تاویل ابن مبرد در معنی حدیث تسلیم میشود و در نه منطوق کلام زیاده ازان است پس لا بد  
 است که اذن جلت بوجه خصوصیت باشد نه آنکه شرف انحصار خاص را در حقوق عوام  
 شامل کنند ثانیا سیکویم که اگر ابواب مردم در مسجد بوده مرور ایشان جایز شده بود و سختی  
 مرتبت باین جواز و علت هر اسد ابواب صحابه فرمود و حرمت ایشان بطوطه نمود و حال آنکه  
 مردمان را بسائر صحابه کلام عدول و هدایه احتیاج رجوع علی اعتقاد هم بود مگر آنکه آنحضرت  
 حرمت مسجد نبوی از حرمت صحابه برتر نگاه داشته ابو اصحاب را مرجع انام نه افکار شده  
 سد ابواب شان فرمود آری جناب و راهمتا به خود داشته حق خود با و ارزانی فرمود  
 پس این شرف و استحقاق خلافت است که آن حضرت مخصوص بشاه ولایت فرموده  
 است و سائر صحابه را نبض سد الابواب ازان ممنوع داشت بنا علیہ دیگر مردمان  
 صاحب ابواب مسجد را چه رسد تا شامفا و قوله هذا المسجد نه بوجه احترام از دیگر است  
 بلکه مسجد نبوی از زبان رسالت محکم قضا و مرجع رعایا بضرورت فصل قضایا و عمل معتقد  
 بر این مانده ازین جهت حضرت صلعم افاده قید نموده تا استحقاق خلافت با جمل کلام هدایت الیتیم  
 بر یکسان ظاهر شود و با بعد دیگر حدیث در تشدید این معنی بالاتفاق مروی است که آنحضرت  
 فرمود اقصا کم علی کمافی المتدرک للحاکم و این معنی ابن الجوزی در صواعق الحقیقه پس بعد جمع این

احادیث باید تمیز کرد کہ باب باب العلم را از انسداد گذاشت و حکم لاکحل لا احد یغزوت  
 سکو تنقش بر زمین ساخت کہ حلال نیست کسی را کہ جنب باشد درین مسجد غیر من و تو بنا  
 آنکہ آنحضرت صلعم چنانکہ ضرورتی اشد بقرب مسجد میداشت مثل او ضرورت قرینہ  
 وے است و اورا اقصائے صحابہ و است گفت اکنون اجتمع مناصب تقریباً بخلاف  
 چگونہ باستحقاق خلافت نمیرساند و اینچنین یکے دیگر محبت الحار شاد و نافرمودہ کہ اورا  
 صاحب قضا و براسے او مسجد را اورا القضا و بہر او حلت قیام در آنجا قرار داد و ہر گاہ  
 کہ شکہ دیوار براسے خلافت مفید میشود باب باب العلم بعد از ابواب صحابہ چگونہ بود  
 استحقاق محققہ خلافت خواهد گردید زیرا کہ صاحب باب حق و اولی است از صاحب خود  
 و حلت جنب ماندن در مسجد اول و لائل بہرینہ فقہت خامس از فصوص بہرینہ بیان  
 روشن آنکہ قال المدقم و او حیثا موسی و اخییر ان یور القو کما یبصر بیوتنا و اجعلنا  
 بیوتکم قبلاً و ایتموا الصلوۃ و اسیروا الصلوۃ یعنی وحی فرستادیم بسوی موسی و ہارون  
 کہ مسکن سازید براسے قوم خودتان در شہر مصر دیگر دانید خانہ خودتان را قبلیہ ہر یاواید  
 نماز ما و بشارت بدہ مؤمنین را و این آیه حکم بخت موسی و ہارون نازل شد کہ براسے  
 قوم خانہ ہار و مصر سازید و خانہ خود و ہارون را مسجد قرار دہید او تعالی قوم موسی را  
 مثل موسے و ہارون اذن مسجد ساختن پوت نافرمود بدین مشابہت بر طبق چو حکم  
 در روایت دریافت آنحضرت رسالت معہ قوم ہاجریت اختیار کرد و در تطبیقہ را  
 مسکن خود و قوم خود مقرر ساخت اما مثل موسے مسجد را بذات خاص و وحی ہارون

بحکم لایحیل لاحیان بحسب فی هذا المسجد غیرى او غیرک مخصوص فرمود و قوم خود را اذن نداد  
 و جنب گردیدن از اجلی بدیهات است که مختص بخلوات میباشد و خلوت از خانه خود بیشتر  
 نماند و موسی کلیم المدیوت خود را براس خود و بارون مسجد ساخت و نبی ماسجد  
 را براس خود و بر علی بن ابی طالب و حکم بیت گردانید و مثل خانه خود را گردید از نجاست تا  
 امر علاوه اختصاص فرمود و فرید فضل بر کلیم المدیوت پیدا شده یکے از تقیدی هذا المسجد ظاهر شد  
 که مثل بیوت نبی اسرائیل در مصر بیوت مهاجرین در مدینه طیبه قرار یافت و آنحضرت  
 صلعم و علی اکرم را نیز مثل موسی و بارون بهمراهی قوم خانه بابودند پس حسب مدینه خصی  
 در سکت میداشت خلاف دیگر مساجد دیگرے ما نحن فیها است که درین واقعه مشایخ  
 موسی و بارون واضحتر است پس شمول علی در اختصاص بذلک المسجد مثل بارون بود  
 شده از اینجا میرهن گردیده که اینچنین اذن مخصوص بخلیفه بنی میباشد کما قال موسی اخلقتمو  
 منی قومی بلکه از سیاق قولہ تع و اوحینا الے موسی و اخیره تذکرک میشود که این حکم  
 خصا لصل بنی است غیر ایشان بخصا لصل نمی رسد و شمرنے از ان بجا بدگر آنکه مثل بنی یثرب  
 و براس جناب امیر باتفاق است ثابت فلما حال آنجناب خلیفه خیر الورا کتمرتة بارون  
 من موسی باشد و هو المطلوب اما ثالث آنکه غی خود وزیرى رخنه محدثات محدثین  
 که در اثبات حادثه سقیفه خوده عتیقه و بروایتے باب براسه وی تصنیف میفرمایند  
 و قرآن و اخبار سید امیر را پس شیت انداخته اند و در مصنفات خود با مخالفت خدا و  
 رسول را بچوسے برابرند آئسته اندا و تع و درین باب شرف اختصاص بحضرت موسی

وہر اوروسے بحیثیت قربت اور قربت اخوت سے عطا فرمودہ کمانی قولہ او حینا الی موسیٰ و آتینہ  
 پچھنیں آنحضرت بآن برادر کو کہ نسبتاً و مواخاۃ مرتبہ اخوت میداشت و او نعم اور ان نفس  
 پیغمبر مقرر ساخت و خود آنحضرت با و اذن حلت مکث در حال جنابت در و او و بیاب خود  
 بنواخت و بایش طرف مسجد گذاشت اینہم از تباطا مگر صحت خلافت میداشتند اما حاتم حضرت  
 قتیق کہ در تبلیغ سورہ برات در قبیلہ بنی نیر شہار تیار بلالخط معارضت باقتضای جودت  
 طبع و خداقت ذہن توفیق آیات و اخبار پس پشت انداختہ یکے از آنھا خود دیگری  
 از ایشان بابی الی المسجد وضع فرمودند حالانکہ بمقتضای عاقبت اندیشی ضرورت توفیق عمل  
 روایت معزولی از سورہ برات و ثبوت حلت مکث در مسجد بحالت جنابت بحق و سے بود بعد

از ان فکر خود اللہ مستحسن سے نمود و اولیس فلس قال المد لعالی قال الرسول ان قومی  
 تخذوا بذات الت۔ ان مجور افلیض حکو اقلیدلا و لیکو اکثر

### واضحہ - استحقاق خلافت مرتضوی از احادیث نبوی حدیث تبلیغ آیات

دورہ برات است رو سے علی بن ابراہیم طالب شراہ فی تفسیرہ عن ابی عبد اللہ

عزیز اللہ ام حدیثا طویلا منہ فلما نزلت الآیات من سورۃ برآة و فہما رسول اللہ صلعم

الی ابی بکر و امرہ ان ینخرج الی مکة و یقرأھا علی الناس یوم النحر فلما ینخرج ابو بکر نزل جبریل علی

رسول اللہ صلعم فقال یا محمد لا یؤدی عنک الا انت اور چل منک فبعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ

فی طاب فی بکر فلحقہ بالروح فاخذ منہ الآیات فرجع ابو بکر الی رسول اللہ صلعم فقال

یا رسول اللہ انزل اللہ فی شیا فقال لا ان اللہ امر فی ان لا یؤدی عنی الا انا و چل نبی

یعنی هرگاه آیات سوره برات نازل شد پیغمبر خدا صلعم با ابوبکر و او در حکم فرمود که بکند  
 برود و بعد از آن جوانی روز قربانی در منی پس هر که ابوبکر کوچ نمود و جبرئیل فرود آمد بخدست  
 آنحضرت صلعم و گفت ای محمد او انخواهد نمود از تو مگر تو یا مردیکه از تو باشد حضرت رسالت  
 جناب امیر را سبوت کرد و طلب ابوبکر پس آنجناب بمقام روحا با و ملحق شد و آیات  
 را گرفت ابوبکر و سپس آمد بخدست حضرت رسالت و عرض نمود یا رسول الله آیا نازل  
 کرده است او نعم و رزق من چیز را فرمود نه تحقیق او نعم مرا حکم کرده است از طرف  
 من او انخواهد نمود که مگر من یا مردیکه از من بود است ملخص ترجمه از حدیث نیابت  
 بنویس بجگرم الهی بحق جناب مرتضوی و معزولی حضرت عتیق از ماموری که منصب تبلیغ  
 بود منصب علی روشن و مجلی است اما عادت ستمه حماة ثلاثه بران مستقر شده است  
 که در چنین مقام دست نیاچیشن گااهی در سند خبر مخومی بفضائل ائمه اثنا عشر مبارک است  
 الزام وضع و گااهی در صدود قبح رواة و اسناد و حینه در دلالت معنی مراد حرف زنی با او  
 تا ویلات رکیکه و زمانی بغرض مساوات مراتب خلفا علی مرتضی اخبار تازه میفرمایند  
 و اولی و دعوی تحریف و نقصان حدیث یانما یزید چنانکه از صدر انیمه دریافته چونکه  
 این حدیث شریف بر نیابت وحی رسول و زیت شیخ معزول نص سبوت است بنا بر  
 سلفه ذلک علامه فضل بن روزبهان درین خبر بشارت اثره و تا ایراد غیر سدا و افاد فرمود  
 بانه قال قوله لاکن جبرئیل اتانی من ذامن بلحقاه و قال وان العرب کالوالا یعترفون تنبیه  
 و عقده الاسن صاحب لعدا و من احد من قومه و ابوبکر کان من نبی خاتم رسول الله

ان لا یعبر العرب بئذ العہد وعقده الی اربعۃ اشهر من ابی بکر لانہ لم یمن من نبی ہاشم فبعث  
 علیہا لقراءۃ سورۃ البراتۃ ونیز عمرو والمشرکین وابوبکر علی امرہ من امارۃ الحج والنداء فی ان  
 الی آخر ما تفوه بغائۃ الحماۃ ان ابابکر قال لرسول اللہ فداک ابی وامی یا رسول اللہ انزل فی  
 سے قال صلح لا ولا کن لا یبلغ عنی الا انا اور جل من اہل بیتی انتہی سے یعنی گفتم ابن روز بہان  
 قولہ الا کن جبریل ثانی از ملحقات وی بہت و گفتم تحقیق عوب بودند کہ اعتبار نیکی و ندور  
 نقض عہد و عقداں را مگر از صاحب عہد یا از کسیکہ از قوم او بود پس خوف کرد رسول خدا اینکہ عرب  
 اعتبار نخواہند نمود بسبب آنکہ از نبی ہاشم نبود پس علی را سورۃ برات داد و بر اخبار نقض  
 عہد مبعوث کرد و ابوبکر بنا بر حکم رسول با مارۃ الحج و نداء ہندگی در مردمان مامور ماندہ آن  
 ملخصہ میگویم کہ انکار فضل از فضل امیر اجل از قولہ ثانی جبریل با وجود قتل فائدہ ندارد زیرا کہ جماع  
 علماء محدثین اعلام ساطین طوائف اخبارین عظام آنرا نقل کرده اند کہ روی عبد اللہ  
 سند احمد عن علی قال لما نزلت عشر آیات من براتۃ علی البنی و عا البنی صلحتم ابابکر فبعثہ  
 بہا یقرہا علی اہل مکہ ثم دعانی البنی فقال اورک ابابکر فحیثما لحقتہ فخذ الکتاب منہ و اذ  
 بالی اہل مکہ و اقرہا علیہم فلحقتہ بالجحفۃ فاخذت الکتاب منہ و رجع ابوبکر الی البنی فقال  
 یا رسول اللہ نزل فی شئہ قال لا ولا کن جبریل جائسے فقال لایوتومی عنک الا انت  
 منک و روس ابو نعیم الاصفہانی عنہ مشہد و روس عبد اللہ و ابو نعیم عن انس بن مالک  
 و یوسف بن جبریل عن محمد فقال یا محمد لا یبلغ عن اللہ تعالی الا انت اور جل منک الحدیث  
 فرواہ ابو نعیم الحوینی عنہ یکذا و روایت سند را شیخ الاسلام و رفیع الباری و صاحبین



النفره در باب رابع در مناقب علی بن ابی طالب نقل فرموده اند و موفق بن احمد خطیب

خوارزم از امام ابو عبد الله احمد بن حنبلین عبارت آورده فلما قدم علی البیت صلعم ابو بکر بنی و قال یا رسول

الله احدثت فی شئی قال لا ولا کن امرت ان لا یبلغها الا انا ورجل منی وکذا رواه احمد

عن ابی بکر بن ابی قحافه و علامه زنجشیری بدین عبارت روایت نموده هبط جبرئیل عم

فقال یا محمد لا یبلغن رسالتک الا رجل منک ثم وهرگاه که دریافت کردن حضرت عتیق

و جبرئیل را از حضرت پیغمبر در اخبار مرویات قوم سلم است و فصل هم از تلخیصات نمیکوید

و در امر تبلیغ نسخ هم واقع شده و ناسخ حقیقی غیر اوست و سبب است و صورت متن حدیث

باین عبارت باشد و راجع ابو بکر بن ابی البقیه فقال یا رسول الله انزل فی شئی من قال

لا ولا کن لا یبلغ معنی غیری او رجل معنی کما رواه الشعبی و نقله فصل فی استدلاله تا هم شبیه

معنی است که امرت ان لا یبلغها الا انزل فی شئی من قال لا ولا کن معنی استثنای است و غلبه التثنی

نقی باعتبار معنی ما حدث فیک شئی است و قوله لا کن مفید همان معنی است که امرت

ان لا یبلغها الا انا ورجل منی چونکه حضرت عتیق در باب احداث بحق خود سوال کرده و لهذا

رسول خدا صلعم را فرمود و در نه حکم عزل بوجه غیر بودن او از پیغمبر بحال بود و بوجه آنکه کلام سرود

انما هم مخصوصا و را هم اسلام بمصدق ما یطلق عن الهومی ان هو الا وحی یوحی بر طبق وحی

الهی است خواه در حدیث ذکر جبرئیل بود یا نشود فلا جد و سعی انکاره اما عزل بر رسم

عرب که گفته مر تکب نهایت استخفاف بشان رسالت است شده است چه در حال رسم و

روان چگونه میتوان گفت که رسول عربی از غلوات و مراسم عرب مطلع نبود و تا وقتیکه غیر خود



غیر خود را ماسور کرده و اگر فرض نمایم که نابلد بود غیر چیز بیل که ام کس مطلع نمود تا ابو بکر را انان  
 مغزول فرمود و قریب خود را ماسور ساخت و در صورت علم بروج فرستادش ناشی لغو  
 و سفاقت میشود و هر دو شق خلاف و سورت استخفاف میباشد و اگر آنحضرت با خبر بود  
 و یا خلاف آن فرمود معذور دارند حضرت عتیق با همه علم نسائی چرا بدین رسم در و اج آگاهی  
 نداشت اگر میدانست بکدام حصص علی الاماره مطلع فرمود و قاروق اعظم جناب او را چه  
 سبب نمانید و ابو بکر بعد رجوع چرا از حال آسمانی مستفسر گردید و بر اسم عرب تمبیه نشد  
 بلکه قوله انزل فی شئ دلالت بهمین معنی نماید که این نبرد عهد از امور دینی بود فعل بود  
 و بر اسم عرب با و تعلق نداشت و قوله صلعم علی ما اوحاه والاکن لایبلغ عنی غیره او را عمل  
 صحیح سبطل تعلقش بر اسم عرب است چه ضمیر در قوله لایبلغها که در بعض طرق حدیث وارد شده  
 است رابع است بالآیات نه بمعاملات و هم امر ببلغ بعزل لخط ازورد و ضمیر بالانفاق  
 امر دینی بوده و ازین وجه حضرت عتیق مستفسرین پس عادت عرب را در آن دخلی نمی شود  
 حدیثی که صاحب صواعق از احمد و امه صحاح آورده بانه قال صلعم علی منی و اناسن علی  
 لایود عنی الا علی بهمیج عنکبوت اهل نخله جاحدین را می شکند چه مفاد لایودی عنی بوجه عام  
 است و خصوصیت جناب میر در آنها با وجود عشائری با ششم خصوصاً حضرت عباس  
 عم رسول عند رسم عرب را و با وصف اعظم صحابه که علی رضی الله عنهما در صحبت خدمت ختمی مرتبت  
 هر وقت مستفید می شدند منصب نیابت امارت حج را و امر خلافت مطلقه را از سر می با  
 هر که دانش بلا تعصب دارونی بحقیقت خواهد بود و صد تا لطف این است که حضرت عتیق

تا یوم شرافت ازین عادت عرب گاهی حاصل نکند و عهد امامت را که از جمله عهد و پیمان  
است کما قال الله تعالی یا ایها الذالین بیح نفیید که نبد و عقد عهد از صاحب عهدی  
یا آنکه صاحب قایم و قوسین او ادنی بران دلالت کند و یوم سقیفه آن عهد الهی را از اختیار  
صاحب عهد براسه خود اختیار نمود و از صاحب عهد عقد آن برایش جان نزدانست و از  
عادت عرب ال ربود و شل قصه عزل ازین منصب تبلیغ بانهاک منقبت پروا عاقبت نکند  
که نزد خدا و رسول نامقبول خواهد گشت و منحنی نماند که این حدیث عزل بی بکر و نصب حیدر  
صدر را جماعت مفسرین و محدثین اهل سنت و جماعت علاوه علی ذلک من مفسرین  
ذکریم فی الصدور علامه طبری و بلاذری و ترمذی و واقفی و شعبی و صدی و قرطبی و  
قشیری و سمانی و سیوطی و حمدانی و ابن ابی عمیر و محمد بن اسحاق و ابن حجر صاحب صواعق از  
احمد و ترمذی و نسائی ابن ماجه و ابن کثیر و ابن طلحه شافعی و ابو یعلیٰ الموصلی و عیسیٰ و مسک  
بن حرب بن اکابر هم الصحابه مثل عروه بن زبیر و ابو هریره و انس بن مالک و ابو رفیع  
و زید بن ثقیف و ابن عمر و ابن عباس و غیره نقل کرده اند پس از تجدید استفیض ثابت شده  
که ابن عزل و نصب از جانب رب بمیان آمد و از ان منکشف گردید که حضرت ابو بکر علیه السلام  
اکبر لائق نیاست در جزئیات رسالت هم نبود و آنحضرت ختمی رسالت بلحاظ اظهار لیاقت  
ومی مامور نبود تا از عزل وی کشف حال بمنصه ظهور پیدا آید و نصب سید العرب  
با وجود هشام بنی زبیری با شرم بنی هاشم استحقاق مخصوصه نیاست است تقدیر اما آنچه  
گفته که علی را بر تقض عهد و ابو بکر را با مرجع مامور نموده بود روایت خانگی اوست چنانکه

جناب در پنج سر یہ و رسالت نزفت مگر اگر رسالت مآب جناب اور امیر مومنان

نمودہ و ازینجا است کہ در حدیث حاکم مذکور است من اشتمل علیہ من عصابتہ فی تلک

العصابتہ من ہوا رخصۃ للبدنہ فقد خان بالمدور رسولہ و خان المسلمین کما ہونی از آلہ الخفایا

پس چگونه ممکن است کہ آنحضرت علی بن ابی طالب را سبب القرب و انت منی و انما سبب القرب

ہو اولت نفس رسول قرار دہد و حرب و از عبادت ثقلین افضل بود و امت را بدایت بہ تقرر

افضل در امارت لشکر نماید باز خود متعصبی نصب امانت مفضول گرد و ما ہذا الا اختلا

عظیم و سد الباب نفی امارت حج حضرت عتیق از بعض طرق میں حدیث ینما یمسکوا حطب

النحو از می سے کتاب المناقب یرفع الی ابی بکر ان البنی بعثہ بمرآة الی ال کہ لا یج بعد العام

المشکرین و لا یطوف بالبیات عربان و لا یدخل الجنة الا نفس سلمت و من کان یشہ و بین رسول

المدینۃ فاجلہ الی مدینۃ و اللہ یرتی من المشکرین و رسولہ قتل فاربہا ثلثا ثم قال صل

الحقہ قر و یا علی ابابکر قبلتھا انت قال فضل فلما قدم ابوبکر علی البنی بکا الحدیث ازین خبر

ہدایت اثر ماموری ابوبکر محض بعض آوار رسالت و بعین حکم مغرولش بدین رض کہ الحقہ

قر و یا علی ابابکر ظاہر است اگر امارت حج با و از زانی شہی در تمہید حدیث ذکر امارت

بجای ذکر ماموری تبلیغ بر ارت ما نور شد می و آنحضرت جناب امیر را حکم واپس گردانید

ابوبکر فرمودی الحال منزلت این منصب باید دید کہ درین امر نزول حیرت و بر عزال این

منصب بکار ابوبکر کیا تقلد موفق فی الحدیث و اما ہم ابن احمد بن حنبل سے منسندہ و طو

عناق مردم بطلب این منصب چنانکہ در بعض طرق این حدیث مذکور است لما حج ابوبکر

الی البنی جریح وقال یا رسول الله انک اهل بیتک لا یصلح الا عن اذنک فیما توجبت  
 له روایتی عنک کما رواه ابن شهر آشوب عن جماعتی المحذین الذکورین وفاق از آنجا  
 قوله لا یصلح عن الله نعم ولا یبلغها ولا یبلغن ولا یوردن است کما یطهر آذکارین بنده عند فعل  
 معمولی و مرسومی بے بود ضرورت بیو طحیر نیل و بکار و جریح صحابی جلیل و خواہش مردم عرب  
 بدین منصب نیل بحال علم رسومات و عادات عرب و با وجہی نداشت بلکه این منزل و منصب  
 بامر رب لغزت در امر رسالت و نیابت بود که عتیق نامدار از فقہان آن جزع کرد و اگر  
 امارتش باقی ماندے نویت بجرع نرسانیدی و مردمان با اقتضای حرص علی الامارة  
 گروندادند از نغمه نندے فلا بد که این نیابت منزلتے داشت که تلوم نتمه خلافت بود و این  
 چنین حقوق لامحال استحقاق خلافت منسوب میشود پس انجیدیت و استحقاق خلافت  
 مطلقه نص حالی است حقیر بر حال مضطر حضرت ابی بکر خیلے تا سف می برم که انحضرت بیچاره  
 جابے منصب سرفرازی حاصل نغمه و جانی که مامور شدہ تا انکشاف و استخوان  
 حال او بشود و ہما نجا محل تا سف بیان آمد چنانچہ در سیر وادی الرمل باذن ختم الرسل  
 ایشکر شدہ برفت مگر باقبال نہ میت بجلو و داری فرار عن الحرب باز آمد در غزوه خیبر بالشکر  
 ظفر بیکر قدم رنجہ نمود بی نیل مرام حیران رو شکست آورد و در نیجا کہ مامور بہ تبلیغ سوره  
 برائت شدہ بود از ما بین راه حکم محکم رحمت قہقری نصیب او گردید و مفاد لا یصلح ولا یورد  
 و غیر مجادلالت بینما یکہ عمدہ انبیا و چنانکہ تبلیغ رسالت است همچنین درین باب وارد  
 شدہ است کما قال الطیب و المدو الطیب و الرسول فان تولیتهم فانا علی رسولنا الیوم و الابد

وقال و ما محمد الا رسول وقال وان انا الا نذير و بشير و همين منصب تبليغ و رسالت بود  
 که نيایتمه عن النبي بحباب مير از خداوند قدیر ارزانی شده که آنجناب مقام منی مناوی شده  
 فرمود و ايها الناس انه لا يدخل الجنة كافر الا وقال الله فقد جاءكم بشير و نذير فافهموا و احفظوا

**و از جمله** - احادیث خیر الانام و راستحقات خلافت جناب میر علیه السلام متفق

علیه بین الانام است که علی بن عیسی اربلی در کشف الغماز شیخ مفید علیه الرحمة منقل فرموده

في غزاة الحديبية قبل سبيل بن عمرو الى النبي فقال يا محمد ان ارقابنا نحو ابيك فارودهم علينا  
 فنصب رسول الله حصى بين انقضت في وجهنا فالتفتين يا معشر قريش اذ لم يفتن الله عليكم

رجلا اشحن الله قلبه بالايان يضرب رقابكم على الدين فقال بعض من حضر يا رسول الله لو ضرب

قال لا قيل عمر قال لا ولكنه خاصه النعل في الحجة فتبادروا اليها ليعرفوا من هو

فاذا هو امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام و انچه حديث که در ان لفظ خاصه النعل

دار و شد بوجه آخر و نشان ديگر نيز وارد است رومی عن ابی جعفر عن ابيه عليه السلام

قال انقطع شمع نعل رسول الله فدفعا الي علي يصلح ما ثم مشى في نعل واحد غلوة او نحوها

(الغلوة رمية السهم او نحوها) و اقبل على اصحابه فقال ان منكم من يقاتل على التاويل كما

يقاتل معي على التنزيل فقال ابو بكر انا و ابي رسول الله فقال لا فقال عمر فانا و قتال لا نسلكوا

و نظر بعضهم الى بعض فقال رسول الله صلعم لكنه خاصه النعل و اومى الى علي عليه السلام

فانه يقاتل على التاويل اذ اتركت ستمة و نبذت و حرق كتاب الله و تكلم في الدين بن

ليس له ذلك فيقاتلهم على احياء دين الله و اخرج الهاشم الجزاني عن محمد بن العباس

مرفوعا الى ربی بن خراش عن علی بن ابیطالب صلوة اللہ علیہ الروایة اللیل دین

(وما قالوا لینی فارودهم علینا) فدعا رسول اللہ ابابکر فقال له انظر ما یقولون فقال

صدقوا لیرسل اللہ انت جبارهم فارود علیهم ثلاثم دعا غیر فقال مثل قول ابی بکر فقال

رسول اللہ عند ذلک لا تموتوا یا معشر قریش حتی یت اللہ علیکم رجلا احسن اللہ

قلبه للتعوی یضرب رقابکم علی الدین فقال ابوبکر انما هو لیرسل اللہ عند ذلک لا ولکنه خاف

النعل الحدیث ولفحص ترجمہ حدیث اول اینکه سہیل بن عمرو در غزوه حدیبیہ بجدت

پیمبر آمد و گفت کہ بندگان ای تو ملحق شدہ اند ایشان را بار و فرمانی آنحضرت غضبنا

شد تا آنکہ از چہرہ مبارکش اثر غضب ظاہر گشتہ پس آنحضرت فرمود اللبۃ بیابان خواہد

رسانید شمارا در آخرت مرو یا اللبۃ نہی خواہد نمود شمارا امی گروہ قریش یا اللبۃ سبعوش خواہد

کرد و او تعم بر شام ویرا کہ امتحان کردہ است او تعم قلب اورا بایمان گردن شمارا مردین

خواہد زد پس بعض حضار عرض کردیارسول اللہ ان شخص ابوبکر است فرمود و نگفتہ شدہ

عم است فرمود نہ لکن او خاصص النعل است کہ در جہرہ بند نعل را مے دوز و مردمان

میادرت گردن بر فتن حجرتہ تا معلوم کنند کہ کدام است و پند کہ علی بن ابیطالب است و

لفحص ترجمہ روایت ثانی اینکه فرمود کہ بند پا پوش رسول شکستہ گردید آنحضرت صلعم

بعلی و او کہ درست کند آنرا و بیک نعل آنحضرت صلعم راہ رفت بقدر یک پرتاب

تیر و صحابہ متوجہ شدہ فرمود کہ بدرستی کہ در شام روی است کہ قتال خواہد نمود بر ارتکاب

تاویل غیر معنی نمودن احکام قرآن چنانکہ بعیت من مقاتلہ مے کند بر انکار نزول قرآن پس گفت

ابوبکر بن ہمام ہستم یا رسول اللہ فرمود نہ عمر گفت من ہما نم فرمود نہ پس مردمان خود  
ماندند و بعض ایشاں طرف بعض سے نگریست آوقت پیغمبر خدا فرمود لاکن و خاصہ  
النعل است و اشارہ کرد طرف علی علیہ السلام پس و مقاتلہ خواہد کرد و برابر کتاب تاویل  
بسنہ و قینکہ سنت من بتروک شود و گذاشتہ شود و کتاب اللہ تحریف کردہ شود و کلام  
کنند آنکہ حق نداد و درین پس قتال خواہد نمود باین کسان تا اہل براء حیا رکردن وین خدا  
ستے و منحص ترجمہ حدیث تحت آنکہ (دھر گاہ قریش مفرو رین خودشانرا از آنحضرت طلبید  
رسالتکاب صلعم ابو بکر اطلب داشتہ فرمودند کہ نظر در پیہ قریش کیونکہ ابو بکر فرمود راست میگویی یا رسول اللہ تو  
ہمسا یا ہما ہستے واپس بکن بالیشاں پس آنحضرت عمر را طلبید وے نیز مثل ابو بکر شورت  
و او پس فرمود آنحضرت در آوقت بیایان نخواہید رسید شما سے گروہ قریش کہ باسانی زندگی  
تمائید تا آنکہ مبعوث ویرانگجہ نماید بر شما مردی را کہ او بعد امتحان قلب او در تقوی کردہ است  
گردن ہا سے شما خواہد زد و براسے دین ابو بکر گفت آن من ہستم فرمود نہ و لاکن و ہی نعل  
و و راست الحدیث و در بعض طرق اینحدیث بعد قولہ لا بعثن الیکم چنین ماثور است  
جلالک نفس طاعتہ کطاعتی و معصیتہ کمعصیتہ وارو استلال بر استحقاق خلافت شاہ ولایت  
ازین خبر بخندین و جبہ است اولاً قولہ بیث اللہ علیکم است ثانیاً قولہ استحق النعل قلبہ  
اللقوے بالایمان است ثالثاً قولہ یضرب رقابکم علی الایمان است رابعاً قولہ جبہ  
کتفہ است خامساً قولہ طاعتہ کطاعتہ است سادساً قولہ من یقاتل علی التاویل الخ  
ہست سابعاً جواب ابو بکر انا و جواب عمر انا قولہ لا و لاکن النعل است کہ اینہمہ کلام حدیث



در روایات قوم نیز ما ثورا ندر چنانچه در روایت سند احمد بن حنبل اما هم چنین وارواست لثمنتر  
یا مستریشا و لیعبش المد علیکم جدا منکم استمن المد قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الایمان  
قیل یا رسول الله ابو بکر قال لا قبل فمر قال لا ولكن خاصت النعل فی الهجرة هذا ما رواه عن  
ربیع بن خراش و روه ایضاً عن ابی سعید الخدری فی روایه قال قال صلعم ان منکم من یقاتل  
علی تاویل القرآن کما قالت علی تنزیله قال ابو بکر انما هو یا رسول الله قال لا قال عمر انما هو یا  
رسول الله فقال لا ولكنه خاصت النعل و روه ایضاً عن عبد الله بن جندب قال قال  
رسول الله لو قد ثقیف حین جاؤہ لیسلمن او لایعبش الیکم رجلاً منی او قال مثل نفسه فلیضربن  
اعناقکم و لیسین ذریرکم و لیاخذن انما لکم قال عمر و الله ما شیت الامارة الا یومئذ الحدیث  
در کتاب الجمع بین الصحاح الستة لرزین العبدری از غزاة حدیثین ابی داود و ترمذی چنین مذکور  
است یا مستر قریش لثمن عن مخالفه امر الله او لیعبش الیکم من یضرب رقابکم بالیفت الذین  
استمن الله قلوبهم للتقوی الحدیث و در صحیح ترمذی او لیعبش المد علیکم من یضرب رقابکم علی الدین  
قد استمن المد قلبه للایمان مسطور است و در مناقب اخطب الخطباء موفق بن احمد الخوارزمی  
در حدیث انشا و امیر امجاد صلوات الله علیه الی یوم المیعاد بدین الفاظ منقول است  
لثمن او لایعبش الیکم رجلاً کتفه طاعة کطاعتی و معصیة کمعصیة فیفضلکم بالیفت الحدیث و در  
روایت خطیب صاحب تاریخ و علامه سمعانی صاحب کتاب الفضائل و صاحب حلیة  
الاولیاء ابو نعیم الاصفهانی تحت بیعت المد رجلاً استمن المد قلبه بالایمان الحدیث است  
و قریب تبراز حدیث صاحب صواعق محرقة از عبد الرحمن بن عوف در فضائل علی

بن ابی طالب نقل کرده که بعد فتح مکة آنحضرت صلعم بجانب طائف تشریف برد و خطبه فرمود  
او صدیکم لعیرتے خیر اوان موعدکم الحوض والذی نفسے بید لقمین الصلوة ولتوتن الزکوة  
اولا بعثن الیکم رجلا منہ او کفنی یضرب اعناقکم ثم اخذ بید علی ثم قال یو ہذا استے بہر نو  
یا حجج بہا وراخبار قوم ما ثور است احتجاج نمودن بانہا وچہ موجود است اما قولہ بیعت الہ  
علیکم دلیل قومی و حجت مستوی بر تقرر امامت علی ولی من عند اللہ القومی است و قولہ  
اشمن اللہ دلیل ظاہر و حجت باہر بر استقامت کمال ایمان جناب است و کامل الایمان  
لا محال افضل و نوع انسان پیدا شد و الباقی سیاتی وہمان محتمل التقوی در مردمان التقوی  
است پس معنی آید سنجینہا لاسقے الذی سے یوتے مالہ تیز کے از نیجا ظاہر شدہ کہ بحق علی  
صرفے فرمودہ است کہ ایاتی شواہد ہائے محملما و قولہ یضرب رقابکم علی الدین ولات دیوا  
بیناید کہ متولی ضرب قتال علی الدین بودن بعد ختم المسلمین منصب خلیفہ و است  
اور نہ ضرب رقاب و قتل نفوس در جنگہا کہ از دست ملوک سرے زند بر طبق امور دین  
شمارے شو و کیا سہو سبب از اتفاقا و قولہ رجلا منہ بر جان اعلی و بینہ اخرے است کہ  
متکفل ضرب اعناق علی الدین در صفات مثل سفیر خدا است و این تشبیہ در غیر خلیفہ نبوی جائز  
لناس بنے نے سز و پس خلافت و می سلم شد و قولہ طاعتمہ کطاعتمی اول دلیل ہر امارت  
وامانت و خلافت و سے است کہ طاعت احدی بلا امارتش عنیب معمول و غیر مستعمل  
است در صحیح مسلم از ابو ہریرہ و نا ثور است من اطاعنی فقد اطاع اللہ و من عصانی  
فقد عصی اللہ و من اطاع امیرے فقد اطاعتمے و من عصی امیرے فقد عصی اللہ و من اطاع

ممنوع من بعضی خصوصاً

و تدبر و قوله من یقاتل علی التاویل الخ مشعر تصحیح مراتب حضرت بنوی و جناب لطف است زیرا که قتال علی التزیل است و قتال علی التاویل بر تبه عارفان منقذ قرآن است هر چند که در نظر کسی قتال محمود غزنوی باشد که هند علی التزیل بود که با سکران قرآن محاربت فرموده و قتال حضرت عقیق با مانعین زکوة علی التاویل متوهم باشد زیرا که مانعین زکوة در معنی آیه صل علیهم ان صلواتکم سکن لهم میگفتند کان وجوب الزکوة شرطاً بوصول ذلک السکن و معلوم ان غیر الرسول لا یقوم مقامه فی حصول ذلک السکن فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول استه ما قاله فخر الدین فی تفسیر کبیر لکن نه قتال محمود علی التزیل بود نه قتال عقیق بر تاویل زیرا که حضرت بنوی قتال شرعی را بدو متمم مقسوم فرمود اول علی التزیل ثانی علی التاویل نه غیر اینها اما قسم اول را بقواس قول نعم و انه لتنزیل رب العالمین نزل بالروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين و قوله نعم کتاب انزلناه الیک لخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الا یمحی بعض ذوات خاص رسالتها است و اما ثانی که مرتبه تنزیل از تنزیل دارو محول بحجاب امیر فرمود چنانکه خلافت هم در مراتب مرتبه تنزیل از رسالت میدارد پس این تفریق که باعتبار مراتب رسالت و خلافت است مخبر امامت صاحب قتال علی التاویل است نه منصب مردم ضعیف القلوب و بلند قامتان و جمیل آو میانیان هر چند که بمقابل کفار بود یا با جا حدین اما است که قتال دیگر حکم ایان بخوابش تویع ممالک و حکومت و جلب منفعت مشحون میباشد بهر نوع قتال بر تنزیل مخصوص

بمعنی تنزیل است باقی تاویل کلیل اما قتال بر تاویل کار منصوصین تاویل است بحمد  
 دلیل از تنزیل قال المدغم و ما لعلم تاویلہ الا المدغم و الراسخون فی العلم چنانکہ حضرت عقیق بن  
 القفاظ قرآن ہم نہ داشت پس علم تاویل اورا چہ رسد پس قتال بر تاویل کار کسی ہست کہ  
 کہ تاویل قرآن بدانند و درینجا این منصب شریف بجناب امیر مفضول شدہ پس بہا جناب  
 ولایت مآب و اولادہ الاطیاب راسخون علم کتاب ظاہر شدند و در قتال بر تنزیل خود  
 کہ صحابہ لایما علی مرتضیٰ شریک بودند چنانکہ قول کما یقاتل معی علی التنزیل مجرب ہست  
 اما این قتال منسوب بانحضرت صلعم است انتساب آن بصحابہ بوجہ مدعی تنزیل و مورد  
 تنزیل نبودن شان محض بیمنہ است ازینجا واضح شدہ کہ قتال علی التنزیل چنانکہ

صاحب کتاب ترا تاناہ الیک لتخرج الناس من الظلمات است ازین مہر قتال علی التاویل  
 منصب صاحب الراسخون فی العلم است کہ درین حدیث اشارت کافی بقولہ من  
 یقاتل علی التاویل بحق شان فرمودہ و قولہ بجا ابوبکر و عمر۔ لا ولا کرن دلیل واضح  
 بر بیان لایح است کہ حضرات شیخین از جمیع صفات مذکورہ متن حدیث منصفی بودہ اند  
 من المدور امر قتال گردیدہ اند نہ در امتحان ایمان و تقویٰ بکل برآندہ اند نہ قتال ایشان امر  
 دین و ایمان واقع شدہ نہ مثل نفس نبی بودہ اند نہ قتال ایشان بر تاویل ما ذون من  
 عند النبی گردید فیض کواہل و لیل و اکثر۔

**والمجملہ**۔ احادیث بنوسے در استحقاق خلافت مرتضیٰ سے حدیث مردے  
 محدث ماہر فقیہ الایمہ الاثناعشر ابو جعفر محمد بن علی الطوسی سے عامل المد نفی اللہ واللہ

الخنیفة است که از عبداللہ بن مسعود آورده قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من زعم  
انه ابن ابی و بما حبت بہ وہو یبغض علیا فهو کاذب لیس بمومن یعنی میفرمود آنکہ زعم  
کند کہ او ایمان بمن آورد و با آنچه بمن آورده ام حال آنکہ او بغض کندہ علی باشد پس او کاذب  
است مومن نیست و مؤذنب حدیث موافق و مخالف از آنحضرت صلعم احادیث کثیرہ  
و اخبار خطیرہ با سند خود با نقل کرده اند چنانچہ امام مسلم در صحیح خود بروایت زر بن حبیش  
نقل کرده قال قال علی و الذی خلق السجیة و برار النسمة انه لعبد البنی الماعی صلعم الی ان قال  
الاموسن و لا یبغض الا سناق یعنی قسم با آنکہ شگافتہ دانہ را و پیدا نمود ارواح را بدرستی کہ  
رسول خدا البتہ پیمان فرمود بمن کہ دوست ندارد مرا مگر مومنی و عداوت ندارد با من مگر منافق  
و سید علی ہمدانی صاحب سودة القریبے از امیر المومنین نقل فرمودہ قال قال صلعم الاحب علیا  
الاموسن و لا یبغضہ الا کافر و صاحب صواعق محرقة از طہرانی و دارقطنی از ابن عباس آوردہ  
کہ رسول خدا فرمود علی باب خطبتین دخل منه کان موسنا و من خرج منه کان کافرا و  
صاحب سودة قریبے ایضاً عن ابن عباس و ابن حجر موصوف بروایت خطیب از انس  
صحابی نقل نموده قال قال صلعم عنوان صحیفہ المومن حب علی بن ابیطالب و رواہ صاحب  
سودة القریبے ایضاً عنہ و ابراہیم بن محمد حموی نے در فرائد السمطین بسند ابو صادق آوردہ  
قال قال علی علیہ السلام اصول الاسلام ثلاثہ لا ینفع واحدہ منہن دون صاحب  
الصلوة و الزکوٰۃ و الموالاة قال الواحد سے و ہذا مستتر عن قولہ تعالیٰ و لیکم التذاریف  
و ذلک ان اللہ تعالیٰ ثبت الموالاة بین المومنین ثم لم یصقم الا باقامة الصلوة و اتیاء

الزکوة فقال الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة من والی علیاً فقد والی المد و رسولہ کخص  
روایت آنکه فرمود اصول سه تا است که یکے ازان بلا انشال ثانی نفع نخواهد بود او که صریحاً بجا  
خود ضروری است و آن صلوة و زکوة و موالاة امیر المؤمنین است و این مقبض است از آیه  
تا ولیکم المد است و علامه حموی نے فی قوله تع و قنوم انهم مسؤولون از ابو سعید آورده قال قال

النبی صلعم عن ولایة علی بن ابی طالب المعنوا انهم لیسألون بل بالوالتق الموالاة کما اوتی ما هم برسوال المد

و رسد عن علی صلوات الله علیه بل الموالاة اصلها من اصول الدین استے ماروی فرید است  
ازین احادیث قدر آشته کما واضح منے شوو که از ایمان آوردن بجا جاره البنی بحالت مبعض  
و سبائنت با علی ولی مؤمن نیستو بلکه سب و دشمنی با جناب پس از اعتقاد بر وحدانیت  
و رسالت موجب تحقق ایمان میباشد پس ذات علی ابی طالب را و تحقق ایمان است  
و خلی تمام ظاهر شد و همین استحقاق جعلی و زام خلاف است زیرا که انجمن فریت و فضیلت  
عامه رعایا و خواص صحابه را نرسیده مگر آنکه خلیفه نبی باشد و تمام قرآن تکلیف ایمان بخدا و رسول  
و بجا جاره البنی نازل شده است و صحابه و غیر صحابه وارد نیستند در کتاب نه در اخبار اما  
در آیه فآمنوا بالمد و رسولہ والنور الذی انزلنا تکلیف ایمان آوردن بنور ولایت شاه

ولایت موجود است پس تکلیف مخصوص که بوحادیت و رسالت و یوم قیامت است  
و ریخا به تبعیت آنها هم ثابت گشت فلما حاله مکلف له حق نیابت تلور رسالت میداند  
و نه انقضین بدینی و این احادیث مفسرین آیه کریمه است معنای بعد توفیق تحقیق رسیده  
که و تحقق ایمان تکلیف و اعتقاد کردن بخلاف جناب امیر بوجه اختصاص بر و تکلیف

بجز اور رسول و صحر کہ شاید منصب نبی بود مشروط است و ازین وجه است کہ محب  
 امیر المؤمنین را مومن و بعضی سے را کافر فرموده است و این موالاتہ کہ داخل اصول  
 اسلام است مجتہدین استحقاق است بلکہ عنوان صحیفہ مومن بہین ہوت است گو یا کہ  
 اول علامت ایمان حب شاہ مردان است اگر انجناب خلیفہ نبی بنور سے حب سے  
 عنوان صحیفہ مومن سے تواند شد و ازینجا است کہ حضرات اہل سنت باوراک این استحقاق

فائق آورده اند ان الله تعز فرض علیکم حب بی بکر و عمر و عثمان و علی کما فرض علیکم الصلوٰۃ  
 و الزکوٰۃ و الصوم و الحج و این مقدوح است کما سیاتی میانہ و در حق دیگر صحابہ مثل انس  
 و ابو ہریرہ اچنین نصیب یافتل بنیدارند و قدح آن بچند وجہ می باشد اول این وجہ

شرعی از قرآن نخبے مستخرج میشود پس حکم با وفاق بکتاب لد فخذوہ و ما خالف کتاب  
 الله فدعوہ مطروح است خصوصاً درین صورت کہ تشبہ در وجوب ثلثہ بصوم  
 و صلوة وجج متجج بہ است و وجوب بین و الرض الہیہ از ظواہر کلام حضرت ملک علام نظام

بنیاد علیہ وجوب حب حضرات ثلثہ برین نج از ظواہر کلام الله سے باید و ہو بعد دم فذا  
 باطل ثانیاً از محالات صحابہ عدول مستدرک میشود کہ این حدیث در صدر اول لایسما  
 در عهد صحابہ عدول منصبہ وجود نیامده بود و در مشایخرت و مناقشات صحابہ با

ثلثہ کہ بر السنہ اوائی واقاصے ماثور است رو بمیان سے آور و حافظ سیوطی و تاریخ  
 الخلفاء و ابن ابی الحدید در شرح خود نوشتہ اند کہ وقت اختلاف ابو بکر و عمر قال کہ  
 حال ششم (و ہو مطلقہ) ما انت قائل بتریک اذا سار لک عن استخلافک عمر علینا

بجانب صحابہ



و قد ترمی غلطتہ و حب حضرت عثمان را ام المؤمنین عالیئہ و حصہ ای مثل صوم و  
 صلوة میدانستند قول صدیقہ قتل لہم نعمتا و حق حضرت و ذکر مشهور بین الجمهور است  
 و مناقشت صوم و ام المؤمنین با ذوالنورین در کتب قوم مرو است کما فی الشرح  
 لابن ابی الحدید و عبد المدین سعوی و عمار یاسر و ابو ذر عفری با جماعت قبائل حضرت  
 ثالث را موقوف میداشتند کما فی صواعق محرقه و المعارف لابن قتیبا اگر ازین خبر با خبر  
 بودند خود را مثل تارکین صلوة و صوم و زکوٰۃ و حج پذیرا شدند تا ثالث در اقصای  
 حب اربعہ شبہ باین فرق الفس اربعہ آورده اند اگر نظر بہ ترتیب شبہ بہ اینیم صلوة و صوم  
 که اول و ثالث است واجب مطلق است و زکوٰۃ و حج که ثانی و رابع است واجب  
 مشروط و مقید حالانکہ مطابقت با نچنین و وجوب در شبہ لهم و شبہ بہا یافت  
 نمیشود و غالباً تیز و واضعین و محدثین یقین حب اربعہ بدین پنج نبوده باشد فلا  
 ثالث بہ مطلقاً اربعہ افضل اربعہ از ارکان و ضروریات اسلام بالتفاتی خاص و عام  
 اهل اسلام است و اصل خلافت پہل لعماسہ خارج از اصول است فلا وجه للشمہ  
 حقیقہ ثمانیہ شبہ عامۃ الورد و در اخبار یکہ ترتیب اسماء اربعہ وار و ساخته اند و در اینجا  
 بود نیز عاید میشود کہ ترتیب درین اسماء دلالت می نماید کہ مراتب و مناسبت  
 و تفاوت و تفاوت ایشان نیز برین پنج خواهد شد اما عجیب است کہ انصار کجا  
 در سقیفہ این مراتب را ملحوظ نداشتند و شمار خلافت بواسطہ سعد بن عبادہ سے بستند و  
 و عمر فاروق با ہمہ فرست شہورہ بکدام علت مخصوصہ خلافت را در شورش دادند

حال آنکه جهالت و صلابت و عدالت همه صحابه و شرف صحبت نبی الورد در کوشش ایشان علی زعمم سرایت کرده بود مگر آنکه انجمن اخبار متکاثره به ترتیب متداوله با وجود صحبت مستمره بگوش هوش نشینده باشند و قصه شورش بعلت معذوری زخم بحری من تحتها الانهار همه عقل و دانش ورشد و کمال را در بر بود و آنچه فرموده بر او نفلت نبود بکار نبود و اما استحقاق خلافت بحت و مووت در آیه مووت مفصلا گذشت چونکه درین حدیث نیز تکلیف سوالات وارد است لهذا بیک کلام رشاقه انضمام

احتجاج را اختتام می نمایم فی الصواعق مسلح سیخ الاسلام بوزرعه العراقی عن معتقد

فی الخلفاء الاربعه الافضیله علی الترتیب المعلوم لکن تحت احدیهم اکثری یا شتم فاجاب

بان المحبه قد تكون لامر دینی وقد تكون لامر دنیوی فالمحبه الدینیة لازمة للافضلیة فمن

کان افضل کان محبنا الدینیة اکثر فتمت اعتقدنا فی واحد منهم انما فضل تم احبنا غیره

من حبه الدین اکثر کان متناقضا نعم ان احبنا غیره افضل لامر دنیوی کفر استبه و احسان و

شوخه فلا تناقض فی ذلك و لا امتناع من اعترف بان افضل نداء الامة بعدینا ابوالم

نعم عمر عثمان تم علی لکنه حسب علیا اکثر من ابی بکر مثلاً فان كانت المحبه المذكورة محبة و غیره

فلا یسغه لذلك اذا المحبه الدینیة لازمة للافضلیة كما قرناها و هذا لم یعترف بافضلیة

ابی بکر الا بلسانه و قلبه الخ الزین افاده رشیقة ضرور ظاهراً شریک محبت و بنیه لازم الایضاً

میباشند پس آنچه حکم تو در در آیه مووت و در آیه سجیل لهم الرحمن و در آیه علی مرتضی و

درین احادیث ششست من عند الشارع وارد شده لاجرم در محبت و بنیه است و آن

الایزوم الافضلیت است ومفاد افضلیت بهمین اقادہ ہم مورث خلافت است  
 فلا محالہ حکم مودت وحب نمودن بشاہ ولایت مودی منہ خلافت است و ہوا  
 در کاکت باقی فوائد مقولہ شیخ الاسلام مستتر نیست قولہ کما قرناہ دلالت صریح بر احدی  
 در بین است چونکہ در باب مودت و حب تو و حضرات ثلاثہ پیغمبر از قرآن و حدیث  
 نمیدارند تا چار بقاعدہ لزوم محبت با فضیلت نقیضت گردیدہ اند و مطلوب ما ازین قاعدہ  
 بعد اثبات ورود تکلیف مودت بہرگونہ ثابت شد۔

**واضحیۃ**۔ احادیث نبوی حضرت مصطفوی در استحقاق خلافت عارضہ

مرقنوسے مارواہ ابن بابویہ رضی اللہ عنہ یرفعه الی حدیفہ بن الیمان عن النبی صلعم قال  
 علی بن ابی طالب خیر البشر ومن ابی فقد کفر یعنی علی بہتر و اولی مردمان است و  
 لکنہ انکار رازان نماید بدستیکہ کفر کردہ است و این حدیث بہ سابق بالمعنی مطابقت  
 وارو ما بہ الاتیار بهمین قدر و در نیمقام کافی و بس است کہ در اینجا احتجاج بہ تکلیف  
 ایمان مثل توحید و رسالت و استدلال بہ تکلیف موالاة مستلزم الافضلیتہ برای مودت  
 ہم مبعوض بیان آورودہ ام و در نیمقام احتجاجہ آخر است و بہر چند کہ این حدیث در قلوب  
 معاندین بدیدہ انکار جاگزین است اما الحق یعلو ولا یعلے و در کتب محدثین حضرت  
 عامرہ نیز با ثور است و قریب المعنی آن ہم سطور خیاخیر شیخ الاجازہ صاحب تحفہ

مودة القربی در مودة ثالثہ عن جابر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلعم علی

خیر البشر من شک فیہ فقد کفر و عن حدیفہ قال قال صلعم علی خیر البشر من ابی فقد کفر

و باقی مرویات همدانی درین باب آید علامه حموی نے در کتاب قران السطین عن عبد اللہ  
بن علی آورده قال قال رسول اللہ صلعم من لم یقل علی خیر البشر فقد کفر و روى ابو الحسن  
الفقیه الشافعی فی کتاب المناقب عن ابی ایوب الانصاری حدیثاً طویلاً منه فی قوله  
سلم یا فاطمة انا اهل البیت اعطینا سبع خصال لم یعطها احد من الاولین قبلنا او قال  
الانبیاء ولا یدرکها احد من الآخرین غیرنا من افضل الانبیاء و هو ابوبکر و وصینا خیر الاولیاء  
و هو علی الحدیث و یکنز و او الحموی نے و صدر الاثمة ابو المود موفق بن احمد در کتاب  
الفصائل مرفوعاً الی البنی بسند خود نقل فرموده قال صلعم علی خیر البریة و روى ایضاً عن  
جابر قال کنا عند البنی فاقبل علی بن ابی طالب فقال رسول الله قد آتاکم اخی الی  
ان قال صلعم انه اولکم ایماناً معی و اولکم بعهد اللہ تم و اولکم بامر اللہ و اولکم فی الرعیة  
و استکم بالسویة و اعظمکم عند الله مرتبة قال و نزلت فیہ ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
اولئک ہم خیر البریة و قال و کان اصحاب البنی او اقبل قالوا قد جاز خیر البریة و روى ایضاً عن  
مطیر بن میمون انه سمع انس بن مالک قال لقیول صلعم ان اخی و وزیری و خیر من اخلف  
بعدی علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ و روى ایضاً عن عبد اللہ بن مسعود قال قرأت  
علی رسول اللہ سبعین سورة و حتمت القران علی خیر الناس علی بن ابی طالب و  
صاحب سورة القرب لے علی ہمدانی این حدیث را بروایت ہاشم بن برید ہم نقل فرمود  
در ان بحاسہ (حتمت القران علی خیر الناس) قرأت البقیة علی خیر نذہ الائمة بعد  
ہمینا مذکور است و دیگر روایت کہ در سورة القرب لے است چنین ماثور است عن اسمہا

بنت ابی طالب علیہ السلام قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الفصل البریة عند اللہ تعالیٰ  
 من نام فی قبرہ ولم یشک فی علی و ذریئہ انہم خیر البریة و درہمین کتاب مودہ قریبی  
 سید علی ہمدانی از ابن عمر منقول قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر رجالکم علی بن ابی طالب  
 علیہما السلام و خیر اشباکم الحسن و الحسین و خیر نساکم فاطمہ بنت محمد علیہم الصلوٰۃ و السلام  
 و از عطاء بن ین فزور است قال قلت امی عائشہ رضی عن علی قالت ذلک خیر البشر  
 الا شیک الا کافر و عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انت خیر البشر یا شیک الا کافر  
 و روى ايضا عن ابی سالم بن السعد رضی قال قلت لجاہر رضی حدیثی عن علی قال کان من  
 خیر البشر قال قلت یا جاہر کیف تقول فبین بی و بعض علیا قال یا بیغضہ الا کافر و در سند  
 امام ابن جنبل از عائشہ مروی است قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لی جبریل  
 یا محمد قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد انسا تا خیر امن نبی با اسم الله و انت تعلم  
 ان علیا کان سیدی نبی با اسم کما اعترفت فی فضل فی کتابہ و انہ کان سیدی العرب کما قال  
 ابی بنی علیہ السلام و فی المسند المذکور عن سعد بن سعد قال قال علی بن عائشہ بل عندکم علم من  
 الخدیج فقلت نعم فقلہ علی بن ابی طالب علی ہمدانی ان قال قلت لہا سالتک  
 بصاحب القبر الذی سمعت من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم (امی فی قتلہ النہ و ان علی بن  
 فقلت نعم سمعتہ یقول صلی اللہ علیہ وسلم انہم شر الخلق و الخلیقہ تقیلہم خیر الخلق و الخلیقہ و بذما رواہ  
 ابن ابی الحدید سنہ ایضاً و ما حصل ترجمہ این احادیث براسے احتجاج اینکہ علی بن ابی طالب  
 خیر البشر و خیر الناس و خیر الخلق و خیر البریة و خیر الخلیقہ ہستند ہر کہ انکار از ان نماید

کافر است اما وجه استدلال باستحقاق خلافت محتاج ثبوت نمیشود که الفاظ احادیث مؤلف  
 و منطوق معنی مثبتین خلافت است اما بنا بر داسلین کتاب یحیدین شواهد متحج بهما  
 اشارت مینمایم اولاً لفظ خیر است که در اصل خیر بصیغه اسم تفضیل است بنا بر کثرت استعمال  
 تخفیف تخفیف کرده شده است و در جایکه مضاف بمفضل علیه میباشد محمول بمعنی  
 اصلی که وصف است نمیشود و براس منع این محمول بمعنی اصلی در نیام سیاق کلام  
 در بعض طرق این حدیث منجلی است چنانکه روایت ابوالحسن ابن مغزیل از ابوالیوب انصاری  
 و روایت صاحب کتاب فضائل از جابر است که درین خبر دیگر صیغه افضل التفضیل  
 اوفی و اقوی و اعدل و اتم و اعظم و والات صریح مینماید که خیر بمعنی خیر است و محمول  
 بمعنی وصف نیست اما استعمال افعال التفضیل بر دو وجه شائع است یکی زیاده صفت  
 مقصوده در مفضل نه است و قتیکه مفضل له از جمله جنس و نوع و جماعت و بحسب مفهوم لفظ  
 داخل مفضل علیه بود چنانکه سخا گفته اند زید افضل الناس دیگر زیاده صفت  
 مفضل له بوجه اطلاق است که مقید بمفضل علیه نبود بلکه این زیاده بقابل مفضل لهم  
 و غیر آنها مقصود می شود و اصنافش بطرف مفضل علیه بعنوان توضیح میباشد  
 لکن قالوا انینیا صلعم افضل قریش یعنی افضل العالم الحال باید دانست که زیاده صفت  
 خیریت در قوله خیر البشر بوجه اطلاق است هر چند مفضل له بحسب مفهوم لفظ داخل بشر  
 است چنانکه نبی عربی ما از جمله قریش است و بران برین مفاد قوله صلعم خیر الخلق و  
 خیر الخلیقه و خیر البریه است اما افضل بر ختم الرسل ازین معنی مطلق که متوسم میشود

نصوص واروه و هم بقوله خیر من اترك بعدی و قول الصحابی خیر بذرہ الامم بعد نبینا صلوا  
 تمنع است پس خیریت سفید معنی افضلیت شاه ولایت بر تمام صحابه و امت ظاهر شد  
 اما استحقاق خلافت از خیریت و افضلیت با همه مجدد و انکار مسلم و معمول به اکابر اهل سنت  
 و جماعت است چه علاوه اعتراف و اعتقاد امام شمس شیخ الاسلام فہم ابو زرہ عراقی و علاؤ  
 شواہد و اولائل مذکورہ شرائط امامت مثل بیعت کردن فاروق اعظم بدست حضرت

عقیق بن ابی ریحان بودش از خود کما قال لعمرانت افضل منی فقال له ابو بکر انت اقول

منی تم کمر و ذلک فقال عمر فان قوتی لک مع فضاک بیعت علی الخلفۃ فر سو و کما ہو

فی صحاحهم و علاوہ احتجاج امت سلف کہ با دعای افضلیت نقص امامت طالوت

میخواستند و مضی ذکره و علاوہ ندیب مختار صاحب شرح عقائد و اخبارہ در اعترفت

بصالح الامم و اقدریت علی القیام ہوا جہا کہ با آنمہ حجد از ضرورت افضلیت برای

امام ہمان عقیدت مخدورہ بہ تعبیر اعترفت و اقدریت بحال ناچاری اعادہ نموده اند و لسل

تازہ انکہ خاتم المتکلمین محدث المتاخرین در باب امامت تحفہ بہ تشبہ حدیث در تفسیر

امام حسن عسکری سلام علیہ من عند القوس علی ما نقل عنہ افادہ تازہ میفرماید کہ

ازین روایت امام ہمام بدو وجہ حقیقت خلافت صدیق ظاہر شراول بعبت آنکہ

مصاحبت او با پیغمبر قطعے است ثابت بنصر الکتاب با جماع شیعه و سنن الی ان قال

پس افضلیت او بر جمیع اصحاب پیغمبر و معنی مصاحبت ثابت شد و لا اقل ان اصحاب

جمیع پیغمبر ان افضل باشد التبع الامم و خلافت خواہد بود ہستہ و الباقی یاتی



زیرا کہ اثبات افضلیت حضرت عتیق بنیابر استحقاق خلافت تہ الذامی بزعم خود فرمودہ  
 است و افضلیت شان از حجتہ عقدا ت ایشان است کما قال فی شرح العقائد <sup>افضل</sup>  
 الخلق بعد نبینا ابو بکر الصدیق نہ انکہ افضلیت اور دلیل الزامی تہ الذامی قرار داده  
 است بدین بیان کہ ہر چند ترواہل سنت افضلیت خلیفہ را لازم نیست و صدیق  
 ایشان ہم افضل نبود اما بر طبق عقیدت فرقہ شیعہ چونکہ افضلیت انام شرط امامت  
 است و از یہ حدیث افضلیتس ثابت میشود فعلی عقیدت ہم حقیقت خلافت بر می آید  
 حالانکہ بعد از ان حجج کہ آورده بقولہ زیرا کہ در آنجا ہم مردم کثیر لائق این کار گذشتہ اند مثل  
 کالب بن یوفنا کہ از اصحاب حضرت موسی خلیفہ آنجناب شد بعد از حضرت یوشع  
 و آصف بن برخیا از اصحاب حضرت سلیمان نیز لائق این کار بودانتے محنت  
 احتجاج حقیقی علی عقیدتہ است فلا محالہ افضلیت خلیفہ امر مدعوا دست و احتجاج  
 بروایت دلیل الزامی است حالانکہ حدیث مذکور علی ما نقل عنہ شرح مساعدت با <sup>افضلیت</sup>  
 ابو بکر شخصہ و بنفسہ و باسمہ نمیزناید و ازین وجہ است کہ در وجہ دوم متفطن شدہ خود فرمودہ  
 است چون صحابہ رسول من حیث المجموع افضل از اصحاب جمیع پیغمبران شدند الخ  
 و صحابیت او بمفہوم من حیث المجموع وقتے مخطور سے شد کہ در حدیث لفظ جمیع یا کل  
 اصحاب وارد شد و از انجا کہ در گروہ صحابہ جرگہ منافقین شامل بود و بر ہمہ لفظ صحابہ  
 اطلاق کردہ میشود و خود آنحضرت صلعم ایشان را باعتبار شہرت اصحابی میگفت کما  
 روی البخاری سے عبد اللہ بن ابی سلول قال صلعم فکیف اذا تحدث الناس عن محمد

یقیناً صحابہ پس جبرئیل متفقین از ان اصحاب پیغمبرین کہ در ایشان مقبولین ہم بودند چگونه افضل  
 و شریفتر ہونے شخص افضل یا تنجاج شاہ صاحب بقولہ ہر کہ از جمیع اصحاب پیغمبرین افضل باشد  
 اللقب لائق امامت و خلافت خواهد بود مستحق خلافت است خصوصاً بعد و رود و خصوصاً  
 خیریت وی از جمیع مردمان و نوع انسان فقہاً و عجب است از صاحب مواعظ و  
 اعتراف کہ ہر جواز نصب مفضول باوصف آنکہ افضل موجود بود دلیل از فعل شوری

عمریہ آوردہ بانہ قال لان عمر قبل الخلفاء بین ستمہ من الشترۃ منہم عثمان علی بن افضل اہل

زمانہا بعد عمر فلو تعین الا افضل تعین عثمان علی بن افضل اہل زمانہ  
 استہم موضع الحاجتہ و واقعہ سقیفہ در باب بحث وخص و استحقاق یکے بر دیگرے  
 ما بین شیخین چنانکہ گذشت از اول ر بودہ و از جمل شوری محض جواز قیاس بر آوردہ  
 حالانکہ در سقیفہ با فادہ قطعے ترجیح افضل میان آمدہ و در شوری صحیح جواز بمنطوق  
 و مفہوم کلام پے نبرودہ و از کجائست نمودہ کہ فاروق آن ہر دور افضل اہل زمانہ  
 میدانت نمیدانی کہ فاروق ایشان بعد تقرر شوری در صد تقبیحات ہر ش کس  
 گویدہ چہا چہا ہست کہ در حق ہر ایشان نگفتہ من شاء ان یطلع علیہ فلیجر الی کتب المقوم شہل  
 کتاب الامتہ و الیاستہ بعد المدین سلمین قتیبہ و کتاب تہذیب لابی زکریا و کتاب فائق للرحمشری و از انہ انخطا  
 اگر جناب سے این ضرورہ افضل اہل زمانہ و نظر اعتقاد میدیدہ متصدی بیان قبایح ایشان  
 نیگر دید و انگاہ کہ تفضیل افضل نص قرآن ثابت است پس انکار و استہد او چرا بکار  
 خواهد آمد و اگر گویند کہ احادیث بسیار در خیریت این است و صحابہ و قرن حضرت سائ  
 ماثور است پس ہمہ صحابہ و امت کی خلافت رسیدہ اند تا از افضلیت استحقاق خلافت

اجزای بیست و نهم

در بابیم که از روستای الطبرانی عن ابی بصیر عن النبی صلی الله علیه و آله انما فیہ تمم الذین یؤمنون تمم الذین یؤمنون  
 یؤمنون اول و ثانی و ثالث تمم سببی قوم الاخیر فیهم دور مسلم عن تمم  
 نیز استی القرن الذی بعثت فیہ تمم الذین یؤمنون الخ و روستای الطبرانی عن ابی بصیر عن النبی صلی الله علیه و آله انما فیہ تمم الذین یؤمنون  
 و آخرها اولهم فیهم رسول الله و آخرهم فیهم عیسی بن مریم و بین ذلک نبی اعوج لیسوا سنی  
 و است منعم و روستای سمرقندی خیر استی اولها و آخرها فی وسطها الکدر استی و ما لی لقیتم که  
 مطلق افضلیت مورث خلافت است چه تحقق افضلیت یک بر دیگر است  
 شخص افضل از حاله بخلاف نمیرسد بلکه افضلیت که ما بین سنی و مدعی خلافت دائر باشد  
 القبه مورث خلافت است بشرطیکه تعلقش باعتبار ضرورت بخلافت باشد و جاب  
 استخلاف هم بود پس باین افضلیت مدعوی است خلافت در امور مخصوصه معتبر است  
 نه افضلیت بوجه ما و این اخبار بغیر لفظ منقول و بدون حضرات عامه در خارج آنها قطع  
 نظر از عدم سلاست نظم و درود تناقض و اختلاف هرگز مساعدت بشرط مذکور  
 نمی نماید در حدیث اول مفضل له لفظ قرنی است و زمان را بخلافت چه مناسبت  
 بباخیریت این قرن بر تقدیر صحت خبر محتمل است که باعتبار قول انافیه بوجود آنحضرت  
 صلعم است و مفاد تم الذین یؤمنون همچنین مفاد دیگر اخبار که در آنها تم الذین یؤمنون  
 مذکور است بهمان تقدیر صحت خبر زمانهاست انما معصومین است بدلیل آنکه درین اخبار  
 سه تا قرن را ذکر فرموده است و قرن نزو اهل لغت سی سال یا هشتاد سال یا صد  
 سال را میگویند و قول اصحاب لغت صد سال است و نمیت کبری امام العصر هم از وفات

سرور عالم مقرر بسید صد سال کم و بیش واقع شدہ است و از ہمین جاست کہ در حدیث  
ثانی خیر الناس و در ثانی خیر امتی باعتبار زمان برکت تو امان امامت ائمہ خلفاء القراء  
امنا و زمین مذکور است۔

وارجمہ

شاه ولایت پناہ اہل درایت است حدیث الحق بعدی مع علی و علی مع الحق نزول

الحق حدیث زوال است کہ شیخ الطایفہ المحقق رئیس القروۃ المحققہ در کتاب مجالس از ابو

عقبا زون نقل فرمودہ کہ در ایام شورے جناب میر و حدیث الشاد و احتجاجاً از پیغمبر خدا

آتل فرمودہ ہماضین مجلس شورے تصدیق نمودند و طاہرے محصل اینکہ حق بعدی

باشنا بن ابی طالب است و علی باحق است متحرک خواہد شد با علی بطوریکہ علی متحرک

شود و این حدیث در کتاب احوال و حدیث فرقیہ بطریق متکاثرہ و با الفاظ متنوعہ ماثور است

بمخبرین در ہماضین و مسابینہ و صحاح حدیثین عامہ با سناد شستہ و متون مختلفہ مذکور

است چنانچہ امام حسین العلامہ در مجمع بین الصحاح السنۃ در جزو ثالث و صاحب

کتاب الفردوس ابن شیر و بیرونی و ابراہیم بن محمد حموی و فرزند السمطین بروایت شیخ ابی

بوکر احمد بن حسین البیہقی و صدر الابرار خطیب الخطباء و موفق بن احمد الحارزمی در کتاب

فضائل بروایت امام الحافظ ابو عیسیٰ الترمذی نقل کرده اند عن علی بن ابی طالب

قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم رحم اللہ علیہ اللہم اور الحق مع حیث دار و علامتہ جار اللہ الخیر

در ربیع الاو و ثانی صاحب فرزند السمطین بروایت البیہقی عن ام سلمہ نقل فرمودہ

فہ حدیث طویل قالت سمعت رسول اللہ صلی علیہ وسلم یقول علی مع الحق و القرآن و الحق و القرآن

مقتل ششم در احادیث منصوص بخلافه ۵۴۲ حدیث الحق بعدی مع علی

مع علی بن یقتر قاضی یرواسی الحوض و موسی بنی بروایت محمد بن احمد النظیری از ابن عباس

روایت نموده قال قال رسول الله صلعم الحق مع علی بن ابی طالب حیث وارو حافظ

ابو بکر احمد بن موسی ابن مردویه و صدر الائمه خوارزمی از ام سلمه آوردند که فرمود در حدیث

علی مع القرآن و القرآن مع علی بن یقتر قاضی یرواسی الحوض و صاحب صواعق محرقه

این حدیث را بدین الفاظ نقل کرده هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یقران حتی

یرواسی الحوض فاسلمها کیف خلقت فیها و شان و در این حدیث را چنین نقل

میفرماید که رسول خدا صلعم در مرض موت گفت یا ایها الناس تزویج بان سید

است که مقبوض بشیوم و از میان شما بیرون روم و قبل ازین باشما گفته بودم این بان

نیز میگویم تا عذر نیارید بدانید که من کتاب پروردگار و اهل بیت خود را در میان شما

خواهم گذاشت انگاه دست علی را گرفته بلند ساخت و فرمود هذا علی مع القرآن الحدیث

و خبر استحقاق خلافت که حدیث انشاد است دارقطنی و ابراهیم جمونی و صدر الائمه

خطیب خوارزمی بروایت طراز الحدیث حافظ ابو بکر احمد بن موسی ابن مردویه اصفهانی

و ابن ابی الحدید و اهل نخله روایت نموده اند اما بنظر غایت پے برده در صدر تحریف

و تخریم گردیده اند یا این همه حدیث مذکور که ما نحن فیه است در روایت جمونی صاحب

و اید السطین منقول است بانه قال علی علیه السلام عن صلعم القرآن مع علی مع علی

و ابینه و تسعة من ولد الحسین (و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتی یروا علی

الحوض فقالوا کلم نعم اے الحاضرین من الصحاب پس از این حدیث شریف اجمالاً و تفضیلاً

واضح می شود که مفید استحقاق خلافت است اما اجمال اینکه جناب امیر در امر خلافت  
اجتناب بدین حدیث فرموده و احدی از صحابه از آن انکار نفرموده نه از صحت نه از استحقاق  
خلافت از آن اما تفصیل آنچه که از متن حدیث مستنبط میشود برین وجه است قوله صلعم الحق  
بعدی منصوص درین باب است چونکه محدثین عامه بطرح داشته اند لهذا بروایات ایشان  
اجتناب مینمایم که هم معنی الحق بعدی است صدر الائمة موفق اخطب خوارزم و سید

الحفاظ ابو منصور شهر دار این شیرویه ویلی مرفوعا الی ابی الیی آورده اند قال قال رسول الله

سکون من بعدی فتنه فاذا کان ذلك فانه من اعلی بن ابی طالب فانه القاروق الاله

الفصل بین الحق والباطل و لهذا ما رواه صاحب مودة القریب من کتاب الفردوس

و صدر الائمة موفق خوارزم از ابوالیوب نصاری روایت کرده قال سمعت البنی یقول

لعمار بن یاسر تصدک الفتنه الباغیة وانت مع الحق والحق معک الحدیث و هر دو حدیث

مخبر فتن است اما اول بسباق قوله سکون که مفید اخبار واقعه قریب زمان من بعد است

و قوله فتنه که مخبر فتنه غیر حرب و قتال است عمود حضرت ثلاثه را یاد می دهاند و اما

حدیث ثانی که در آن ذکر قتال فتنه باغییه است عمده حضرت ثلاثه امیر معاویه و طلحه

و عاتق را تجدید می نماید پس ذکر حق باطل بودن در هر دو جا مانور است لهذا

انطباق معنی الحق بعدی مع علی بهر وجه صادق می آید و همین مطلوب است زیرا که قید

من بعد دلالت میکند که ضرورت میتقی بعد آنحضرت صلعم با علی در پیش خواهد آمد هر چند

که معیت او با حق بهر زمان متحقق است اما بعد آنحضرت بوجه دعا و اختیار و در امر خلافت

مقاله اخبار فتن و باطل

جناب ولایت ما بجز ضرورت آن لاحق خواهد گردید بنیاء علی المنازعة انحضرت صلعم  
اعلام فرمود که در آن حق خلافت با علی خواهد شد تا اهل ایمان ازین خبر مخصوص تصفیہ  
نزاع در قلوب فرموده بمسک حق سلوک نمایند اما قوله نزول الحق مع حیث زال  
وقوله اورا الحق مع حیث دار بر عظمت و طهارت و مداومت بر حقیقت شاه ولایت  
ولایت میکند و آن مودے استحقاق خلافت بالید اہم است چہ احدی من الناس صلعم  
نبوده است مگر آنکه از انبیاء یا خلفاء گردیده و در تمیقاہ عظمت من ہو الحق لغایت قصو  
و نہایت اقصی منجلی سے شود کہ آنحضرت اللہم لور الحق مع حیث دار ارشاد نمود یعنی ما لہ حق  
رابع متحرک کن بہ طوریکہ علی متحرک شود و فرمود اذ رہ حیث دار الحق یعنی  
متحرک کن علی را بطوریکہ حق متحرک شود و این مرتبہ از تادی بیان داد اسے لسان  
بیرون و از تحریر افزون گوید کہ حق تابع علی است علی محرک و حق متحرک است <sup>است</sup> بمنزل  
کہ گفته شود حق در طور خود متحرک است بعد و تقدم و سے بر حق ازین مراتب آشکارا  
پس چگونه می شود کہ حق دار بحق خلافت نبویہ فایز نگردد و مخالفین ماتحد ثون بعدی  
باہمہ از تکاب محذرات کہ منہی عنہ و مبائن حق است اخذین حق خلافت باشند  
فاحفظ اما فضل بے بدل باوراک این حق فائق عجب خبط عشوہ افادہ فرمودہ بانہ

قال بذو لیل علی حقیقہ الخلفاء لان الحق کان مع علی و علی کان معہ حیث تابعہم و حکم  
لہ بوجہ آنکہ معیت علی مرتضیٰ با حضرات ثلاثہ بحیث اتباع و ہم بحیث نصح لہم ثابت  
ہیست بلکہ مخالفت و منازعت و سباعت و عذ حماة الثلاثہ ثابت است علی علیہ



بن ابی الحدید موصوف در نقل همین حدیث انشاد در توجیه طرح وقوع بعض فضایل  
 وارود انشاد میفرماید سخن مذکور استفاض من روایات من مناشدته اصحاب سور  
 و تقدیده فضایل و خصائله التي بان بها منم ومن غیر هم قد روع الناس ذلک اکثر  
 والذی صح عندی انه لم یکن الام کلما روع من تلك التعذیرات الطویلہ و لکنه قال  
 بعد ان بلغ عبد الرحمن والحاضرون عثمان و ملکاً یوعلیہ السلام عن البقیة قال ان لنا حقاً  
 ان نعطه نأخذہ وان نمنعه نکره عجز الابل الخ ماروع حدیث المناشدة بلخص آنکه  
 نا ذکر میکنم آنچه از روایات مستفیضه در مناشدات اصحاب شورے و شمار کردن فضایل  
 و خصائل آنحضرت چنانکه ظاهر از مناشدات از صحابه و غیر آنها ما ثورثه تحقیق در حدیث  
 انشاد آنچه مردم روایت نموده اند در ان اکتار کرده اند و آنچه نزد من صحیح است چنان  
 نیست بلکه آنحضرت ولایت منقبت بعدیت مردم بدست عثمان فرموده که تحقیق بر ما  
 مانع خلافت است اگر با و مهندیم اہم گرفت و اگر منع کنند ما را از ان حق سوارے شویم  
 و راجعاً به نشست بر شتر الخ باہم حدیث بن ابی الحدید یا تحقیق صحیح مستفیض نزد او ثابت شد  
 آنحضرت قبل از حدیث انشاد شکوہ اصحاب لدا و ادا فرمود و جاسے دیگر اکثر کلام  
 انصام جناب میر علیہ السلام جمع نموده در شرح قوله اللہ انی استعذیک علی قریش و من  
 اعانہم فانهم قطعوا رحمی و صفروا عظیم مترتبه و اجمعوا علی سنازعتی امر اہولی الحدیث  
 کہ در جزوہ ہم نخب البیان مذکور است نقل فرموده است بانہ قال و اعلم انہ قد تواترت  
 الاخبار عنہ عن نحو من ہذا القول نحو قوله ما زلت مظلوماً منذ قبض الہد رسولہ حتی یوم النار

هذا الى اخره الشكايات که ازین و هم از آنها ثابت میشود که شکایت حق تلفی از یوم مقبوض  
 شدن پیغمبر خدا میداشت پس دعای معیت لسانی بمقابله اخبار متواتره شکایات مظلومی  
 چگونه بمرتبه صحت می رسد و الباقی سیاقی فی المفتاح الثامن انشاء الله درین حال منازعت  
 اگر اتباع را تسلیم نمایم پس تحقق معیت حق باتباع حقیقت تقیبه ثابت میشود و اما ادعای  
 نصح و ولایت میکند که حضرات خلفاء مصلح امامت و مفاصد آن عرف نبودند و بموجب  
 قیام خلافت اقدر و در تجیر جوش و سد ثغور و دفع شرور مقتدر مانده اند زیرا که  
 نفع مستعمل نمی شود مگر در امور منکرات و مفسدات آنچه در آنها محتاج نفع می شود پس  
 این نصح خلافت ایشان را بوجه فقدان شمر الط امامت از باطل نموده و اما صدور  
 نصح باقتضای در دین اسلام بود که کفالت آن از دست ایشان جاری میگردید  
 نه بلحاظ موافقت با ایشان قدر و در نیمقام فائده اخری یافت شده که آنحضرت  
 صلعم معرف بلام استغراق الحق مع علی اللهم اور الحق مع حیث دارا رشا و نموده و یا  
 آنکه لام نسیب است نوعی از افراد حق ازان استثنای نیست این جمیع حقوق و کل افراد حق را  
 شامل است از انجمله حقیقت دین و حقیقت خلافت است بر وجهیکه اجماع مردمان  
 اگر مخالف علی بن ابی طالب شود لا محاله بر باطل خواهد بود بنا علی ذلک فضل علی بن  
 بفرمایند که اگر برون علی مع الخلفاء تسلیم نمایم بعد از انقضای شش ماه علی روایت البخاری  
 حقیقت خلافت خلیفه ظاهر میشود اما قبل ازان اجماع سقیفه و یوم مابعد در آن وقت  
 دعوی بقیعه عام میفرمایند و جناب امیر مخالف از آنها مانند تحقق خلافت را بچه حجت

صحیح و مطابق حق خوانند گفت و از آنجا کہ سقیہ علی الکلابیہ ہم جائز است چنانکہ اسنادش  
 سے آید پس از چین مصالحت کاشف جواز رقیہ و اباحت بیعت بیباید سبب آنکہ  
 صاحب صلح من مؤمن الحق است بہ فعل و سے بوجہ بیعت حق باوی ہر امر حق و صدق  
 است ازینجا واجب شدہ کہ من معہ الحق قاعدگان اوقانما مستحق کر است و حق خلافت  
 بعد ختمی رسالت با فادہ الحق بعدی مع علی است چہ فتوہ عن الحرب و قیام بالیفت  
 بہ و فعلش در ان احیان بعدیت متضمن بحق بیباید و نہ مفاد الحق بعدی صحیح  
 نیگردد و ہر خلافت بالاتفاق۔

**و احادیث**۔ احادیث رسالت مآب صلعم کہ در استحقاق خلافت علی اکرم بدرجہ ستم  
 رسیدہ حدیث طبر است کہ خاصہ و عامہ نقل فرمودہ اند و آنچه شیخ الطائفہ الحقہ در کتاب

امالی آورہ بس مختصر الفاظ است بانہ۔ وے با سنادہ عن انس بن مالک الصحابی

قال ابدی لرسول اللہ صلعم طائر مشوئے و وضع بین یدیه فقال اللهم ایتینے باحب

خلقک الیک یا کل معی فجار علی فذوق الباب فقلت من ذاق فقال انا علی فقلت

ان النبئی علی ہما جرتے فعل ذلک ثلاثا فجار الرابۃ فصر بلباب برجلہ فدخل فقال النبئی

ما حبک قال حببت ثلاثا مرات کل ذلک یرد فی انس و یقول رسول اللہ علی

حاجۃ فقال ما حکک علی ذلک یا انس قال قلت کنت احب انیکون رجلا من قریب

انتے و ابن بابویہ تمام حدیث را در امالی روایت فرمودہ من شار فلیرج الیہ و یخضر

ترجمہ حدیث مرقوم آنکہ براسے رسول خدا طبر بیان ہدیہ کردہ شد و پیش آنحضرت بود فرمود

بار خدا یا نبوس محبوب ترین خلق خود را که نزد تو باشد که بخورد با من پس علم تقوی آمد و در حق با  
 نمود انس میگوید گفتم کدام است علی گفت منم علی گفتم که بنی کار سے دار و تا آنکه مرتبه  
 همچنین شد که بنی الورا و علی طلب حب الخلق الی الله فرمود و هر مرتبه علی آمد و من منع  
 نمودم بمرتبه را نهی علی بر دروازه لکن زد و داخل بیت الشرف گردید پیغمبر خدا فرمود  
 چه چیز ترا بازداشت که نیامدی عرض کرد که سه مرتبه حاضر شدم به مرتبه انس مرا باز داشت  
 و میگفت که رسول خدا بکاره مشغول است پیغمبر خدا پرسید کدام مرتبه ای انس بر اینگونه کرد  
 بر بازداشتن علی انس گفت که من دو بیت میداشتم و میخواستم که آنم روی از قوم من  
 بود که در نیوقت بیایدانتم بطرف ترجمه و این حدیث را صاحب سند امام احمد بن حنبل  
 و ابن معاذلی شافعی در کتاب مناقب لفقیه بست و دو تا طریق روایت نموده  
 و ابوالموید به تا طریق آورده و امام الحرمین بین العاتقه زین العبدی و جرثالث  
 در مناقب علی بن ابی طالب و جمع بین الصحاح الستة از سنن ابوداؤد نقل کرده و  
 محمد بن طلحه در مطالب السؤل و سید علی در سؤة القربی روایت کرده است و مرتبه  
 این حدیث را بس مختصر بدین الفاظ آورده عن انس بن مالک قال کان عند النبی صلعم  
 طیر فقال اللهم ایتنی باحب خالقک الیک یا کل معی هذا طیر فجاؤ علی فاکل معی و انچه ابن  
 الصبغ و در فضول المهمه آورده چنین است و ذلک انه صح النقل فی کتب الاحادیث  
 البصیحة و الاخبار الصریحه عن انس بن مالک قال یرى الی النبی صلعم طیر مشوشة  
 یسبح بحمده و فی روایة ما راه الاحباری فقال اللهم ایتنی باحب خالقک الیک یا کل

معنی هذا الطیف فجار علی محبته قلت ان رسول الله صلعم مشغول بجاء اینگونه الدعوه لاجل من قومی  
 ثم جاء الثالثه فقرع الباب فالتفت الي النبي صلعم او دخلت فقلت عینہ فلما دخل قال ابنة ماجک عنی حرک  
 المد فقال هذا اخر ثلاث مرات والنس لقیول بانک مشغول فقال یا انس ماجک علی ذلک فقال  
 سمعت دعوتک فاجبت اینگونه لاجل من قومی فقال صلعم لا یلام الرجل علی حب لقومه  
 استے و عجب است از قوم که چنین حدیث صحیح را که بنا بر تحقیق محدث ابن صبیغ و بر طبق نقل  
 ابو داؤد و ترمذی که این خبر از جمله کتب صحیحہ و اخبار صحیحہ میباشد و این محدث معتبر علیہ بین القوم  
 است چنانچه در کتاب ترمذیة ابی جالس عبد الرحمن صفوری و در ذخیره المال احمد بن عبد القادر  
 شافعی و در کتاب ریاض زاہرہ مطبری شافعی اشعری و در کتاب ایضاً فی شیعہ الدین  
 ائمتها و فصول السمعیة لابن صبیغ و اخراج روایات از وی با عترت ایشان ماثور است  
 خبر موضوع گفته از لطف احتجاج اجابت خلاصی میجویند و بی محرمیت صحیحین ابو داؤد و  
 ترمذی و کتب صحیحہ و اخبار صحیحہ خودشان نگاه نمیدارند که چه بلائی بے اعتباری  
 بوجه این چنین دعوی موضوعیت بر کتب صحیحہ نازل شده است جواب موضوعیت  
 بعد اثبات و اخراج از کتب صحیحہ همین قدر کافی است که در چنین فضائل عترت و ہم دور  
 زریار و مشاب بعض خلفا شعرا علماء را بهست و جماعت برین قرار یافته که دو فرقه میشوند  
 یک اعتراف دیگرے انکارے نماید تا باقتضای ضرورت وقت آنچه مناسب حال  
 بود حجت گیرند چنانچه در سند این معنی مذکور است در باب معاویہ و نیزید کافی است  
 که صاحب صواعق محرقة افاده فرموده و ترجمه اش چنین است بدانکه اہلسنت و جماعت

اختلاف کرده اند و کفر نریدین معاویه که ولی عهد او بود بعد از و طایفه برین رفتند اند که  
 او کاشف الی ان افاد و بعضی دیگر از علماء گفته اند که نرید کا فر نیست و بعد تفاوت  
 سیر افاد و نموده اما بدانکه مردم در باب نرید فرق اندیکه او را دوست میدارند  
 و فرقه دوم او را سب و لعن کنند و فرقه سوم میانند و از ندالی ان افاد بلکه او را  
 از قبیل سائر ملوک و خلفا غیر خلفا راشدین میدانند و این فرقه مصاب ندالت پس  
 اگر مثل صاحب تحفه حدیث فضائل عمرت را موضوع گفت نباید گفت که سند ضعیف است  
 و اعتبارش وضعی چه معاشره مخدین ناقدین اخبار سید المرسلین آنرا از جمله احادیث صحیح شمرده  
 بلکه آئین مدنی بخواه یحزبون بیوتم باید هم کتب صحاح خود را از وجه اعتبار بچنین  
 اقوات ساقط نمایند آری آنچه صاحب تحفه در مفاوید عاخن میدارد قابل التفات  
 است و دعای ما در جواب اوست بانه قال و معنی مفید دعایم نیست زیرا که  
 قرینه ولایت میکند بر آنکه احب الناس الی الله وراکل مع البنی مراد باشد و بی شبه  
 حضرت امیرورین وصف احب الناس بود بسوس خدا زیرا که هم کار شدن فرزند با  
 در حکم فرزند باشد موجب تضاعت لذت طعام می شود و اگر احب مطلقا مراد باشد  
 نیز مفید دعایم نیست زیرا که احب الخلق الی الله چه لازم است که صاحب ریاست عام  
 باشد بسا اولیا کبار و انبیا عالیقدر که احب الخلق الی الله بوده اند و صاحب ریاست  
 عام نبوده اند مثل حضرت زکریا و یحیی بلکه حضرت شمویل که در زمان ایشان طالوت  
 نبض الهی ریاست عامه داشت و نیز تمحل است که ابو بکر در آنوقت در مدینه منوره

حاضر نباشد و دعا حاصل بجا ضرین بودند بجا بنین بدلیل این قول اجمعی زیرا که قائلان  
از مسافت دور آوردن درین یک لمحہ مجلس اکل و شرب بود بطریق خرق عادت متصو  
است و انبیا خرق عادت از حق تعالی طلب نمیکند مگر در وقت تجمعی با کفار و الاخبگ  
و قتال و تهیه اسباب ظاہر نمیکردند و خرق عادت کار خود از پیش میبردند و احتمال استیون  
المراد بمن هو احب الناس الیک و این استعمال بسیار راجح و معروف است کما فی قولهم  
فلان عقل الناس و افضلهم و نیز بر تقدیر کیه و اللات بر مدعا میگرد و مقاوم اخبار صحیح که صریح  
والات بر خلافت ابو بکر و عمر دارند نمی توانست شد مثل اقتدا و ابالدین بن عبد الی بر  
و عمر و غیر ذلک و در تشدید سناد و طرق این حدیث ورود و الباطال مضمومات خبیثه جلد عقاب  
الانوارین و است که سید المتکلمین مجدد مذہب الامم الطاہرین مولانا و مقتدا و استادنا  
و بلجاناتنا السید حامدین لارالت شمس افاداتہ بازغہ بہ بسط و الطناب جواب با صواب  
ورود بالاسعیاب و ران فرموده اند من شار فلیرجع الیہ اما بضرورت مقام اقتباس  
و استنباط از کلام و الامتقاش در صد جواب مختصر می گرایم کہ مراد از احب الناس  
الی اللہ بوجه اطلاق وارد است کہ جمیع افراد بشر را سوار کانت المحاضرین او القابین  
شامل است و وجهی براسے تخصیص از مفاد احب الناس الی اللہ پیدا نیست  
و قولہ یا کل مع غرض اتیان دعوت اوست بدین معنی ہر کہ احب الخلق عند اللہ بودہ باشد  
اور البفرست تا با و می شریک کل شوم نہ آنکہ ہر کہ در مواکلت نزد او تعم در مردمان احب  
بود اور البفرست چه اجبیت در مواکلت وقتے صحیحے شد کہ او تعم را حواس ظاہری



تجویز سے نمودند تا باوراک التذاذ ترووسے احب الخلق ممتاز گردیدے و این باطلاق  
 ممنوع است و ہر چند کہ علم و ادراک بلا آلات او از علم و ادراک بشر اعلیٰ و ارفع است  
 اما انتساب انجمنین اوراک بالتعم خلاف و متمنع محض است کہ بگویند ہر کہ عند اللہ در رضا  
 القذا و بہتر است انہ اگر انجمنین مقصود سے بود احب الی میفرمودہ فافہم پس قولہ فریہ  
 و الات میکند ہم معطل از معنی و محل مدعا بر آید اما قولہ زیر کہ ہم کاسہ شدن فرزند انہ  
 باقتضائے حافظہ نباشد سرزد شد است ورنہ کسیکہ در حکم فرزند باشد و کسیکہ  
 اورا فرزند نگفتہ شود و اخوت او بالنصوص ثابت بود الاحمال از فرزند و از کسیکہ اورا حکم  
 جعل فریہ فی صلب علی بن ابی طالب فرزند آنحضرت صلعم فرمودہ عرفا احب  
 میتوان گفت پس بحالت این استعمال بسیار راجح و معروف کہ نتیجہ بہ صاحب تحفہ است  
 احبیت حسنین بیاید و این واقعہ پیش نیاید فلا جرم تاویل موجب قضا عین لذت  
 طعام نفی ندادہ و قولہ اگر احب مطلقاً مراد باشد انہ ضرور لازم است کہ احب الخلق  
 الی اللہ صاحب ریاست عام باشد لیا اولیا و کبار احب الخلق الی اللہ نبودہ اند  
 چگونہ بر ریاست عامہ فایز سے شدند و اما انبیاء عالمی مقدار کہ احب الخلق الی اللہ نبودہ  
 الاحمال صاحب ریاست عامہ بودہ اند اما صاحب تحفہ انچہ معنی ریاست عامہ میدا  
 میداند کہ عند اللہ مراد از ان بدل بنوت و بخت بہت و فضل و کرامت بخلافت  
 است نہ منصب ملوک باجاء و حشمت و غلبہ و شوکت قولہ حضرت زکریا و یحییٰ انہ  
 و این باطل بالبدیہ است زیرا کہ علماء اہل سنت انچہ در تعریف نائب رسول ریاست

ریاست عامه دین و دنیا گفته اند پس بعد از آن نبوت ایشان کدام ریاست عامه بر آ  
 آنها خواستگار است مگر آنکه مراد از ریاست عامه ثعلب و تصرف و تملک از باب تعقل  
 فمیه اند و این مراد از انبیاء را مجاد بهر وجه نیست او است که گفته سابقا و بعین جو او بیچاره  
 حضرت شمویل است بلکه همین میدان همین جوگان همین گوئی قرآن در صحنه مراد است  
 است قال لهم انتم شمویل ان الله قد بعث لكم طالوت انما قالوا انی لکون و انما قالوا  
 انما قالوا ان الله قد بعث لكم طالوت انما قالوا انی لکون و انما قالوا  
 انما قالوا ان الله قد بعث لكم طالوت انما قالوا انی لکون و انما قالوا  
 انما قالوا ان الله قد بعث لكم طالوت انما قالوا انی لکون و انما قالوا  
 انما قالوا ان الله قد بعث لكم طالوت انما قالوا انی لکون و انما قالوا

بهمان خیال باتباع بنی اسرائیل ریاست عامه حق تعالی و تصرف می باشد  
 حدیث خبر صادق بن ابی بن سنان بن بلکم شریف بر البشیر ذرا عاقد راع سته لو دخلوا حجره لقتلناهم  
 کمانی الجمع بین صحیحین بن سند البوسید الخیر است که در حق صحابه عاقد راع ما نور است بالان  
 شاهد و صدق است آید که صاحب صحیح اتباع بنی اسرائیل بواسطه حضرت صاحب راع  
 است ریاست عامه طابق الفعل بالفعل نه فرماید ما عنده التمتق این ریاست برگزیده است  
 است علم و شجاعت میباشد که ما به مفهوم الآیات متبر و قوله در صحیح است که ابو بکر الخریف  
 است که باعدت حضرت تینق باوصف و عنده مصاحبت شب روز تجوز فرمود  
 و بیچ نشان ندا که و چه فرار چه بود و بالمرض و التسلیم می گویم که اگر مقصود است از جمله خاصه

میبود قول احب الناس محمول بر تبلیغ کلام و مبالغه در مرام میباشند و این از نشان حضرت  
 مجرب صادق خلی بید و البعد است که احب الناس من را احب خلق فرماید اما احتجاج بقوله  
 ائمتی که فرموده جانی دارد و این کار از تو آید و مردان چنین کنند لکن اینقدر قابل  
 بود میباشند که در آنوقت اگر او بگریجائی رفته طاووق و خلیفه او کعب بودند که سب بدند  
 و نیز قابل غور است که آنحضرت نیک میدانست که در تمام عالم احب الناس  
 واقع و اکرم و شمع و انفس و اعلم و بجز صفات محموده با فعل متصف حضار مدینه میباشند  
 این ابهام که در طلب بلفظ احب الناس بود براس اعلام و اقسام نام بود پس چرا غایب  
 تا که متصف با محبت نبوده است طلب میفرمود بهر نوع احتمالات صورت استخفاف  
 بحضرت نبوی میباشند خصوصاً در مجال که احب الناس عند النفس را احب الناس العدم فرماید یا احب الناس  
 سالفه احب الخلق گوید ما هذا الاختلاق عظیم الحال سے باید شنید که در حدیث شریف علامه  
 احب الناس بودن بقوله یا کل معی است چه اول از قسم معنوی غیر محسوس است آنرا که اورا که  
 نمیکند مگر عبارات حیه و اکل طیر و بار سول خدا امر شایسته باشد لهذا در حدیث بر ایشان حدیث  
 حبیب اکل طیر را تجویز فرمودند تو بهائی که صاحب تخته از کمال دانشمندی و کلام فہمی و احتیاط  
 دانی و تقادی با احتمالات رکیزه تجویز کرده و الباقی سیاقی حال حال حبیب از کلام العدم  
 سے باید فهمید قال العدم ان العدم بحیب المتطهرین وقال فسوف یاتی العدم  
 تقوم حکیم و حکیمونہ وقال انکم تم تجنون العدم فاتبعونی بحکم العدم اما لزمین با تشخیص و تعیین  
 ایشان پس مشکل است چه این همه افعال عباد و عالی در یابی و ہم قلبی و بر اسے تقرب حضرت  
 آئی حله باشد خیر فعل توبه و انابت و استغفار و بجز قبولیت و آرزوی توبه خارجی

و باطنی میباشد که توبه به تلفظ و توبه باراده قلبی میشود و نیت قلبی محسوس میشود و محض  
تلفظی نامقبول است فلا جرم تشخیص آن اشکالی دارد و همچنین نقل طهارت است که بر نیت  
قرابت موقوف است هر مؤمن و منافق توبه نمایان و طهارت کنان است و حب و تقم  
غیر مرئی و فعل اتباع زیاده مکنون در عالم شهوات بود و التباس اتباع ظاهری منافقین  
و حب او تقم بحق ایشان غیر واقع است آری در آیه فسوف یأتی الله اوصاف من لهم حب

مذکور است و آن در قوله اولیة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین بجا بدون فی سبیل الله  
و الا یخافون لومة لائم است و در اینجا تواضع خلفاء با صحابه اشذبت آنها بر طاعت کفره و مجاهدت  
ایشان فی سبیل الله قابل تحسیر بوده اما این آیه چونکه بر اسناد معتبره هم می آید انشا الله تعالی

بوجه اجمال انبیا نمودم و از دیگر آیه وافی هدایتی ایضاً واضح می نامم قال الله تعالی ان الله  
یحیب الذین یقاتلون فی سبیل صفا کانهم بنیان مرصوص از پنجاه وضع تراست که حب و تقم  
از آن مقابلین فی سبیل الله متعلق است که در صف جنگ گویا که ایشان دیوار مرصوص  
استند و خوف پیکار و جراحت فرار اختیار نمایند و این ثابت قدس در صف کارزار  
الذین فی معانجی مرتل است و تمیز این مردان قتال در نظر سبیلی هم می آید  
و اشتباه مع ریا و بطر الناس درین قتال فی سبیل کانهم بنیان مرصوص و خطی نذار و بلکه  
برای تمیز موافق و مخالف همین سنگ محک است و ازین وجه او تقم در آیه فسوف یأتی  
میفرماید یحکم و یخونه و انحضرت صلعم در حدیث لوا یرضی بکرا حب جانیین قبول یحیب الله  
در سوره ارشاد فرموده آنچه در آیات تو امین و متطهرین و غیرها در روایت و این تکرار مفید

تشیید حُب و محبت جا نبین است و درین حدیث بصیغه افضل احسب الناس و ارد  
 است و اقتضای تفضیل و وجود اصل و صفت مع الزیادة علی غیره بداند و تو الحال  
 دانسته که وجود اصل و صفت که حُب اللہ و حُبم است در شیوخ کبار بوجه عدم تمیز طهارت  
 باطنی و غیره متنازع فیہ و انصاف صفت بنیان مخصوص بحق ایشان منقول و بلکه فراتر  
 از واقع حرب متوالی متواتر است پس زیادتی این صفت حُب بمقابله حضرت ایشان  
 این وجه بخوبی بداند و ظهور صفت ایتیت الناس الی اللہ جناب امیر بورد و علامات  
 مستی مذکور و باجلی و ضوح ثابت گردیده و آن تناسل حُب و تقم با بندگان عبودیت  
 از کثرت ثواب و رفع درجات است کما جزم به انما کم و نقله عنه الذی بی فی تذکره و کثیر  
 و در حال از دیار برومی که در تناسل خلق و در آن صفت مخصوص بود و ازان ارفع  
 مراتب و انکلی مناسبت است و گو که مزیدی بران براسه الشان محفل نشود و آن نبوت  
 و رسالت و امامت است با بوجه مستثنی بودن صفت نبوت استحقاق امامت  
 همین مع شود و هو المطلوب زیرا که اقتضای حُب همین است باشد که محب بر محبوب  
 هر نفس انقاس تجویز میفرماید و مناسب حال محبوب زیاد از امامت گرانست و تو هم  
 می باشد فافهم مرویات قوم در نسبت بنی با ثلاثه کبار بوجه مخالفت کتاب و عدم  
 ظهور و جوه و علامات آن در سند افضلیت ایشان پیش از سراب و انکی نماید که در  
 صاحب از انکلی و آنچه بر این باسره و حج زا بهره در اثبات افضلیت جناب  
 امیر و صحت طرق اینجور است با غمراون اکابر و اعظم محدثین عامه است و کون

عجبات الانوار راست من شایان یطلع علی لسطہا فلیرجع الیہا۔

## واضحہ - احادیث حضرت بنوی کہ در استحقاق خلافت جناب مرتضوی

است ماریو انما احمد بن علی الطبری نے کتابہ اعلام العوری بانہ وقت انحضرت الناس

یوم احد و قد بقی علی علیہ السلام تقابل القوم حتی قضی جمہیم وانحضرت و افعال حبیب اللہ

ان ہدی المواساة فقال النبی علیہ السلام بحبیب علی سے و اناسہ فقال اناسکما انتہ

یعنی روز جنگ حد سلطانان ہر ہریت خوردند و علی بجا ماند کہ مقاتلہ با قریش میفرمود تا آنکہ کفار

را شکست داد ہمہ آنہارا و ایشان گریختند پس حبیب گفت بدرستیکہ این ثبات و افعال علی

العبتہ ہمان مواسات است کہ یابنی با تو وارد انحضرت صلعم فرمود بحبیب علی منی و اناسکما

گفت من از شما ہستم و این حدیث بموضع ششم وارد شدہ است از انجلیہ کی ہر ہر

آنکہ مذکور شد و در قصہ غزل ابو بکر از تبلیغ سورہ برات و در قصہ شکایت برون بریدہ

اسلمی پیش انحضرت در قصہ حدیثیہ و در حجتہ الوداع و در مواخاۃ و تحت حدیث نور ہم

باوقات غیر سعد و فرمودہ اما بطریق فتر خاصہ نقل بس مطول است احتجاجا از محدثین

کبار سوا و فخر فرقی عامیہ نیز رقم سے آرم حدیث یوم احد را از ابو رافع صحابی و از عمر ان بن

حصین اعظم محدثین و اصحاب سیر و المغاز سے و الاخبار میں مثل علامہ محمد بن ابی ایوب

حموی نے در فراد السطین و محدث جمال الدین در روضۃ الاحباب و محمد ابن ہریر طبرستان

و ابن اثیر خزر سے فی تاریخہما و محدث عبدالحق در مدارج النبوة آورده اند کہ فرمود در سوانح

حبیب بن علی من در حق امیر المؤمنین انہ منی و اناسکما کہ فرمود انحضرت عن

ابی رافع قال لما قتل علی اصحاب الالویة بالبصر رسول الله جماعة من المشركين فقال علی  
رحم علی بن علیهم ففرق جماعتهم وقتل هشام بن امية المخزومی ثم البصر رسول الله صلعم جماعة  
من مشركی قریش فقال لعلی احم علیهم ففرق بائتم قتل عبد بن عبد ودا بجموع ثم البصر رسول  
الله جماعة من مشركی قریش فقال لعلی احم علیهم ففرق جماعتهم وقتل بشكر بن مالك اخا عامر بن  
لوی فاتی جبریل فقال ان هذه هی المواساة فقال ابی انی انی وانا منه فقال جبریل  
وانا منكم فسمعوا صوتا ینادی لا یف الا ذوالفقار ولا فته الا علی یعنی هرگاه که جناب  
امیر علمداران لشکر کفار قریش را قتل نمود رسول خدا صلعم جماعت مشركین را دید جناب  
امیر حکم فرمود که حمله بر آنها کن پس آن جناب حمله کرد بر کفار و هم جماعت ایشان را پرانگند  
و هشام مخزومی را قتل فرمود باز رسول خدا جماعت مشركین قریش را دیدند و بیعتی ولی  
حکم حمله فرمودند و آن جناب بجا آورده جماعت آنها را پرانگنده فرمود و عمر و ابی جهل را قتل آورد  
با رسوم پیغمبر خدا مشركین قریش را جمع دید باز حکم کرد و آن جناب حمله فرمود و مشركین را  
منتش ساخته و بشكر بن مالك کافر را کشت که جبریل امین آمد و گفت که این کار زار  
علی البته همان مواسات است رسول خدا صلعم فرمود که انی انی وانا منه جبریل گفت  
وانا منكم من از هر دو شما هم پس مستمع نمودند آواز سه را که ندا میفرمود لا سیف الا  
ذوالفقار ولا فته الا علی اما حدیث تبلیغ برات از حفص بن غناده سلولی و آدم بن سنان  
و غیره این معازلی در مناقب و عبد الله بن امام حنبل و مستخرج بین الصالح  
السنه زین العبدی در جزو ثانی آن و طراز الحدیثین موفق بن احمد و ابی ایمن حموی



و غیر ہم نقل فرموده اند که بعضی فی الصدرا نچه در ترمذی با ثور است بدین الفاظ

است ان رسول اللہ صلعم قال علی منی وانا من علی لایوومی عنی الا انا وعلی واما

حدیث بریده از ابن اوعبد اللہ واز عمران بن حصین اکابر خدام حدیث جمانه بخیر

مثل اما سم احمد بن حنبل وطر از اشعریین خطب خوارزم و علامه جوینی و ترمذی در بیخ

وصاحب شکوة المصابیح و المعانی شافعی بدو طریق روایت کرده اند که آنحضرت فرمود

ان علیا منہ وانا منہ و هو ولی کل مؤمن انما کما یاتی بیانه براسه و اما روایت حدیث از

عبد اللہ بن خطب واز برادر بن عازب صاحب سند احمد بن حنبل و ابراهیم حموی و امام

بخاری در جزو خاص صحیح خود و صاحب شکوة فی باب بلوغ الصغیر و حصانته بلفظ نقل

علیه نقل کرده اند که در امر دختر امیر حمزه رضی علی ما اتفقتم فیها علی و زید و جعفر و آنحضرت

صلعم فرمود لعلی انت منی وانا منک و بحق جعفر فرمود و اشبهت خلقی و خلقی و بحق زید فرمود

انت اخونا و سولانا فا حفظ و اما حدیث در حجة الوداع پس آنکه صحاح مثل ترمذی

و نسائی و ابن ماجه و صاحب مسند اما سم احمد بن حنبل و از ایشان ابن جریر از حبشه

بن حباوه و از جناب امیر علیه السلام و از آدم بن السلولی بسند خود بار روایت کرده اند

اما در سند احمد بن حنبل چنین مذکور است عن حشی بن حباوه قال حدیثا آدم بن السلولی

و کان متشد حجة الوداع قال قال رسول اللہ صلعم علی منی وانا منہ و لایقضه و

الا انا وعلی قال ابن ادم و لایووس عنی الا انا وعلی استه و اما در بعض طرق و اسناد

حدیث نور که در ان همین اتحاد مذکور است اکابرین بخاری و اعاظمین شهابیر ناقدین اخبار

و ناقلین طبرقی صحیح و اطوار احادیث سید ابی اسحاق احمد بن موسی ابن مردویط از ائمه کبیر  
 و موفق بن احمد صدر الایمہ اخطب نجاشی رزم در کتاب مناقب و ابو محمد العاصمی در زین العترة  
 و شهاب الدین بروایت صدر ائمه شین ابوالرجاء الصالحی نے در کتاب توضیح الدلائل  
 باسناد خود با روایت فرموده اند بانه قال فی علی بنی و انامنت لعمری و در حدیث موافق  
 و من الغضب فی بعض الغضب هذه لفظه صاحب التوضیح و اما پچھنین در بعض حدیث موافق  
 متفقین حدیث و اخبار و طوائف حفاظ کبار و مشایخ معروفین فی الاقطار و خاصین  
 ائمه مشہورین فی الامصار مثل ابوالحسن علی بن محمد الفقیہ المعروف بابن المغازلی  
 الشافعی در کتاب مناقب آورده اند بانه قال صلعم اللہم ہذا منی و انامنت الائنہ منی بمنزلۃ  
 ہارون بن موسی الحدیث و علاوہ ازین ہا بزبان و مکان غیر محدود و ہر روایت غیر خطاب  
 و علی بن ابیطالب و ابن عباس و سیدہ النساء عامہ محدثین و ائمہ سنن مثل علامہ ابراہیم  
 حموی نے و بخاری و موفق صدر احفاظ و عبدیری و ابن مغزی نقل فرمودہ اند چنانچہ در جمع  
 بین الصحاح الستہ زین عبدیری روایت فرمودہ قال عمر الخطاب توفی رسول اللہ  
 و ہو عنہ راض فقال رسول اللہ صلعم (علی) انت منی و انامنتک حالاً یا یدنگریت  
 کہ احتجاج با در استحقاق خلافت از متن ہر جزو روایت مشخون الہدایت است و ہمین  
 ضرورت تکرار و طوائف بکار آمد و حقیقتہ این نصوص قطعیہ قانع ایرادات و توہمات  
 قوم است کہ حرف من مفید معنی بدل سے باشد قال اللہ تعالیٰ و خشیتم بالحیوة الدنیاء  
 من الآخرة اسی بدل الآخرة دین تقدیر معنی اش علی بدلتی خواہ شد الا فیہا استثناء

الی لیل و بکذا ما افاد به انجندی و این بدل در غاوا استحقاق خلافت منصوص است که بیانش ششمنی  
 از تیان دلیل برمان است و مفاد قوله و اناسه یعنی اما بدل نفسه دلیل استخوان نفسین بقوله تم انفسنا  
 و انفسکم میباشد این فهم البذل است پس هر دو جابد واقع شده اما باعتبار مراد مدارج و فضائل و  
 مناصب که در بدل میاید به نوع علی بنی مفید یعنی علی بدلتی و قاعده مقاصد میباشد و یا آنکه این  
 مسئله است و تفسیرش علی بنی بمنزله بارون و اناسه بمنزله محبت است هو المطلوب صاحب تحفه  
 باتیان این حدیث تعرض بمنین مذکور نظر نموده بلکه در روایت بریده مقصدی با تمام بوده است و در  
 و هو ولی کل مؤمن بن بعد است و پازوه است و سیاتی بیانه مع قدومه المشاء المد چونکه این حدیث  
 بطریق عدیده علاوه حدیث برین از صحاح و کتب سنی و مناقب شتی با سائید متوافقه غیر متمم  
 وارد است لهذا ایرادش الایجاب است که تمام خاصه خاطر است حالا در صد و تو ضیح احتیاج  
 بدیگر الفاظ حدیث میگردد در حدیث احد قوله ان نزه لپی المواسات که معنی جانبازی و عجز  
 بمقام حر است و لالت میکند که انجناب و لایجاب کمال ایمان و غایت ایقان خالصا  
 لوجه المد عجزاگی رسول خدا فرمودند در حالیکه دیگر حضرات کتختب مسنده دل اسلام منزل با  
 از جانبازی ر بوده بودند و انحصار انخاص در حمایت ختمی منزلت شریک عجزا می مانند اما این  
 خصوصیت مواساة که جبرئیل بعلی حبیب بشارت نمودند بدیگر عجزاوان سید الناس ایمان بیچ ظاهر  
 فرمودند حالانکه حق عجزاوی و جان نزاری دیگران نیز کرده بودند پس این خصوصیت خاص مجرب علو  
 مراتب ایقان و اذعان و اعمالش مطابق ایمان او بخواسته نصرت علی یوم المخرج فضل بر عباد  
 الثقلین است و هر دو معنی اتحاد و دفع مغایرت طرفین بمصداق الفناء و مورث مشابست

در اعانت و حمایت دین با ختم المرسلین است و بر امتیاز همین قدر کافی است که سواساتش  
بمقتضی شده آنچه چاه بنفبه ترجمه میشود و سواسات دیگران سکوت عنہا یا بدل نظر گرفته و قال  
فضل الله سبحانه علی القاعدین و در اینجا مقابلهت فائزین مستند پس فضیلت جناب و بمقابل فائز  
بر وجهی است و حاکم و معینین بمقابل آنها یکسره است سلام از فرزندان فرمایند عقلاً هم با فائز  
المنجذبین مستحق کرامت و شرف بخلافت میباشد و قوله اناسه کلمه باقتضا است و لا استیجاب  
که این در امر اعانت دین بهر دو حضرت نبی و علی را نور احمد و الفیاض استثنای الی لیس این  
و وجهی است که شایسته در مراتب و مدارج است و آن مستحق خلافت است اما حدیث ترمذی

که قال صلعم علی منی و اناسه علی الی یوم علی الی انما و قالوا با هم رسوم عرب است آنچه فضل در اطباء ایست  
آورده که در حدیث بجا آورده منی لفظ او علی وارو است حال آنکه بجا طرس عرب جعفر و عقیل و عم رسول  
کند بر حضرت عباس و ابنای عباس حاضر بودند پس تخصیص علی در تبلیغ امر کام دین به بنده همان

استحقاق است و بس و اما حدیث در امر نبوت ایچیزه قال صلعم علی انت منی و اناسه قال  
جعفر شریف و خلقه و قال لزید انت اخوتنا و مولانا حالاً امواره مراتب می باید کرد آنچه صاحب  
لمعات علی ما نقل عنہ المحدثه للشکوة فی توجیه الحدیث رواه الترمذی ان علیاً منی و اناسه و هو

کل مؤمن بعد فرموده است ان علیاً منی و اناسه ای فی النسب المصاهیره و المسابقه و المحببه و غیره  
و لکن من لمزایا و الخصوصیات لانی محض القرابتة و الا جعفر و عقیل شریکان و در اینجا هم جعفر و زید  
شریک ذکر فضیلت شده اند و جعفر برادر بزرگ است و زید را پسر منی گفته اند و جعفر و زید شریک و هم  
بجهد مساوی بودند و فضل مصاهیره هیچ در سینه و شورش بکار نیاید بلکه نورین رتبه برضا است علی

نزدیک لعنه میداشتند و از مسابقت و برسبقت در هجرت مراد است بجزرها جز اول است کما یقال  
 بیانه او اما در محبت نیز بجز طیار حق مقابلیت و مسابقت و مساومت و علی التمثال استحقاق مقابلیت  
 و مماثلت میباشد و آنچه تفارق در این مابینهم از فضائل مذکوره مدک میشود محتاج بیان نیست که بجز  
 وزید استهاسنی و انامنه کما نفرمود پس بخش قرب نسب و مصابه فرقیه گفت مگر آنکه از یوم خلو آنجا  
 نور مقتضی این اختصاص احتیاط است که در فضائل عالییه و محاسن متعالیه اینها مشابعت و مماثلت  
 و شاکت مستحق بوده غیر علی مرتضی چه بجز برادر و چه زید و چه بکر و چه عمر فایز براتب قرب پیغمبر گردیده و بجز  
 اختصاص و تقرب موجب استحقاق فائق است و اما در حدیث حجه الوداع علی یقضه دینی الا علی و قوله  
 لا یؤدعنی الا انا و علی ما ثور است و قضاء دین و معنی دایره حاکم بودن و حکم کردن در امور دین پس این بجز  
 دیگر و او انمودن قرص پیغمبر اول منصوصه الخلفاء است که در نفی و اثبات فائده حضرت امام حاصل شود کما  
 عرفت و همین مطلوب است در زمانی خصومت او دین نبوی بجناب مرتضی با وجود اصحاب جبار و خوارین  
 انبیاء و جبهی نداشت لایسما در حال فقر و فاقه و کم استطاعتی شاه ولایت مگر آنیکه کفیل مدینه و چنین  
 امور نائب و خلیفه او میباشد و هو المطلوب ما قوله لا یؤدعنی الا و معنی الخ و حجه الوداع یوم تبلیغ سوره برات نبوی  
 تا باعتبار رسم عرب در خصوصیت اصحاب عقود و اقربای ارباب معابد است تمخیل شود کما مرصی  
 قوله مکررا بلکه این نفی و اثبات بوجه اطلاق در آخر زمان رسالت قرب و فوات ظهور خلفاء است  
 ما نحن فیها است تا فهم بعین المرشاد و لما این حدیث در حدیث نوربانه قال صلعم علیه السلام فعلی منی و انما منی علیه  
 محمود و منی فی حجه احمد و منی فی بعضه فی بعضه یعنی علی از من است و من از ویست ششم لحم اول لحم من است و هم  
 او و من است پس حقیقتا من و دست و از رجب او را و هر که باو بغض نماید پس سبب بغض من

بعض کن باو بعضی ازین حدیث ظاهر شود که علی جزو لحم و دم آنحضرت صلعم است که گوشت و خون علی از گوشت و خون نبوی بوده او جزو نبوت و استحقاق اولی است مرتبه و تقدماً اعلی و ارفع است از انکیاست فضل بی بدل هم معترف بر غیرت آنها بوده است اما دلیل قدیمت خبر و در استحقاق خلافت

احتجاج فرمودن حضرت عتیق و انراست که یوم سقیفه بمقابل انصار فرمودند سخن عشرته و اقاربه و

ذو رحم و سخن اهل الخلفه کما رواه محب لدین احمد الطبری فی ریاض النضره و محمد بن جریر الطبری فی تاریخ چه هر گاه که اقارب و ذو رحم و عشره سخن خلافت شوند جزو غیر که در حقیقت لحمی و دمه می فرمودند چگونه قاطق در استحقاق نبوده باشد اما در تائید و تشدید در نیاب که علی جزو نبوت است شاید بن عابدین بسند

قال نعم و تبارک لمن کان علی بنیته و سبله و شامه و دین آیه علی بن ابی طالب شاهد از آن حساب

بینه که حضرت پیغمبر میباشند فرموده است و در آیه انا ارسلناک شاهد او عشره آذینیر آنحضرت پیغمبر را گفته است مگر همین قدر فرق در مراتب است که نبوت شاهد بنفسه است و علی شاهد است لاکن با عتبات

چیزیت از پیغمبر و حدیث انا مدینه العلم و علی بابها باقتضای آنکه باب جزو بلدی باشد علم علی علم نبی را خبر و است و ازین وجه است که آنحضرت فرمود فی حجه احمه من الغنم فی الغنم و فرمود

من سب علیاً فقد سبنی و جزئیت نور علی از نور نبوی ظاهر تر است باجماع حدیث جامع مشایخ

تمامه و مجالسات عامه علی مرتضی باسید الوراست و به تطبیق و معاهدت آیه سب اهل و آیه امر

کان منی حدیث و آنحضرت بشود اگر قوله لایسب بعدی وارد نمی بود افاده این جزئیت و اختلاط

بجز رسالت و نبوت شاهد ولایت میگردید

و قد تم المفتاح الساس و هذا الجدل اللول و یاتی المجلد الثانی انشر

صحت نامه غلط الفاظ و نقاط کتاب مفاتیح المطالب في خلافت علي بن ابي طالب

صفحہ	سطر	لفظ غلط	لفظ صحیح	صفحہ	سطر	لفظ غلط	لفظ صحیح
۳۸	۱۱	تفویص	تفویص	۳۸	۱۱	تمام	تمام
۳۳	۱	ثبوت	ثبوت	۳۳	۱	کہ	کہ
۱۵	۱۵	نہاد	نہاد	۱۵	۱۵	دینیات	دینیات
۲۵	۱۱	مطلوب	مطلوب	۲۵	۱۱	بغضتہ	بغضتہ
۲۸	۱۵	الصفۃ	الصفۃ	۲۸	۱۵	ماوسما	ماوسما
۵۰	۲	تفضیلات	تفضیلات	۵۰	۲	لا ایل الا یمان الخ	لا ایل الا یمان الخ
۵۲	۸	بقس	بقس	۵۲	۸	رسالت	رسالت
۱۲	۱۲	ایفار	ایفار	۱۲	۱۲	بدایت	بدایت
۵۳	۸	انتقاء	انتقاء	۵۳	۸	و	و
۶	۹	منفے	منفے	۶	۹	کما	وکما
۵۵	۹	مصطلقہ	مصطلقہ	۵۵	۹	مزوجیہ	مزوجیہ
۶	۱۱	شواہد	شواہد	۶	۱۱	وبغاک	بغاک
۵۹	۵	ست	ست	۵۹	۵	ظاہر	ظاہر
۶۰	۱۶	تکلف الخ	تکلف الخ	۶۰	۱۶	قیبہ	قیبہ
۶۱	۱۶	صالح	صالح	۶۱	۱۶	الست	الست
۶۲	۲	وگروان	وگروان	۶۲	۲	باولاد	باولاد
۶۳	۳	اجلنا	اجلنا	۶۳	۳	نقاش	نقاش
۶۶	۲	شیخ	شیخ	۶۶	۲	البصیرۃ	البصیرۃ
۶۶	۱۳	وہم	وہم	۶۶	۱۳	حرف الارض	حرف الارض
۶۸	۱۰	کلام	کلام	۶۸	۱۰	نظام	نظام



صفحہ	سطر	فصل	صفحہ	سطر	فصل	صفحہ	سطر
۹۶	۱۲	ایحضرت	۹۶	۱۲	بوجہ	۹۶	۱۲
۹۷	۱۳	آنحضرت	۹۷	۱۳	ممودہ	۹۷	۱۳
۹۸	۶	قد عاریہ	۹۸	۶	پرکس	۹۸	۶
۹۹	۷	استصفونے	۹۹	۷	ولیکم	۹۹	۷
۱۰۰	۱	صیا	۱۰۰	۱	تعبین	۱۰۰	۱
۱۰۱	۱۰	جواز	۱۰۱	۱۰	قریب	۱۰۱	۱۰
۱۰۲	۱۳	حکمت	۱۰۲	۱۳	آخر زمان	۱۰۲	۱۳
۱۰۳	۱۶	ما	۱۰۳	۱۶	الواجبات	۱۰۳	۱۶
۱۰۴	۲	برائے نفع	۱۰۴	۲	قبل	۱۰۴	۲
۱۰۵	۱۶	ابن کثیر	۱۰۵	۱۶	جوش	۱۰۵	۱۶
۱۰۶	۶	اہم	۱۰۶	۶	بر طریق	۱۰۶	۶
۱۰۷	۱۳	جہیں	۱۰۷	۱۳	وجب	۱۰۷	۱۳
۱۰۸	۱۶	من ساقض	۱۰۸	۱۶	تفرس	۱۰۸	۱۶
۱۰۹	۶	داین	۱۰۹	۶	ذومی	۱۰۹	۶
۱۱۰	۱۰	الناس	۱۱۰	۱۰	بازدارندہ	۱۱۰	۱۰
۱۱۱	۷	شرالہا	۱۱۱	۷	وہیہ	۱۱۱	۷
۱۱۲	۱۰	ایہ لئلا الخ	۱۱۲	۱۰	شر استخلاف	۱۱۲	۱۰
۱۱۳	۱۳	دارف	۱۱۳	۱۳	بالارادہ	۱۱۳	۱۳
۱۱۴	۶	فیتہ	۱۱۴	۶	فخص	۱۱۴	۶
۱۱۵	۱۱	مشاربت	۱۱۵	۱۱	ویا انکرا زعیوب	۱۱۵	۱۱

صفحہ	سطر	فصل	صفحہ	سطر	فصل	صفحہ	سطر	فصل
۱۰۴	۱۴	شعبہ	۱۱۳	۱۳	علی رحیل			
۱۰۵	۶	فصلہ ذلک	"	"	عظیم			
"	۹	زنج	"	۱۲	یجبون			
"	۱۳	ضرورت	۱۱۳	۵	بر تقویض			
۱۰۴	۶	والیقوا	۱۱۶	۹	یغایتیہ			
۱۰۶	۳	انفاس	"	۱۱	یخوراست			
"	"	انتظام مظلوم در حکم انتظام مظلوم نظام	۱۲۰	جلال	بینا الآیات			
"	۱۱	شاید	"	۳	یاغیر			
"	۱۶	نسق و	"	"	طب			
۱۰۸	۱۲	و تقریرش	۱۲۱	۶	بار ضرورت			
"	۱۶	ایک امر	۱۲۲	۹	اسب لامحالہ			
۱۰۹	۱۳	مقرر	"	۱۳	الذالک			
۱۱۰	۱۵	تبنفید	"	"	باکمد			
۱۱۱	۲	اراست	۲۳	۶	ساوا			
"	"	معرفة	"	۸	ازدوت			
"	۱۵	باب الغایہ	"	۱۵	امیر			
۱۱۲	۲	بینا	۱۲۳	۳	مصائب			
"	۱۰	ولاعیاد	۱۲۳	۸	مرضات			
۱۱۳	۹	تجاوز	۱۲۴	۸	واقع			
"	"	نقلی و عقلی	"	۱۵	نصوص			
"	۲	قالوا	۱۲۶	۲	تقصیت			

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳۶	۹	یعرینے	یعرینے	۱۳۹	۱۲	الامانۃ	الامانیۃ
"	۷	ومتقابلہ	متقابلہ	۱۵۱	۲	عل	عل
"	"	جہل سب	جہل است	"	۲	ایکم	ایکم
"	۸	وراثیات	ولایتیاب	۱۵۳	۹	بلغظ	بلغظہ
۱۳۸	۸	ابن ماجہ	ابن ماجہ	"	"	لہ او تعم	کہ او تعم
"	۱۳	بن حجر	ابن حجر	۱۵۵	۳۰۲	تصرف	منصرف
۱۳۲	۱۵	است	بستند	۱۵۷	۳	یقول	یقول اللہ تع
۱۳۳	۱۲	حج	حج	"	"	الایہ	الایہ کما یاتی
"	۱۲	عصمت س	عصمت است	۱۵۸	۱۵	مندرکہ	مندرک
۱۳۷	۷	فاجنباء	فاجنباء	۱۵۹	پیشانی	آیہ ان اللہ الخ	آیہ اولی الناس الخ
۱۳۸	۱۵	السلام اس	السلام است	۱۶۱	۷	فی قال السلام	فی السلام قال السلام
۱۴۱	۱	مرعہ قریب	مرعات قرب	"	۱۲	رداً	ووداً
"	۲	تھلی	نھی	۱۶۲	۱۲	اشارت	اشارت است
۱۴۳	۱۲	بعض	بعضہا	۱۶۳	۳	اجنبہ	اجنبہ
۱۴۴	۱۰	الفارق	الفارق	۱۶۵	۹	معمر	بتعجیر
"	۱۶	اول	اول	۱۶۶	۷	تفضیل	تفضیل
۱۴۵	۱۰	ابن خیریت	ابن خیریت	۱۶۷	۹	خال	خال
"	۱۵	ادعی	ادعی	"	۳	آیا ہم	آیا ہم
۱۴۶	۴	نزد خود	نزد خود	۱۶۹	۸	من فیہ	ومن
۱۴۷	۳	ازید	ازید	۱۷۱	۱	مشتعل	مشتعل
۱۴۸	۱۲	صلوٰۃ	صلوٰۃ	۱۷۲	۱۱	عصمت	عصمت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶۴	۱۳	وراثہ تالیہ	وراثہ مالیہ	۲۰۲	۱۷	حسبات فائق تر	حسبات فائق تر
۱۶۵	۱	حسبک	حسبک	۲۰۳	۷	فی العالمین	فی العالمین
۱۶۶	۱۷	مطالعت	مطالعت	"	۱۳	اتما درینجا	اتما درینجا
۱۶۷	۱	غفارک	غفار اشکارک	"	۱۵	تعبیر	تعبیر
۱۶۸	۷	تلمین	تلاشین	۲۰۴	۵	لب وحید	لب وحید
۱۷۰	۱	ندمانید	ندمانید	"	۶	حصیر	حصیر
"	۷	بلا فصل	بلا فصل	"	۱۳	تصیبه	تصیبه
"	۱۷	تذبذب	تذبذب	"	۱۲	پیش	پیش
۱۷۱	۷	عنی ودینی	عنی دینی	"	۷	خبر	خبر
۱۷۳	۱۶	ہوموئا	ہوموئا	۲۱۰	۲	خبر	خبر
۱۷۵	۱۷	تقال	وقال	۲۱۲	۴	درکلام	درکلام
۱۷۷	۹	صالح	صالح منقولاً	۲۱۶	۹	توقوف	توقوف
۱۷۸	پیشینے	صالح الموبنین	ایہ المودۃ	۲۱۹	۴	لاستون	لاستون
۱۹۲				"	۱۴	ہم خشیتہ	ہم خشیتہ
۱۹۱	۱۷	وجوباً	وجوباً	۲۲۲	۸	از بن حنفیہ	از بن حنفیہ
۱۹۲	۱۵	ونسائنا	ونسائنا	"	۱۳	الشافی	الشافی
۱۹۳	۱۲	محبون	محبون	۲۲۳	۴	سنتہ	سنتہ
۱۹۹	۴	ماست میفرماید	ماست میفرماید	۲۲۵	۱۶	ہم دوجہ	ہم دوجہ
۲۰۰	۱۵	شیمہ	کشمیمہ	"	"	معر	معر
۲۰۱	۴	ابی غیر	الی غیر	۲۲۶	۲	ابن سلام	ابن سلام
"	۱۲	ول	ول	"	۴	ہو شمرنا	ہو شمرنا

صفحه	سطر	نظا	صحيح	صفحه	سطر	فلاط	صحيح
۲۲۳	۴	مانع	کمانی	۲۵۳	۹	سراوقا	سراوقا
"	۱۱	بقره تم	بقره قائم	"	۱۱	رجالا	رجالا
۲۲۶	۸	قال الرخشي	قال الرخشي	"	۱۲	الدين	الدين
"	۵	بن سادم	بن سلام	"	۱۳	تغير	تغير
۲۲۹	۱۲	وهم	وهم	"	"	ودرايه	ودرايه
"	"	فعلت	فعلت	"	"	علي	علي
۲۳۰	۵	وزريه	وسن وزريه	"	۱۴	علي ستقيم	علي ستقيم
۲۳۲	۳	بيبايه	بيبايه	۲۵۵	۹	سعايزين نير نفقش	سعايزين نير نفقش
۲۳۳	۱۵	رجل	رجل	۲۵۶	۲	فصام	فصام
۲۳۴	۱۵	نيست پيغير	هم نيست پيغير	"	"	اشكالي	اشكالي
۲۳۶	۸	ساوي	ساوي	۲۵۷	۱۳	وحد وركعات	وحد وركعات
"	"	دايدان	ابطال	۲۵۸	۱۳	اگر بوجه اجمال	اگر بوجه اجمال
۲۳۷	۸	روداده	روداده	۲۵۹	۴	ضوري	ضوري
۲۳۸	۵	اذكروا الحمد	اذكروا الحمد	"	۱۲	فاراديه	فاراديه
"	۷	حائي	جائي	"	۱۳	به علي	به علي
"	۱۰	تتقق	تتقق	"	۱۵	بالعدل	بالعدل
۲۴۵	۲	پس	پس	۲۶۰	۹	يقنه	يقنه
۲۴۸	۱	اروسته	اروسيه	"	"	بخير تبیان	بخير تبیان
۲۵۰	۱	مصر	نصتي	"	۱۴	واطيعوا	واطيعوا
"	۴	المس	المفسر	۲۶۱	پيشاني	وجه عدم ذکر آن	آيه اطيعوا
"	۱۰	شعر بين	شعر ضبين	۲۶۲	"	مبرا از خطا	مبرا بدون از خطا
"	"	"	"	۲۶۱	۱۳	"	"

صفحہ	سطر	فقط	صحیح	صفحہ	سطر	فقط	صحیح
۱۶۶	۱۰	در زمان تقلید	در زمان تقلید	۲۸۶	۳	رسول عنہ	رسول
۲۶۶	۱۳	اللیتہ	اللیتہ	۲۹۰	۱۵	قلبہ	قلبہ
"	۶	مغایبہا	مغایبہا	"	"	القیاد والاسماع	القیاد والاسماع
"	۱۶	بعلہم	بعلہم	۲۹۱	۱۱	الشیطان من	الشیطان من
"	"	علمو ثم	علمو ثم	۲۹۳	۱۳	الضعیف	الضعیف
۲۶۱	"	ولالت	ولالت	۲۹۵	۳-۲	گفت پس بر آن	گفت پس بر آن
۲۶۲	۱۲	سن ماہ	سن ماہ	۲۹۶	۱۶	گفتہ	گفتہ
"	۱۵	ما حار و التفسیر	الاشبار و التفسیر	۳۰۲	۸	نمودہ است	نمودہ فرمودہ است
۲۶۳	۱	عتراف	اعتراف	۳۰۴	۷	اسنادیجہ	اسنادیجہ
۲۶۶	۱۶	بعد ولایت	ذکر ولایت	۳۰۵	۱۶	عصمتہ	عصمتہ
"	"	رسول ذکر	رسول بعد ذکر	۳۰۶	۱۲	واحد ہم	واحد
۲۶۷	۱۶	نبیرہ	نبیرہ و	۳۰۹	۶	حالانکہ در حال	حالانکہ در حال
۲۶۸	۷	غرض خاصہ	عرض و خاصہ	"	۹	بدر یافتند	بدر یافتند
۲۶۹	۵	چہ است	است چہ	"	۱۳	بہان پنج	بہان پنج
۲۸۲	۱۰	سعی	سعی	۳۱۱	۱	انا الخالفہ	انا الخالفہ
۲۸۳	۳	غامر است	از غامر است	"	۸	ظنم ہم	ظنم ہم
"	۶	رکوع مخصوص	رکوع کہ مخصوص	۳۱۲	۲	فصاحتہ	فصاحتہ
۲۸۴	۱۳	اتخذولیا	اتخذواولیا	"	۶	نبودند	کہ نبودند
"	۱۶	قالہ	قالہ	"	۲	انتی	انتی علی یا نقل عنہ
"	۱۷	فانظر	فانظرنا	۳۱۴	۱۶	راجلین	راجلین
۲۸۶	۱۱	اہلیت اہلیت	اہلیت اہلیت	۳۱۵	۱	بصیرۃ	علی بصیرۃ

صفحه	سطر	فصل	صحیح	صفحه	سطر	فصل	صحیح
۳۱۵	۶	نهار	نزار	۳۳۲	۳	ظاہر ترجمہ	وظاہر ترجمہ
۳۱۶	۱۳	نووش بابرکات	بابرکات خودش	۳۳۳	۹	معاصدہ	معاصدہ
۳۱۷	۱۲	نور سور	فی اسور	۳۳۴	۳	عبادت	عبادت
۳۱۸	۳	گواہ	گوارہ	۳۳۵	۱	نصب در انصاب	نصب در انصاب
۳۱۹	۱۰	نصوص	نصوص	۳۳۶	۵	گردانید	گردانید
۳۲۰	۱۵	باوصافیکہ	باوصافیکہ	۳۳۷	۱۳	در خلافت	کہ در خلافت
۳۲۱	۶	کونوا	کونوا	۳۳۸	۱۲	لا ینفعہ	لا ینفعہ
۳۲۲	۱۲	توز	توز	۳۳۹	۷	تخصیص فی بعض الاشیا	تخصیص فی بعض الاشیا
۳۲۳	۱۶	وصادقین	در صادقین	۳۴۰	۲	انصافی	مقتضات
۳۲۴	۹	معدین	معدین	۳۴۱	۱۲	حجت	حجت
۳۲۵	۱۰	الصرار	الفرار	۳۴۲	۱۳	برسائیس	برسائیس
۳۲۶	۲	اولک	اولک	۳۴۳	۶	اذغان جزاء	اذغان جزاء
۳۲۷	۱۵	تثاقین	تثاقین	۳۴۴	۷	کما یغنی	کما یغنی
۳۲۸	۵	حبت	حبت	۳۴۵	۷	بر نیاید	بر نیاید
۳۲۹	۱۱	سعیت	حالات سعیت	۳۴۶	۸	اعتبار	اعتبار
۳۳۰	۶	وآہائیکہ	آہائیکہ	۳۴۷	۱۲	تکونوا لالمون	تکونوا لالمون
۳۳۱	۲	از قلوب	در قلوب	۳۴۸	۵	است و	است و
۳۳۲	۱۷	خریر الطبری	خریر الطبری	۳۴۹	۶	بعید	بعید
۳۳۳	۳	وتنزل	وتنزل	۳۵۰	۶	بعید	بعید
۳۳۴	۵	لہد نیکم	لہد نیکم	۳۵۱	۶	بعید	بعید
۳۳۵	۱۷	ظہرت	ظہرت	۳۵۲	۶	بعید	بعید



صفحہ	سطر	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۶۴	۴	تشریح	۳۶۸	۳	الرسول اللہ	الرسول اللہ
"	۸	در مسابقت	۳۶۴	۶	چہ وضع	چہ وضع
۳۶۶	۱۳	ورضیت	۳۶۴	۱۳	اراسکن	اراسکن
"	"	ونیا	۳۶۶	۱۳	مارائن	وہذا ابن
۳۶۳	۲۷	خلافت	۳۶۸	۱۱	ووالبصر	وذا بصر
"	۹	افراق	۳۶۵	۷	وریاض	وریاض
۳۶۴	"	یطف	۳۶۸	۱	وافراء	وافراء
"	۱۳	منع دیدنی	۳۶۷	۱۳	یرسالت	از رسالت
"	۱۲	البلحق	۳۶۸	۱۱	انت واخی	انت واخی
۳۶۱	۶	سفیرہ اما بتیہ سفیرہ	۳۶۹	۷	فعل ذلک	فما فعل ذلک
۳۸۳	۵	الاسلام	۳۶۶	۳	میراجبت	میراجبت
۳۸۵	۳	وجرح	۳۶۹	۱	والمال	والمال
۳۸۷	۱	شید	"	۲	ترجمہ اشیکہ	ترجمہ کل سفوفش اشیکہ
۳۹۰	۵	کردہ بودند	۳۵۱	۳	میفرمود	میفرمود
۳۹۱	۵	تازیانہ	"	۷	برخلاف	برخلاف
۳۹۳	۶	احدی را	۳۵۴	۱۲	فی الاوار	فی الاوار
۳۹۷	۵	بجھے نہارت	"	۱۶	بشیل حال	بشیل حال
۳۹۸	۶	الارحام	۳۵۷	۱۳	ابن عباس عن	ابن عباس عن
۳۹۹	۱	اہل خروج و نواصب	۳۵۹	۲۷	الثوری	الثوری
۴۰۱	۱۰	بلا فضل	۳۶۲	۵	حدیثی باشد	حدیثی
۴۰۲	۱۳	قبلیت	۳۶۳	۱۵	تلو	تلو

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶۴	۱	البيت	البيت	۵۰۲	۱	تراد	
۴۶۲	۵	فی مائه	سنة المائت	"	۱۶	صلوة	
۴۶۳	۸	صفت	صفت	"	"	تلمع	
۴۶۶	۳	اذا السمار	اذا السمار	۵۰۳	۳	کوه تکون	
"	"	والجنوم کدرت	واذا الجنوم تکدرت	۵۰۶	۱	له در	
"	"	صفتی	صفتی	۵۰۹	۳	ازین سرود	
۴۸۸	۶	شهریہ	شهریہ	۵۱۱	۵	اقضای	
۴۸۴	۶	غزات و فور	غزات و فور	۵۱۵	۶	بسبب ننگی ہاشم	سبب ننگی ہاشم
۴۸۹	۳	ثواب ذلت	ثواب ذلت	۵۱۸	۱	گاہی	
"	۹	مثل علم	مثل در علم	"	"	قالب و قوسین	
"	۱۳	علم	علم	۵۱۹	۱	جناب در	
۴۸۶	۱۰	سلم نجات	سلم نجات	۵۲۱	۶	شم قائل	
۴۸۹	۳	واراوا العلم	ومن اراد العلم	۵۲۲	۵	انامیوایا	
۴۹۱	۱۶	کہ زبان	کہ در زمان	۵۲۵	۹	فرمود	
۴۹۲	۱۳	دستہ و علم	دستہ و علم	"	"	اطاعت	
۴۹۳	"	غیر فراد	غیر فرار است	۵۲۶	۵	سکن ہم	
"	۱۶	یجب اللہ	یجب اللہ و	"	"	مرتبہ منزل از منزل	
۴۹۹	۱	ترتیب	مرتبہ	"	۱۲	ستون	
"	۵	است گردید	است	"	۱۳	ستون	
"	"	اصیبت	اصیبت	۵۳۰	۴	مخبرین	
۵۰۰	۳	ایک	الک	"	۱۲	بعدوم	

صفحہ	سطر	غلط	صفحہ	غلط	صفحہ
۵۳۱	۸	جب مطلق	۵۳۳	۱۲	ابو سعید
۵۳۵	۷	القبر	۵۵۴	۴	لوجہ
۵۴۲	۵	حیت	۵۵۹	۷	حدیثا
۵۴۵	۴	فضایہ	۵۶۱	۴	شعبہ
۵۴۶	۳	انکشاف	۵۶۲	۵	نت
۵۴۷	۱۱	باب	۵۶۳	۱۱	اما حدیث
۵۵۲	۹	تختہ	۵۶۳	۱۲	الوداع یوم

